لُبّ تواریخ

« تاریخ اردلان »

تألیف :

خسرو بن محمّد بن منوچهر اردلان

« مشهور به مصنف »

در سال ۱۲۴۹ هجری قمری

از انتشارات کانون خانوادگی اردلان

تهران مهرماه ۲۵۳۶

چاپ : از چاپخانه زندگی

شماره ثبت ۱۸۶۷ - مورخ ۲۵۳۶/۱۰/۱۸

مقدمه

کتاب «لب تواریخ» که بحساب جمل بـا تاریخ ۱۲۴۹ هـ . ق (سال تألیف کتاب) منطبق است وسیله مرحوم خسرو بیك بنی اردلان مشهور به «مصنف» ومتخلص به «جوهری» یکی ازنوادگان مرحوم سلیمان خان اردلان والی کردستان (بانی شهر سنندج)که در آن ایام متصدی کتابخانه خسروخان (ناکام) والی کردستان بود، با سبکی ادیبانه ونثری منشیانه که ویژه قرن ۱۳، که بقرن بازگشت ورستاخیزادبی معروف میباشد تألیف شده‌است. نسخه اصلی کتاب که بخط آن مرحوم وممهور به‌مهر کتابخانه والی میباشد مأخذ چاپ این کتاب قرارگرفته است .

مرحوم غلامعلی خان اردلان که ازصاحب منصبان تحصیل کرده و دانشمند وزارت امور خارجه بـودند ونسخه اصلی خطی کتاب « لب ـ تواریخ» را درکتابخانه خویش داشتند ، درسال ۱۳۲۷ شمسی به‌تکثیر نسخ معدودی از قسمتی ازکتاب مزبور که مربوط بتاریخ اردلان است اقدام کرده ونسخ ماشین شده رابه چند نفری از افراد خانواده اردلان هدیه نمودند ، یکی از این نسخ نصیب آقای علی اردلان رئیس محترم هیئت عالی انتظامی مالیاتی وزارت دارائی گردید .

در اسفند ماه ۱۳۵۴ شمسی در ملاقاتی که با ایشان دست داد و صحبت ازجمع‌آوری مدارك و اسناد مربوط به تاریخ اردلان می‌نمودیم ایشان به وجود چنین کتابی اشاره کردند و سپس نسخه ماشین شده‌ای را که داشتند در اختیار گذاشتند که مقدمات چاپ و تکثیر آن فراهم گردد.

بررسی مقدماتی نسخه ماشین شده نشان داد که کم وبیش اغلاط و اشتباهات ماشین نویسی دارد وچون نسخه خطی اصلی نزدسرکارخانم قشنگی اردلان دختر شادروان غلامعلی خان بود از ایشان تقاضا شدکه نسخه اصلی را چندی به امانت در اختیاربگذارند. ایشان بالطف‌خاصی این درخواست را اجابت نمودند وبدین ترتیب با استفاده ازنسخه‌ماشین شده و تطبیق ومقابله دقیق بانسخه‌اصلی،یك نسخه نهائی تنظیم وماشین شد و برای چاپ آماده گردید.

امر مقابله و تطبیق درجلسات متعدد وبا صرف ساعت‌ها وقت و با نهایت دقت وسیله آقایان علی اردلان وسیف‌الدین اردلان واینجانب انجام پذیرفت. کوشش ما، در این بودکـه امانت نوشته اصلی محفوظ بماند وهیچگونه دخل و تصرفی در آن صورت نگیرد حتی در مواردی که به بعضی نارسائی‌های عبارتی وبا احیاناً اشتباهاتی برخـورد میشد عین آنچه در نسخه منحصر بفرد آمده بود برای‌چاپ آورده شده‌است. تنها چیزی که به اصل نوشته اضافه‌گردیده غیراز نقطه گذاری، این‌است که در مورد اسامی بعضی نقاط ونیز پاره‌ای ازکلمات که تصورمیرفت برای خواننده روشن نباشد در ذیل صفحات مربوط توضیحاتی داده‌شده است.

از آنجائیکه اصل موضوع، یعنی در اختیارداشتن این تاریخ، مرهون علاقه و جستجوی شادروان غلامعلی‌خان اردلان بوده‌که نسخه اصلی را بدست آورده و درچند نسخه ماشین‌کرده وتکثیرنموده‌اندخیلی بجا وبموقع ووظیفه حق‌گزاری خواهد بودکه به روان این بزرگوار درودی احترام‌آمیز تقدیم‌گردد و برای قدردانی وتشکر از این کوشش، شرح حال مختصری از آن مرحوم‌که بوسیله فرزند برومندشان آقای همایون اردلان سفیرشاهنشاه آریامهر تهیه‌گردیده است پس ازاین‌مقدمه آورده شود.

اقدام به چاپ ونشر این تاریخ اولین قدمی است که درراه‌جمع‌آوری آثارتاریخی وخدمتی خانواده اردلان ازطرف‌کانون خانوادگی برداشته شده است. امیدواریم خداوند متعال توفیق عنایت فرمایدکه‌این کارپی‌گیری شود و بتدریج مدارك دیگری جمع‌آوری و تکثیرگردد ودر دسترس علاقمندان‌گذارده شود.

تهران مرداد ۲۵۳۶

دکتراسمعیل اردلان

شرح حال شادروان غلامعلی‌خان اردلان

مرحوم غلامعلی‌خان اردلان روز سه‌شنبه چهارم جمادی‌الثانی ۱۳۰۴ هجری قمری در قریه ظلم آباد کرمانشاهان هنگامیکه والدینش از سفرعتبات مراجعت مینمودند دیده به جهان‌گشود.

پدرش حاج نجف قلی خان فتح‌الملك فرزند ارشد حاج محمد علی خان سردار مکرم اول ونوه رضاقلی‌خان والی کردستان بوده‌است.

حاج نجف‌قلی‌خان فتح‌الملك‌که شخصیتی فرهنگ‌دوست وعلاقمند به‌توسعه علم‌ودانش‌بود وباهمراهی‌عده‌ای‌از فرهنگ‌دوستان‌اقدام‌بتاسیس اولین مدرسه پسرانه در شهر سنندج نموده بود، فرزند ذکور ارشد خود غلامعلی خان را درسن ۹ سالگی به‌استانبول فرستاد تادر مدرسه سلطانیه استانبول‌که‌درآن زمان معروفیت خاصی داشت به فراگرفتن علم ودانش بپردازد. غلامعلی‌خان‌دوره تحصیلات خودرا باموفقیت‌درمدرسه‌سلطانیه بپایان رسانید و در اثر این موفقیت پدرش وی‌را برای ادامه و تکمیل تحصیلات عالیه به فرانسه فرستاد وغلامعلی‌خان با علاقه وپشت‌کار فراوانی‌مدرسه‌علوم‌سیاسی پاریس رابپایان‌رسانیده وبین‌کلیه‌دانشجویان

فرانسوی رتبه اول را حائز گردید. جریان این موفقیت رااولیای مدرسه علوم سیاسی پاریس از طریق سفارت ایران باطلاع مقامات دولت شاهنشاهی رسانیده، وزارت معارف ازطریق وزارت امورخارجه درتاریخ ۲۰ محرم ۱۳۲۸ هجری قمری، یك قطعه نشان علمی درجه یك برای وی فرستاده است. وزارت امور خارجه که از این طریق به لیاقت این دانشجوی ایرانی آگاه گردید وی را در۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ هجری قمری (مارس ۱۹۰۹) به سمت وابسته سفارت ایران در لندن منصوب و بدین ترتیب غلامعلی خان خدمت سیاسی خود را درهمان سال شروع نمود و تا دیده از جهان فروبست در راه خدمت به میهن عزیز دقیقه‌ای فروگذار نکرد.

مرحوم غلامعلی خان شخصیتی دانشمند واهل مطالعه وتحقیق بود وبزبان‌های فرانسه وانگلیسی و ترکی استانبولی تسلط کامل داشت. درسال ۱۲۹۵ شمسی ازدواج نمود. دودختر ویك پسر که نتیجه این ازدواج بودتقدیم جامعه داشت. سر انجام در نهم آذر ۱۳۳۳ شمسی لبیك حق را اجابت گفت ودیده ازجهان فروبست.

لب تواریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

بهترین حمدی که آغاز کلام را شاید شکر خالقی است که از مرحمت شامله مخلوقات عالم علوی وسفلی را خلعت وجود پوشانید «تبارك الذی بیده الملك وهوعلی کل شیئی قدیر» ونیکوترین سپاسی که ابتدای کتاب را آرایش نماید، ثنای حاکمی است از حکمت کامله، انتظام حال عباد را در اقطار آفات برأفت و سیاست حکام نامدار و خوانین ذوی الاقتدارمقتدر ومربوط گردانید. حکیمی که هستی جمیع موجودات پرتوی ازنور وجود و احسان اوست و خالقی که صفت همه مصنوعات قدرتی از مقدرات مرحمت بروامتنان اوست. عالمی که علم قدیمش محیط مقیمان مرکز خاك و دانائیکه رأی مستقیمش احاطه سرایر سایران افلاك.

جهانی بدین خوبی‌آراسته   بدون زانکه‌یاری زکس‌خواسته
خدایا چه یارای فهم وخرد   که ره سوی کنه کمالت برد
چو غایت نباشد کمال ترا   چسان وصف گوید جلال ترا

« فتبارك الله احسن الخـالقين » و درود بیحد وصلوات لاتحصی ولاتحد برمهر آسمان نبوت وبدرافلاك رسالت، محرم خلوتسرای لامکان، باعث وجود انس وجان ، مشرف بتشریف کریمهٔ «وماارسلناك» مخاطب بخطاب «لولاك لما خلقت الافلاك» سرور انبیاومهتراصفیا محمدالمصطفی علیه التحیة والثناوتسلیمات زاکیات برمرقدمنوراقدس ومشهدمطهرمقدس، شمع شبستان ولایت و سرو بوستان امامت ، شمس چهـارم فلك ملك خلافت ،گوهردریای فضل وهنر، پیشوای ائمه اثناعشر، غالب کل غالب، علی ابن ابیطالب علیه السلام وبراصحاب وآل کرام او باد ،

•*•

وبعد برمرآت خواطر دوربینان و آینهٔ بواطن و ظواهر دانـایان معنی آفرینان پرتو افکن میشود که طوایف بنی **اردلان** وولات وحکام ذیشان ایشان که ازایام قدیم الی الان درولایات موصل ودیار بکر وسایر کردستانات وبابان متمکن مسند حکمرانی ومعاصر چنگیزی وگورکانی بوده اند وازپادشاهان کسی برآنها دست تسلط نداشته و خـودسر درآن بوم وبر، حکمروا وفرمانفرمابوده اند ولی کتابی مشتمل برکیفیت احوال آن گروه برشتهٔ تحریر وسبك تسطیر درنیامده وبنابرآن گذارش آن طایفه درپردهٔ خفا معدوم وحقیقت حالاتشان درکنج اختفا نامعلوم .

لهذاکمترین خلق الله واقل عبادالله خسروابن محمدابن منوچهربنی‌-اردلان، فی الواقع نه باین امر ازجانبی مأمور ونه طمع وتوقعی درنظرمنظور است ، بلکه ازبی شغل وکاری ، اوقاتی راگذرانیده بدینوسیله شبی را بروز وروزی رابشب رسانیده خودرا مشغول بدین کلمات چند ساخت، فضولی کرده خود سر، به تحریر این نسخه پرداخت .

آنچه درشرفنامه بنظررسیده ، از دانشمندان شنیده ، یا در سایر کتب معتبر دیده ، برشته تحـریر و سلك تسطیر کشیده «من الله الاعانه ـ والتوفیق . »

در بیان اکراد بنی اردلان

بدانکه درقدیم الایام این طوایف اکراد چهار گروه بوده‌اند که اقوال وافعال آنها اختلاف داشته ودارد ، اول طایفه بنی اردلان، دوم جماعت لر، سوم فرقه کرماج ، چهارم گروه گوران . وولایت کردستان مملکتی است عریض ووسیع وولایتی است طویل باجبال رفیع که ابتدای آن ازطرف دریای هرمز است تاولایت مرعش وموصل ودیاربکرولرستان وبعضی از عراقین عرب و عجم که انتهای آن به مملکت فارس میرسد واین طوایف همگی بشرف دین اسلام مشرف هستند ، سوای فرقه‌ای که در حین استیلای بنی امیه در بلـدهٔ مقدسه شام جنت مشام روز گـار گذرانیده، بعدازچندی ازآن مکان عودت وخودرا به کردستان رسانیده، شخصی ازجمله مریدان شیخ عدی ضلالت شعارکه یکی ازخلفای مروانیه بوده اوهارا فریب داده ، پا ازجاده شریعت نبوی برون نهـاده ، طریق گمراهی رادرپیش داشته وشیطان را ملك کبار خویش پنداشته ، دوست موافق یزید وخصم منافق امام مظلوم شهید خودرا میشمارند وحضرت‌-علی المرتضی رالعن وبزرگان دین راطعن میزنند وآن گـروه داسنی و خالدی ومحمودی هستند «لعنت الله علیهم اجمعین» .

•*•

گفتار در بیان نسب اردلان واولاد ایشان - در بیان نسب **بابا اردلان** اگرچه اختلاف درمیان هست و بسرحد تحقیق نپیوست، گویند از اولاد اردشیر بابکان و ابتدای دولت ایشان درزمان سلـطنـت چنگیزخان بوده است. تفصیل آن اجمال آنکه مدتها در دیاربکر وموصل وآن سمت‌ها پادشاه بالاستقلال بوده، سبب انقلاب دهور وتصاریف اعوام وشهور، ازایل وطوایف خویش دورونصیب وتقدیراورا بخاك شهرزورآورده و از آنجا به‌پلنگان[1] ومدتی درمیان‌گوران حاکم وحکمران بوده، در اواخر سلطنت چنگیزخان کوی[2] وحریروشهر[3]زوروبابان[4] رامتصرف، ضبط وربط

۱- پلنگان یا پالنگان کـه خرابه هـای قلاع معتبر آن در نزدیکی شهرستان فعلی پاوه باقی است .

۲ - کـوی بروزن خوی وهمچنین حریر هردواز توابع اربیل وجزء موصل است .

۳- شهرزور یا شهره زول در خاك عراق و در جنوب شرقی سلیمانیه (نزدیك مرز ایران و عراق است) و مـدتها مرکز حکمرانی ولاة اردلان بوده است . یاقوت حموی در قرن هفتم هجری مینویسد : شهر زور عبارت ازسرزمین وسیعی بین همدان واربیل (قسمت شرقی ولایت موصل) است که مردم آن کرد میباشند . بعضی از مورخین نوشته اندکه چون حکومت این شهر بیشتر دردست زورمندان قبایل کرد بوده لذا بدین اسم خوانده شده است وبرخی بنای آنرا بزوربن ضحاك نسبت میدهند .

۴- بابان: منظور سرزمینی است که محل‌سکونت طایفه‌بابان بوده‌است. یکی ازحکام این طایفه بنام سلیمان پاشا (معروف به سلیمان بیه) در اواخر قرن ۱۱ هجری درنواحی شهر بازار (شهر باژیر) وشهر زور و حوالی آن حکومت داشته است. ازنواده او بنام ابراهیم‌پاشا درسال ۱۱۹۹ ه.ق شهر‌بازاررا آبادکرده وبنام سلیمانیه خوانده است.

مهام آن مملکت بدومنصرف ومفوض گشته، چون وجودش بآب وگل پاك طینتی سرشته، نیك نفس پاك سیرت، خوش ذات حمیده‌سریرت، پسندیده اخلاق نیکوکردار، رعیت پرورستوده اطوار، پاك اعتقاد صایب رأی صافی ضمیر، باعامه مردم سلوك خوب و رویه وقانون مرغوب، که او امـر و نواهی بجای آوردی و کارهای شایسته بسیارکردی ، ولایت معمـور و وآبادان گردانید و قواعد نیکورا بانجام رسانید. ببرکت این طریق‌های شایان مدتهاست حکومت در خاندان او مانده، و اولاد و احفادش اسب طرب را در میدان کامرانی رانده ، بعد اززمانی مدید که رخت بسرای عقبی کشید، داعی‌حق‌را لبیك اجابت‌گفته، کلول ولدش درمسندحکومت قائم مقام پدرگردید «یفعل‌الله مایشاء و یحکم ومایرید . »

***

کلول بن اردلان - بعد از فوت پدر بزرگوار ، کلول بر مسند ایالت‌استقراریافت[1] پرتوالتفاتش براحوال‌رعایاوبرایاتافت، اهل‌ولایت‌سر برخط او، ونهاده دست فقرواحتیاج را بسته، ابواب‌جودواحسان‌راگشاده، اوقات‌را صرف سرپرستی رعایا و برایا ساخته، وبامورمملکت‌پرداخته، قاعده امور ملك و قوانین ملت را خوب دانستی، دورونـزدیك را از خود خشنود نموده، تا توانستی مراسم حکومت و ریاست بجای آوردی و اعمال شایسته بسیارکردی، بعد ازمدتی بجواررحمت ایزدی پیوست، خضرولدش بجای اونشست.

***

---

۱ - بنابروایت بعضی از تواریخ این واقعه در سال ۶۰۶ ه . ق ثبت شده است .

خضربن کلول[1] - چون بعداز فوت‌پدرقدم‌برمعارج‌ایالت گذاشته آن فرخنده پی مانند آباء خویش طریق پسندیده و رویهٔ خجسته پیش گرفت و مهم دین و دولت استقامت پذیرفت ، فتنه در خواب و بخت بیدار، مردم درآسایش وآرام وقرار، فسقه وظلمه در اضطرار، از شرط کیاست وکمال ریاست پرتوالتفات بر احوال رعایا وبرایا تافته،شورش و انقلاب تسکین یافته، امن و آسایش وقوع وآرام وقرارشیوع گردید. درضبط ممالك وحفظ مسالك درشیوهٔ آباء عمل‌کردی، واعمال‌پسندیده بجای‌آوردی، بانتظام امورولایت قیام نمود وتنسیق کار مملکت اقدام فرمود، رسوم عدل وانصاف را تازه، ومردم از وجودش سروربی اندازه داشتند.بعد اززمانی چند، رخت بسرای بقاءکشیده،ازمحنت دنیاخلاص گردیده،الیاس ولدش بجای خود نشانیده.

***

ذکرالیاس بن خضر - بعد از رحلت پدر الیاس برمسند حکمرانی تکیه زده، طنطنهٔ‌کوس‌دولت را بمسامع دور ونزدیك رسانیده وکوچك وبزرگ را نواله خور خوان احسان گردانیده، حاکمی منصف وبصدق اخلاق متصف، انواع خیرات ومبرات از او صدوریافته، اکابر و اعیان و اشراف ولایت بخدمتش شتافته ، بلطف طبع و حسن خلق و وفورفضل و دانش وزیور ادب وحلیهٔ تواضع وکمال مکرمت وطینت پاك و فرط جودوشیوه شجاعت موصوف، وبه اخلاق حمیده و اطوار پسندیده‌وکرم وافروپاکی باطن و ظاهر معروف، خصوص درتنظیم‌قواعد

۱ - در تواریخ جلوس خضربیك یا خدربیك اردلان بسال ۶۲۹ ه‍. ق. ضبط شده است

شریعت و امورمملکت ورفاه حالی سپاهی ورعیت منفرد وممتازبودبعد اززمانی که بمراسم‌حکمرانی‌مشغول‌گشت عالم‌فانی‌راوداع‌نموده‌درگذشته «اناللّه وانااليه راجعون». خضرولد اودرریاست جانشین‌پدرگردید.

***

ذکرخضربن‌الیاس - چند روزی خضرمشغول عزاداری پدربود. بعد از آن برمتکای امارت وحکمرانی تکیه نمود در امرحکومت استقلال بهم‌رسانید. بزلال مرحمت وضیع وشریف را ازچشمه‌سارعنایت سیراب وشاداب‌گردانیده،امیر فرخنده پی فرخ قدم؛ حاکمی مبارك سیر خجسته شیم، خداوند جودو سخی وکرم، معدوم‌کن ظلم‌وجور وستم، که افعال ذمیمه از او دور واعلی وادنی از وجودش خوشحال و مسرور، آثار عدل وجود و سخی وشرم، برصفحات احوال اولایح‌وانوارحمیت و آزرم بروجنات روزگار او ظاهروفاتح،کامل عقل، وافرفضل،ثاقب‌رای، صایب تدبیر. قولی راسخ و عهدی ثابت داشتی ، دنیا و مافیها راکان لم‌یکن انگاشتی، رعایت احکام شرعی وسنن مصطفوی، بواجبی کردی و تعظیم و تکریم علماء وصلحا بجای‌آوردی، عامهٔ‌ولایت درسایه‌مرحمتش در مهدآرام وآسایش گذرانیده تا اینکه دست اجل دامن حیاتش‌گرفت «کل نفس ذائقه‌الموت» را شنفت، از دنیا رحلت وبروضه قدس‌خرامید. حسن ولدش برمقرحکومت مستقل‌گردید.

***

اوصاف حسن بن خضر- چون‌حسن‌از مراسم‌عزاداری‌پدرفارغ شدبرمسندایالت‌تکیه‌زد،به‌رای‌احسن وحسن‌تدبیربابخت‌جوان وتدبیرپیر

وچهره‌حسن‌وشیوهٔ‌مستحسن،قواعد پسندیده‌ایکه‌پدرش‌بنانهاده‌بود منهدم نگردانیده و کارهای شایسته‌را بتقدیم رسانیده‌بمهمات مملکت پرداختی، واحوال لشگری ورعیت نیکوساختی، ابواب سخی‌وکرم‌گشوده، خاص‌و عام‌را خوشحال و خرم نموده، بزیورعدل و احسان آراسته و بحلیه، بر وامتنان پیراسته، بصفات‌دین و دیانت موصوف، و بکمال عقل وکیاست معروف، از ارتکاب مناهی وملاهی‌که‌سبب احوال جهانداری است‌دور، وبه ثبات عهد وصدق قول ودوام‌میثاق منشور، در اعلام‌کلمهٔ دین‌مبین وقلع و قمع مفسدین سعی مشکوربجای‌آوردی،نام نیکویادگارگذاشتی، واعمال حمیده برپای داشتی، تا از این سرای سپنج و منزل عناورنج، بسرای‌راحت و استراحت نقل‌کرد و امرحق را بجای‌آورد. بابلول‌ولدش برولایت عهد تکیه نمود .

یکی‌چون رود دیگر آید بجای   جهانی نماند به بی‌کد خدای

*

صفت بابلول بن حسن - چون بابلول درجای پدر بمقرایالت نشست دست بذل‌و سخی را گشاده، ابواب فقروفاقه را بست، نقدوجنس بیشمار به اهل‌سپاهی ورعیت، بذل وعطا فرمود وبرحمت شایان، اهل‌آن دیار را مسروروخوشحال نمود. حاکم دانشور، عدل‌گستر، رعیت پرور، بزرگمنش و امیری خوب طلعت، مهیب صورت، با داد و دهش بـود. چون قدم برمسند ایالت‌گذاشت درشجاعت و مردی وسخی‌وکرم، مثل‌و مانند نداشت، بهرجارفتی مظفرومنصورمراجعت نمودی و بهردیارکـه روی‌آوردی نسیم فتح وظفربرپرچم رایت اقبالش وزیدن‌گرفتی. القصه

در میدان، شجاع و دلیر و درجنگ وجدال افزون ازپلنگ و شیربود. در مردانگی رستم یل‌ودر زد و خورد قاتل مرگ وجلاد اجل بودتااجل دامن‌گیروجان راسپرده‌دست تقدیرکرد، امرحق را بجای‌آورده منذرولد اوبجایش‌تمکن‌یافت،پرتوضوء وجودوسخایش براحوال دورونزدیک‌تافت.

*

افعال منذربن بابلول چون منذر برجای پدر در مسند ولایت صدرنشین و بربالش امارت تکیه نهاد، اهالی ولایت را ازصورت‌حال اعلام داد،مردم آن دیار از استماع این خبربهجت آسا مستبشروشادمان شده، امرا واعیان وروسأ و سرخیلان ولایت با تحف و هدایای فراوان وپیشکش بی حد ونهایت شایان، بخدمتش شتافتند و از تشریفات لایق سرافرازی یافتند. بفضل ودانش وسخاوت ومکارم اخلاق ومحاسن‌آداب از ابنای زمان وحکام‌آفاق منفرد و ممتازبود، در تنظیم امورملـک و تنسیق مصالح عباد ومهام‌ملت،بساط عدل وداد،گسترده‌وگوی‌نیکنامی را بچوگان دلاوری در میدان مردی ازامثال واقران ربوده وبرون‌برده، خلایق‌آن دیار را مطیع ومنقاد خودساخته ومدتی بامرحکومت‌پرداخته، متوطنین و سکنه ولایت در سایهٔ امن وآسایش او خوش‌گذران، وصغیر وکبیر درظل مرحمتش‌دربسترآرام وامان. چون اجل نزدیک رسیدمأمون بیک را جانشین خود قرارداد گردانید، جهان فانی را وداع‌کرده و در گذشت. ولدارشدش قائم مقام اوگردید .

*

کردار مامون بیک بن منذر ـ چون مأمون بیک بطالع میمون

وبخت مسعود دست مرام برگردن شواهد حکمرانی آورده و استقلال در امریاست بهمرسانید اعدای دولت‌را مقهورومخذول گردانید، هواخواهان خوشحال ومسرور ساخت وآوازه جود وسخی را در عالم انداخت . تیغ آبدارش مملکت را ازخاشاك طغیان خصمان خالی گردانید وازکاس مرام، شربت خوشگوار زلال مرحمت را بکام دور ونزدیك چشانید. قلم صیت عدلش خط حکمرانی برصفحه قلمرو بنگاشت وذات پسندیده سماتش[1] بصنوف مکارم اخلاق وفنون فضائل درمیان آفاق امتیازداشت. حاکمی کاردان وامیری کامران، بمزید توفیق کردگارموفق ودرمراسم سرپرستی مملکت مستوثق،شجاعت اودر عالم‌مشهور وسخاوت اودرصفحات‌جهان مسطور،رجال‌ونساء ازوجودش‌مبتهج‌ومسرورگشته،استبشاربسیارنمودند. ابواب جود و سخا گشاده ، خورد و بزرگ را نقد و جنس وافر داده، احسان بی‌شمار بجای آورد وکارهای شایسته نمایان بسیارکرد . درآن مملکت ازفقر وفاقه نامی وازاحتیاج نشانی نماند . براکثر ولایت نافذ فرمان گشت. چون سی ودوسال ازحکمرانی اوگذشت مشاهیرملك واعیان دولت را حاضرساخته گفت اکنون زمان دولت ما بانقضاء ودوران حشمت بانتها رسید، چنان میخواهم که نوکر ورعایا که ودایع حضرت خالق ـ البریااند، درزحمت و مشقت نیفتند وحق در مرکز استحقاق قرارگیرد، ولایت را دربین فرزندان باید قسمت‌کرد ، چنانچه بگه‌بیگ که ارشد اولادواعقل بودبرناحیه ظلم[2]وگلعنبروشهرزور[3] ونفسود[4]وشمیران وهاوار

۱ ـ سمات یعنی‌روشهای نیکو.

۲ـ قلعه ظلم و زلم و ضلم (بکسره و ضمه) دراغلب کتب آمده است، درخاك عراق ونزدیکی شهر زور واقع است.

و داوران[5] حاکم ساخت و سرخاب بیگ را برنواحی هشلی[6] و مهربان[7] وتنوره وکلوش[8] و نشکاش[9] حکمران نمود وسروچك وقراداغ[10] و شهر بازار وآلان[11] الی عمادیه[12] بمحمد بیك تفویض و واگذارفرمود وبسبب رشادت وشجاعت مأمون بیك‌الحال طوایف بنی‌اردلان بمأمونی‌هم‌ملقب هستند. بعداز زمانی فراوان باین وتیره‌گذران بعدمأمون‌بیك ازاین‌سرای ظلمت آئین بفردوس برین خرامید، داعی‌حق را لبیك اجابت دردادورو بسرای‌آخرت نهادکه «کل‌شیءهالك الاوجهه‌له‌الحکم والیه ترجعون».

۳ـ گلعنبر (بضمه وکسره گاف) که به‌کردی خلمار گویند درکنار شرقی جلگه شهرزور و هردو در دامنه‌کوههای اورامان در خاك عراق واقع وتابع ولایت موصل است .

۴ـ نفسود اکنون به نوسود معروف و درشهرستان پاوه واقع است .

۵ـ شمیران ـ هاوارو داوران دردامنه شاه‌کو «شاکو» درمرز مریوان نزدیك گردنه دزلی و در خاك عراق واقع است ـ داوران درکتاب شرفنامه راودان ذکر شده است.

۶ـ هشلی ازدهات بخش مرکزی کرمانشاه .

۷ـ مهربان یا مهروان اکنون مریوان نامیده میشود .

۸ـ درشرفنامه کلوس آمده و اکنون جوانرود نامیده میشود.

۹ـ نشکاش یا نشکاژ ازدهات مریوان است .

۱۰ـ قراداغ یا قره طاغ نزدیك سلیمانیه است.

۱۱ـ معبر آلان در انتهای پیشرفتگی جبال سرحدی ایران در خاك عراق واقع وراه ارتباط کردستان مکری (مه‌آباد) باموصل است . این معبر که رود زاب از آن میگذرد از قدیم معبر اقوام مهاجر بوده است اکنون قسمتی ازآن جزء خاك سردشت و درایران واقع است .

۱۲ـ عمادیه در شمال موصل و درکردستان عراق است و بنام «آشب» (بکسرشین) خوانده میشده است.

***

گفتار دراحوال بگه‌بیگ ـ چون ملك از مأمون بیك نزاع، و جهان فانی را وداع نمود پسران هریك در جای معینه خود مشغول حکمرانی و رعیت‌داری و خوش گذرانی بودند وبزرگی بگه‌بیگ و کوچکی خودرا قبول نمودند، بتقدیم خدمتش پرداختند واو را از خود رضامند ساختند، هریك درولایت خود بامرحکومت اشتغال، بعدازمدت چهل‌ودو سال بگه‌بیگ ازدار غروربه‌سرای‌سرورانتقال «ذلك تقدیرالعزیزالمتعال».

بعداز فوت بیگه‌بیگ، مأمون بیك‌ولدش بحسب ارث‌واستحقاق وارث مملکت شد، برمسند امارت نشست، دست جود وعطایش‌درابواب رنج وذلت بست.

***

حالت مأمون‌بیك ثانی ـ بعداز عزاداری پدر مأمون بیك‌ثانی بروسادهٔ ایالت و حکمرانی مستقرگردید. صیت عدل و آوازه اخلاقش باطراف واکناف رسید، دورونزدیك از آوازه عدلش خرم و خوشحال، رعایا و برایا دوام عمر و دولتش از درگاه ایزد متعال سئوال، عاماً از اخلاق حمیده‌اش شادمان ومسرور. خاصاً از اوصاف پسندیده‌اش‌خوشدل ومحبور. وضیع وشریف وفقیر وغنی‌کمر متابعت ومطاوعت او برمیان جان بسته، بخضرت و نضرت قامتش سروی در جویبار ایالت نرسته، بطراوت‌ولطافت اوگلی درگلستان ولایت‌نشگفته وباوصاف پسندیده‌اش آثار علوی وامهات‌سفلی ندیده ونشنفته. کریم‌النفس نیکوسیرت، لطیف طبع، پاکیزه سریرت، عدل‌گسترخوب منظر، متواضع، رعیت‌پرور، عالم نوازدریادل. عدوگداز عادل، بارعایا وبرایا و سپاهی و لشگری معاش نیکوکردی، وباطوار پسندیده و صفات حمیده اقدام نمودی، در ترویج

اوامرونواهی‌کوشیدی وازکم‌خدمتی وخیانت اهل ولایت چشم پوشیدی، درشریعت غرا، مساعی‌جمیله بتقدیم آوردی وکارهای نیکوبسیارکردی، تااینکه دوسال از حکومت اوگذشت سلطان سلیم‌خان خواندگار[1] روم سلطان حسین را باعساکرآن مرزوبوم بعزم تسخیر ولایت‌کردستان‌تعیین ومأمور وهنگام ورود بحوالی شهرزور تلاقی فریقین روی نمود. بعداز مجادله ومقاتله بسیار وکشش‌وکوشش بیشمار، نه‌ازاین سوظفرونه‌ازآن طرف خطر، جدال و نزاع را بیفایده دیده درقلعهٔ ظلم حصاری‌گردیده، سلطان حسین باجنود روم وافواج بیشتر ازاعداد نجوم، آن حصن متین را محاصره، راه آمد و رفت را برقلعه‌گیان بست، مأمون بیك در قلعه نشست. چون رشته امید ازهمه جائی‌گسسته ودر نجات را برروی خود بسته دید روی از معرکه برتافت و بدرگاه سلطان روم شتافت. هنگام ورود به پیشگاه حضور، سلطان اورا مجبوس و مقهور. سرخاب بیك فرصت غنیمت جسته ولایت مأمون بیك را تصرف نموده بااهالی‌ولایت نوازش وباجنود وعساکرروم سازش.

***

ذکرحکمرانی سرخاب‌بیگ ـ چون سرخاب بیك ظلم وشهر زور را ضمیمه ولایت خود ساخت بااهالی زوم طرح موافقت انداخت. بعدازآنی درامرولایت استقلالی بهمرسانید ودورونزدیك را بخودراغب گردانید. ابواب مودت و اتحاد باشاه طهماسب صفوی‌گشوده و طریق مخالفت باسلطان روم پیموده، این معنی سلسله جنبان غیظ و خشم خواندگارگردید، مأمون‌بیك را ازحبس خلاص‌گردانید واورا بخلعت و

۱ـ خواندگار یاخوندگار عنوانی بوده است درزمان صفویه‌ایرانیان بسلاطین عثمانی داده اند ومخفف خداوندگاراست.

نوازش خاص، دلنوازی و بتفویض سنجاق[1] حله‌اش[2] سرافرازی داده تا سنه هزاروچهارهجری حله درتحت تصرف‌اولاد واحفاد مأمون‌بیك ثانی بود. سرخاب‌بیك بعدازآنی‌که شهرزور و ظلم را بحیطه ضبط درآورد برمحمد بیك[3] برادرش قهر وغلبه‌کرده ولایت اورا نیز تصرف نموده ودر سنه نهصد وپنجاه هجری القاص میرزا برادر شاه طهماسب باطالع شوم ازبرادر خایف، وروی فرار بسمت روم‌نهاد ودرآنجا وجودش‌را غنیمت شمرده عساکر بسیار باسرعسگری باو سپردند ، روانه ایرانش ساختند . ازگوشه‌وکنار دست‌وبردی وزدوخوردی میکردند، کاری پیش‌نبرده چون القاص میرزا ازعساکر روم مأیوس گردید، دانست‌که‌کاری‌ازاوها ساخته نمیشود، خودرااز روم روگردان‌کرده وپناه بسرخاب بیك‌آورده واو را درحضرت شاه‌طهماسب شفیع گناهان خود نمود. سرخاب‌بیك درحضرت شاهی‌بمقام شفاعت وعذرخواهی درآمده بجرائم اواعتراف‌وعفوتقصیرات او را درخواست ، شاه طهماسب ازاین وسیله باطناً خوشحال و ظاهراً گناهان برادر را پامال، از سرجرائم او درگذشته، بعلاوه رقم عفوباشاه نعمت‌اله قهستانی، ایالت ولایات شیروانات را بدوارزانی. القاص میرزا باخاطر ریش وکمال خذلان‌و تشویش، سرخویش ودرگاه شاهی را پیش گرفت ، درساعت ورود امر بقید وحبس او فرمود درقلعه قهقهه او را

۱ـ سنجاق یا سنجاغ ازرسوم حکومت عثمانی بوده‌که ولایتی‌را باین طریق بنام کسی مقرر میکردندکه نوعی تیول بوده‌است .

۲ـ حله : شهری است درخاك عراق ودر ۱۲۰ کیلومتری شهر بغداد ونزدیك شهر تاریخی بابل‌پایتخت کلدانیهای قدیم. این شهررا حله بنی‌یزید یا جامعان نیز گفته اند واز اواخر دوره خلافت بنی‌عباسی این‌شهر بزرگ و آباد روبخرابی نهاد وکم‌کم بصورت قصبه‌ای درآمده است.

مغلول‌گردانیده بعد از یکسال بقتلش رسانیده. سرخاب بیك از تنخواه این خدمت نمایان، بمرحمت شایان ونوازشات‌بی‌پایان، بهره‌مند وبانعام واحسان‌گوناگون ازحدافزون سربلند وممنون‌گردید علاوه برآن هرساله یکهزارتومان نقد ازخزانه عامره شاهی بانعام او بدستوراستمرار، مقرر وبرقرار شد، مدت شصت‌وهفت‌سال بامرحکومت اشتغال وباشاه‌طهماسب طریق اطاعت وسازگاری پیموده وابواب مخالفت‌ونفاق را مسدودنموده محمدبیك برادرش بعداز انتزاع ولایت ، یکران‌گریز را بمهیز تیزتك درجولان،روی امید را بدربار عثمانی وآن سامان آورده ، سلطان سلیم رستم پاشای وزیراعظم را باجمعی از پاشایان و میرمیران وگروهی از اهالی‌کردستان باعساگر بی‌پایان تعیین و روانه ایران ساخته بعد از طی منازل ومراحل وارد شهرزور. سرخاب‌بیك تاب مقاومت عساکر بی‌شمار روم را درخود ندیده،کوچه نجات را بن‌بست وجنود روم‌را قوی دست دید،درقلعه ظلم متحصن‌گردید قشون روم قلعه‌را محصورساخته‌وبتاخت وتاز نواحی شهرزور پرداخته. مدت‌محاصره دوسال‌کامل‌امتدادیافت‌تااز طرف شاه طهماسب حسین‌بیك باجمعیت وافربامداد قلعه‌گیان شتافت ، جنود عثمانی ترك محاصره‌کرده وسرعسگرآنها بی‌جدل ونزاع درهمان مکان ملك هستی را وداع، عساکرعثمانی دروادی بی‌سروسامانی‌حیران، ودربیدای بی‌پاوسری سرگردان مانده، اهالی قلعه مرکب جلادت را از قلعه برون رانده، باخذ غنایم واسب واسباب واموال لشگریان پرداخته وقلعه را از وجود رجال‌الناس خالی ساخته، محمد پاشا نامی از رومیه فرصت غنیمت شمرده ، پی‌بکار قلعه و قلعه‌گیان برده ، دلیرانه خود را

بقلعه ر سانیده، قلاع و توابع‌را تصرف گردانیده . سرخاب‌بیك خایب[1] و خاسر[2] ولابد، ناچارگردن برقبهٔ اطاعت اهل روم داده و دل براطاعت انقیاد عثمانلو نهاده درسنه نهصد و شصت ونه هجری ، ولایت سرخاب بیك داخل ممالك محروسه عثمانی و سرخاب بیك را از ایزد جل‌وعلا یازده فرزندکرامت وارزانی فرموده :

۱ـ حسن‌بیك ـ ۲ـ اسكندربیك ـ ۳ سلطان علی‌بیك ـ ۴ ـ یعقوب بیك ـ۵ ـ بهرام بیك ـ ٦ ـ ذالفقار بیك ـ ۷ ـ اسلمس‌بیك ـ ۸ـ شهسواربیك ـ ۹ ـ صاروخان ـ ۱۰ـ قاسم بیك ـ ۱۱ ـ بساط‌بیك .

ملخص کلام سلطان علی‌بیك‌ولدش که ازدیگران درمردی‌وشجاعت امتیازی داشت، ولایت‌را بعدازسه‌سال، ازتصرف رومیه بیرون‌آورده در آن سال بجوار رحمت حق پیوست. بهرام‌بیك‌ولد دیگرش حسب‌الامرپدر درعمادیه وروانذز حکمران وازآن‌تاریخ الان‌که سنه‌هزارودوصد وچهل ونه هجری است اولاد واحفاد اودرروانذز[3] و آن سامان صاحب حکم و فرمان میباشند. حال تحریر محمد بیك نامی ازهمان طایفه‌صاحب‌داعیه واستعداد است چنانچه علاوه برروانذزو عمادیه ، کوی و حریرو اربیل[4] و بعضی جاهای دیگر را تحت تصرف آورده وازسلطان علی‌بیك

۱ـ خایب: ناامید .

۲ـ خاسر: زیان دیده .

۳ـ روانذز ازبلاد کردنشین عراق و مرکز علمی و فرهنگی قوم‌کرد، ازتوابع ولایت موصل است .

۴ـ اربیل یا اربل (بکسرهمزه) که‌بکردی‌هولر یاهولیرمیگویندشهری بوده‌است‌درسرزمین‌آشورکه دجلکه نینوا واقع‌است ودارا (داریوش‌سوم) از اسکندر دراین شهر شکست خورده واینك ازتوابع ولایت موصل است .

دوپسریادگارمانده‌که دویکانه‌گوهر درج عظمت واجلال ودو بلند اختر برج شوکت واقبال‌بوده‌اند، چون هردو در صغرسن، موسوم به‌تیمورخان وهلوخان. دراین‌اوان‌سرخاب‌بیك‌روی ازدنیابرتافت‌وبعالم‌آخرت‌شتافت وسرخاب‌بیك شصت‌وهفت‌سال بامرحکومت قیام واقدام نمود. بساط‌بیك ولد سرخاب بیك‌قدم بربساط ایالت‌گذاشت،ولایت ازفروغ‌ایالتش‌روشن وساحت‌آن بوم‌وبر، ازوجودش خوش‌نماترازگلشن گردید.

•✻•

دربیان امارت‌بساط بیك ـ چون بساط بیك‌برمسند حکومت تکیه زده اهالی‌ولایت خرم وشادمان‌گردیدند. حاکمی صاحب شوکت و امیری عالی‌همت بود، کیاست‌وعقل‌وکمال‌داشتی،وگنجینه سینه‌را ازنقود وجواهرعلوم مالامال پنداشتی، پرتوالتفات برحال واحوال‌سپاهی‌ورعیت انداخته، مهم‌اهالی ولایت را بی‌واسطه ووسیله ساخته، وبامر ریاست و حکومت پرداخته، تااینکه تیمورخان وهلوخان بحدتمیزرسیده،نیك‌راااز بد شناخته، پناه بدرگاه شاه‌اسمعیل ثانی برده،کاری از برایشان صورت حصول نپذیرفته،شاه‌اسمعیل ندای «ارجعی الی‌ربیك» را شنفته، داعی‌حق راالبیك اجابت‌گفته،آفتاب عمرش‌بزوال رسید. هرج‌ومرج درایران‌شیوع وفتنه وآشوب برمملکت وقوع‌یافت.تیمورخان و هلوخان دست تطاول بنهب وغارت ولایت بساط بیك‌دراز، تااینکه مرغ‌روحش بجانب مرکز اصلی درپرواز، بساط بساط بیك را فلك‌کج باردرچیده و برچیده و در سرای‌دیگرش‌نشانیده، بی‌جنگ وجدال‌درسنه۹۸٦حکومت موروثی بکف اقتدارتیمورخان رسید.

•✻•

ایالت‌تیمورخان ولدسلطانعلی‌بیك ـ تیمورخان برمسند حکمرانی‌آرام وقرارگرفت: ع‌ـ هاتف غیبش مبارکبادگفت. امیری‌ملك

نهاد، پاك اعتقاد، بسخاوت وشجاعت آراسته وبه آداب فضیلت پیراسته، عدل آرای، نیکورأی، مؤید بتأییدات ربانی وموفق بتوفیقات سبحانی، ضیاءالتفات برحال عموم ولایت انداختی وخاص وعام ولایت راخوشدل وخرم ساختی، درشجاعت مردانه ودرمردی فرزانه. چون درایران صاحب کاری ودرمملکت سلطنت مداری نبود، باسلطان روم سازش واز دولت عثمانی بمرحمت کامل اورا نوازش، چنانچه هرساله صد هزار آغچه[1] از دربارسلطان بعلاوه نوازشات نمایان، بمواجب مستمری اومقرر وولایت را دربین سه پسرخود تقسیم: سنندج وحسن آباد وقزلجه وظلم وشهرزور را بسلطان علی بیك ولد ارشد تفویض نمود وقراداغ را ببوداق بیك واگذار فرمود و محال مریوان را بمرادبیك بخشود وشهربازار رابمیرعلم الدین مفوض گردانید. بعدازچندی کرمانشاهان وسنقرودینوروزرین کمر که الحال بگروس اشتهاردارد تصرف نمود. داعیه خودسری برکاخ دماغش جاگیر، مغرور بگرز وبرز وتیغ وشمشیر خویش گردید، گاهی خودداروم وگاهی قزلباش محسوب گردانید واسب جلادت خودکامی بهر طرف میدوانید. مشغول تاخت وتاز حوالی خویش، دور ونزدیك ازبیمش دراضطراب و تشویش. عالمی ازخوفش هراسان، وجمعی ازترسش گریزان، تا اینکه بولایت عمربیك کلهر چپاول انداخته اوهم بپناه بردن شاهوردی خان لر خود را ازورطه هلاك وبیم فارغ ساخته، هردوباجنود نامعدود در معبر تنگ، باآوازه تیغ وتیروتفنگ، پیغام جنگ، بگوش اورسانیدند. بعداز زدوخورد بسیارتیمورخان لابد وناچارفرار اختیارکردی، ازاعوانش قتیل وجمعی کثیراسیر، وخودش نیز اسیرپنجه تقدیر گردید ولی اورا معزز و

١ ـ آغچه : واحدپول عثمانی بوده است.

مکرم داشته بعدازچندروزاز اندیشه مآل کارباحترام تمام ونیل مرام اورا روانه ولایت گردانید. بعدازقلیل ایامی آسایش، ازین شکست وخواری عبرت نگرفته بنای تاخت وتازوبعجزه ومساکین دست تطاول درازکرد. چندروزی گذشت بعزم گشت صحرا ودشت غفلتاً چپاول بگروس انداخته درآن اوان، دولتیار سلطان[1] سیه منصور[2] درآنجا ضابط، جمعیتی فراهم آورده سرراه براوها گرفت، مهم بمقابله ومقاتله انجامید. تیمورخان غالب وگروس مغلوب گردید دراثنای شکست گروس فرار دولتیار، تیمورخان ازراه غروردرپای قلعه زرین کمرعبور، درفرازقلعه وبروج بشلیك تفنگ مشغول، ازتقدیرات الهی گلوله بمقتل تیمورخان رسیده اورامقتول گردانید این حادثه درسنه نهصدونود وهشت هجری واقع، بعدازآن هلوخان برادرش حاکم وفرمانرواگردید.

***

دربیان گزارش هلوخان ـ چون هلوخان بجای برادر بر بالش حکومت تکیه زد، ولایت ازعهدش تروتازه ورعایاومتوطنین ازوجودش سروربی اندازه رخ نمود. بیمن معدلتش کار ولایت رونق وطراوت پذیرفت گل تمنای صغیروکبیرازگلستان آمال وامانی شکفت، ضیاء رأفت براحوال سپاهی ولشگری انداخته وپرتوالتفات شامل حال رعایا وبرایاساخته، بعد ازاستقلال حکمرانی وعزاداری حادثه سنوح، ابواب آمیزش با سلطان

١ـ ازسال ٩٦٠ ق . ه گروس (زرین کمر) به خلیل بیك از امراء سیاه منصور تعلق گرفت وسپس فرزندش دولتیار سلطان جانشین اوشدکه اعلی جد خوانین گروس بوده ومرحوم حسنعلی خان امیرنظام گروسی از اخلاف واحفاد اوست.

٢ـ سیه منصورکه سیامنصور وسیاه منصور هم میگویند از ایلات کرد استکه درمنطقه گروس ساکن وطایفه کبودوند ازاین ایل میباشند.

مرادخان خواند، کارمفتوح نمود وباقزلباشیه طریق‌موافقتی گشاده‌فرمود.
درامرحکومت بکلی مستقل گردید، کمتری‌بتاخت‌وتازمی‌پرداخت وباجوار همسایه طرح‌دوستی وموافقت انداخت، ولایتش معموروخزانه‌اش‌موفور، خیل وحشم بسیاروتوابع بیشمارگردید. علاوه قلعه‌ظلم درجاهای دیگر سه‌قلعه‌بنا نهاد: اول‌قلعه پلنگان‌که پایتخت‌گوران‌بود اوراآبادومعمور گردانید. الحال هم‌آثارقلعه وعمارت‌ومساجد وبازار آن باقی است. دوم قلعه حسن‌آبادکه الحق مکانی بدان رفیعی وجائی‌بدان‌فاریابی ووسیعی درعالم نبوده ونیست. سیوم قلعه مریوان‌که هرکدام قلعه وعمارت و حمام ومساجد واسواق بنانهاده‌آثارهمه باقی‌میباشند، تارفته‌رفته دست آمیزش وموافقت را ازروم وقزلباش بریده، خودسربامرحکومت‌مشغول گردیده. درسنه هزارونوزده هجری حسین‌خان‌برسر،قلعه حسن‌آباد آمده باهلوخان جدال نمایدگوشمالی بسزایافته چون‌علم‌بخت خودرانگونسار دید،دم را علم وگوش راقلم‌کرده باخاطرشکسته بدیارخود شتافته. بعد ازآن‌هلوخان چون باستحکام قلعه‌مغروروازکثرت‌دولت وذخیره‌مسرورو ازحصانت‌ومتانت‌برج‌ورصانت[1] باروخاطرجمعی‌داشتی شاه‌عباس‌راکان‌لم یکن پنداشتی درگلستان‌کردستان بعیش وعشرت وخوش‌گذرانی‌وخرمی وکامرانی اوقات‌میگذرانید ورایحه‌ای‌ازآن بمشام‌تمنای‌شاهی‌نمیرسانید.
این معنی باعث تحریک‌وترغیب شاه‌عباس‌میگردد باجنود نامحدود بعزم تسخیرکردستان ازاصفهان حرکت ومنزل‌بمنزل وارد اسفندآبادودرمنزل میهم نزول، بعزم تماشابرسرکوهی مرتفع پرتووصول میافکندکه‌ملاحظه جبال‌کردستان ومشاهده معبرآن مکان‌نماید. آلی‌بالی زنگنه درآن‌اوان

۱ ـ رصانت: بروزن قناعت‌بمعنی قوت‌ومحکمی‌واستواری.

بمنصب جلوداری خاصه شاهی اختصاص داشت‌واقف حضوربوده‌بسبب قرب جوار، شاه‌عباس استفساراحوال‌کردستان راازاونموده اوهم‌بجهت اینکه خودرا ازایلات اکراد شمرده وصداقت رابجاآورده بعرض شاهی میرساندکه‌کردستان را جبال معظم وقلاع‌محکم‌میباشد. سقناقها[1]دارند که طایرعزم هیچ‌بلندپروازی برقله‌آن مجال صعود ندارد و سنگلاخهای سخت‌وراههای پردرخت بهم میرسدکه‌پیک‌تیزدوهم‌هیچ‌گردن فرازی‌بدان عروج نتواند، علاوه‌برآن مردان جنگی‌شیرافکن ودلاوران دشمن‌شکن‌در آنجا موجود است هریك با رستم و اسفندیار لاف برابری وبا افراسیاب ترك ، دعوی همسری میکنند. صلاح دراین است حضرت شاه دست از این مطلب‌کوتاه ،که اگر خدانخواسته هنگام تلاقی شکست براحوال سپاه رودهد این ننگ وعار دردودمان صفویه تاقیامت باقی، شاه‌عباس گفت‌آلی‌بالی را مصلحت‌دانسته، ازآنجا پیش‌ترآمدن نتوانسته معاودت مینماید . بارسال رسل و رسایل ابواب سازگاری میگشاید و هلوخان را بتشریفات فاخر سرافرازمیکند. بالاخره هلوخان ابواب اطاعت و انقیاد مفتوح‌نموده وطریق مخالفت مسدود فرموده . خان احمدخان ولدخودرا باپیشکش شایان روانه دربارشاهی ، بعد از ورود به پیشگاه حضور ، بنوازشات‌گوناگون اوراممنون ومسرورساخته این‌معنی باعث‌ترقی‌آلی‌بالی‌گردیده وکار خان‌احمدخان بجائی رسیده شاه عباس خواهر قدسیه خودراکه‌گوهر ناسفته درج دودمان شاهی وآفتاب سایه‌پرور حفظ الهی است بخان‌احمدخان بخشیده او را بمنصب مصاهرت سربلندگردانیده بعداز عیش وعروسی مهدعلیا وسترکبری نواب علیه‌عالیه شاهزاده اعظم

۱ ـ سقناق: بروزن سنجاق، بمعنی استحکامات

زرین کلاه ، خان احمدخان را بنوازشات چندسرافراز و بین الامثال والاقران مفتخر وممتاز فرمود ومدتی بتربیتش پرداخت واو را سربخود ساخت وبرشاه عباس عیان بودکه هلوخان برضاورغبت خود بانجمن حضور او نخواهد رسید وملاقات اورا از جمله واجبات میدید. شاه عباس باخان احمدخان ابراز مطلب داده و خان احمدخان انگشت قبول بردیده نهاده متقبل آن شدکه مراجعت کرده واین خدمت را بعمل آورده پدرش را گیرانیده وبانجمن حضورش رسانیده از آنجا باخلاع فاخر و تشریفات لایق از حضرت شاهی رخصت انصراف حاصل وبولایت کردستان واصل وپرتوالتفات براهالی ولایت انداخت واعزه واعیان را بنوازشات مسرور ساخت. هنگام ملاقات پدراز شرف دستبوس بهره ور. هلوخان را نثار و شادیانه پسربخاطر رسید مقرر فرمود مویز و گردو بسیارآورده وبحضار مجلس ایثارکرده هریك را مشتی مویز ودو مشت گردو در پیش رو و دو سنگ ازبرای مغزگردوگذاشته چون خان احمدخان از این برخاستن و نشستن ومویزخوردن و جوز شکستن اطلاع بهم میرساند درسرکارخویش مجمعهای درکمال رنگینی مملو از انواع حلویات و شیرینی بمجلس حاضر میسازند. هلوخان ازمشاهده این، درنهایت خشم وکین خان احمد خان را میگوید باین شرینی اوقات را ازمن تلخ گردانیدی وکار کردستان را بجای بد رسانیدی وباهمان طیش وغیظ ازمجلس برون جست وبدرون رفت ونشست. درب قلعه را بروی خان احمدخان بست . خان احمدخان ازاین واقعه بی تاب وازاین قضیه دراضطراب که امر معهود را چگونه جواب گوید وچاره این کاررا ازکه جوید،دروادی حیرت خجل ودربیدای فکرت منفعل لابد وناچار آن حصار استوار را محصور وبمرحمت الهی

و الطاف پادشاهی مغرورگردید تا ایام محاصره بطول انجامید وکار حصاریان بنهایت رسید تااینکه والده خان احمدخان مستحفظین قلعه را فریب داده وملایعقوب نامی را بنزد خان احمدخان فرستادکه امشب درفلان موضع باجمعیتی آماده ، نصف شب آمده وایستاده . ملایعقوب بعداز تبلیغ رسالت و رسانیدن پیغام معاودت ، هنگام ورود بقلعه کسی ازین حیص وبیص مخبرگردیده گزارش را بهلوخان رسانیده بحبس او فرمان داده که فردای آن بدیار عدمش فرستاده ازآنجاکه قبض وبسط امور ومفتاح گشایش کار نزدیك و دور وابسته بتقدیر ایزد داور است نه بزور سرپنجه سعی بشر، چون خسرو مهراشتهار، ازاین نیلی حصاررخت آسایش بقلعه غرب کشید وماه شب گرد باانواع انجم و اختر قدم بعرصه میدان گذاشت خان احمدخان خود را بپای قلعه رسانیده ووالده اش را ازواقعه مخبرگردانیده، هنگامیکه هلوخان دربسترآسایش غنوده ودرجامه خواب استراحت نموده، خان احمدخان بدستیاری سلم[1] توفیق برقلعه عروج و قلعهٔ که نمونه والسماء ذات البروج است بحیطه تصرف آورده وکسانی چندرا بمحافظت وضبط برج وبارو ودروازه تعیین کرده، خودبامعدودی چند هریك باتیغ وسپروکمند بی هنگام وبی خبر برسرجای پدررفته همان ساعت اوراگرفته وروانه اصفهانش گردانیده وبحضورشاه عباس رسانیده درحضور شاهی مفتخر ومباهی گردیده بعدازآنی که اعزاز و اکرام تمام بااو بانجام رسانیده،درمجلس خاصش نشانیده وبتشریفات لایق ونمایان برودوش احوالش مزین گردانیده ، بنوازشات شایانش سرافراز و بخلاع فاخره اش ممتاز فرمود. بعداز مرحمت های گوناگون وتعظیم و تکریم از

۱ـ سلم بفتح س ولام مشدده بمعنی نردبان است .

حدافزون اورا مرخص و روانه‌کردستان ساخته پرتو وصول برسر اهالی ولایت انداخته رقم ایالت وحکمرانی ولایت شهر زور و کردستان باسم سامی ونام نامی خان‌احمدخان صادرگـردیـد ، این مژده دلپذیر بگوش خاص‌وعام رسید .

•*•

ذکر ایالت خان‌احمدخان ولدهلوخان- چون خان‌احمدخان برمسند ایالت کردستان متمکن گردید، نسیم بهجت وسرور برچمن احوال اهالی وادانی وزید، خورد[1] وبزرگ را بهره‌یاب نوازشات گـوناگـون ساخت وانوارالتفات برحال‌رعیت‌وسپاهی انداخت، ابواب انعام‌واحسان گشاده دور ونزدیك را هریك بهره و نصیبی داده ایالتش درسنه اثنا و عشرین والف ولادتش درسال اثنی بعد الف . چون از دلنوازی رعایا و برایا فراغت حاصل ساخت بتجهیز سپاه و لشگر پرداخت جمعیتی کامل فراهم‌آورده واساسه واسباب سپاهیگری‌را درست‌کرده بنای دست‌اندازی مملکت روم وتاخت‌وتازآن‌مرزوبوم‌نهاده‌باسپاه مستعد وآماده؛قلع‌وقمع طایفه بلباس[2] را وجههٔ همت سپهرمماس ساخته علم نیکنامی وجلادت‌را افراخته‌پنجهٔ‌دلیری‌راگشاده‌وکمرهمت‌رابسته‌تیغ‌دشمن‌کش‌رااز‌آب‌وکمند عزم را تاب داده، تکیه برباری ویاوری از ائمه اطهارمددکاری،بالشگر بیحد وقیاس،چپاول به سمت مکری وبلباس انداخته با احتشام تـمام وجنود ظفرفرجام، بیغوله‌های سخت وراههای پردرخت‌راطی ساخته‌بدان

۱ـ درست‌آن خرد است‌که درلغت‌نامه‌ها‌آمده ولی بااین رسم‌الخط هم درمنشآت قدیم نویسندگان ، دیده میشود.

۲ ـ بلباس از ایلات بزرگ کـرد در منطقه جنـوب غربی مهـاباد «ساوجلاغ‌مکری» و قسمتی از آن در خاك عثمانی سابق و عراق فعلی ساکن میباشند .

مکان صعب‌المسالك پرتووصول افکند. جماعت خدانشناس‌بلباس بعداز استماع این خبروحشت اثربهیأت اجتماعی با جمعیت بی‌قیاس بعزم‌رزم پیش‌آمده تلاقی فریقین واقع، بمقابله ومقاتله انجامید، بعد از دستبرد جانبین وزد وخوردطایفتین، دلیران اکراد بحملات مردانه برقلب اوها تاخته جمعیت اوها رااز‌هم‌جدا ساخته،بلباس‌منهزم‌گردیده شکست‌فاحش بر احوالشان راه یافته وبدیار خویش شتافته، اکثرآن طـایفه قتـیل و دستگیر وباقی نیمه جانی را بدربرده،گریز را غنیمت شمرده با خاطـر ریش بخانه وکوچ خویش رسیده فوراً اوهارا کوچانیده و قلل جـبال رفیعشان رسانیده، پناه بسقناق برده‌باردیگرجمعیت فراهم‌آورده، جدال وقتال را آماده، با بیست هزارسواره وپیاده در سرراه ایستاده، دوبـاره جنگ درپیوست چند نفری از جنودکردستان بدیارعدم فرستاده،بازتاب مقاومت نیاورده عزیمت اختیار، دلیران از عقب‌آنها ایلغاروبدان‌طایفه دچار، بعد ازقتل و اسیربسیار اخترمه وکسیب بی شمار، بدلاوران ظفر شعار نصیب، یکران عزم را جلونکشیده‌تا بسقناق ایشان‌رسیده‌بمحاصره قیام و بتاخت و تاراج اطراف و جوانب اقدام نمود، اوها را چند روز محاصره‌کرده، راه‌آمد وشد برایشان مسدود که شاید از درد جوع بجان و ازخوف سیف وسنان بامان آیند. چون معبر سقناق منحصر بیك راه باریك، اوهم بسان دیده مور تنگ وتاریك، بغیر از خودشان دیگرازآن نشان نمیجست، تااینکه شخصی‌جمیله‌ازنسوان آن‌قبیله، بعزم تفرج‌وارد اردو میگردد . خان احمد خان را بنوك سنان‌طعن، آزرده‌خاطرمیگرداند ومیگویدمعطلی‌شما درتسخیرسقناق‌چیست. درجوابش میگویدکه معبرآن نامعلوم‌وطریق‌دخول درآن‌معدوم،ازآن‌جهت راه‌صعودبقلل‌جبال ودخول

«بمیان آن طایفه بدسگال نیست آن شیرزن بعد ازشنیدن این سخن اشاره» «بموضع مخصوص خویشتن میکند که این هم راه دخول نداشت، مردان» «مصاف به حملات زهره شکاف و تیغ آبدار اورا جاده هموار ساخته،» خان احمد خان را عرق حمیت در جوش وجنود ظفرنمود در خروش، بادلاوران شیرشکاروپیادگان خنجرگذار وتفنگچیان مریخ صلابت وجوشن پوشان کیوان مهابت ، توکل بخالق جزء وکل کرده دامن همت برکمر زده بعون وهدایت ایزدکارسازآهنگ فراز، بیاری ایزد داور، عبورازآن راه میسر، چون ازآن معبر سخت و باریك بسقناق آن طایفه نزدیك از در ممانعت پیش آمده و به غلطانیدن سنگ ، انداختن تفنگ عرصه حیات را بر دلیران تنگ کردند، نزدیك بود وهنی روی دهد ، دلیران شمشیر کین از نیام برکشیده سینه را سپر ساخته و خود را بسقناق انداخته صغیر و کبیر و برنا و پیر آن طایفه را از زیر تیغ گذرانیده ، غنیمت و اموال فراوان بدست لشگریان افتاده و آن جماعت را بدیار عدم فرستاده، روساء و اعزه واعیان ساوجبلاغ و مراغه وارومیه با پیشکش بی تعداد و اسبهای تازی‌نژاد بخدمتش آمده وحکام بر هریك ازآن سه ولایت تعیین گردانید، ازراه کوی وحریرمتوجه روان دژوعمادیه گردید. جمعی از اولاد بهرام بیك بن سرخاب بیك که درآن دیاربسر میبردند بسبب انقلاب زمان ازمرتبه ریاست افتاده و برمتکای فقروفاقه تکیه داده خان احمدخان بنا بمراعات ایلی اوها را جمع آوری ساخته وبتربیتشان پرداخته بعد ازمرحمت ونوازش بی حساب، سه نفرروسای ایشان را انتخاب. از این قرار هریکی را ازحکومت جائی بهره وروکامیاب ساخت روان دزرابه قراحسن بیك تفویض نمود و خالدبیك را برخوشناوحاکم

گردانید، عثمان بیك را بمرتبه امارت عمادیه رسانید. قراحسن بیك را چون ازعقل وشجاعت ومردی برآنها امتیازی داشت بامیروصاحب اختیار دیگران قرار داد نمود، ازآنجا اورا بسرداری عشایر وقبایل آن حدود تعیین و مأمورفرمود، در اقتداروشوکت ومردانگی وشجاعت درالسنه و افواه مشهور گردید، الحال میرروواندزکه اربیل وعمادیه وکوی وحریررا متصرف شده از احفاد اوست. القصه خان احمد خان بعزم قلع وقمع طوایف داسنی و خالدی عطف عنان کرده وبدان جماعت روآورده چون بدان حوالی رسیده وآن طایفه از این واقعه مخبرگردیده متهورانه وبی باکانه با جمعیت و افری بمقابله ومقاتله پرداخته هنگام تلاقی ازطرفین، دلیران جنگی بضرب سیف و سنان چندین مردان نامی را از مرکب هستی به دیارنیستی فرستادندآخرالامرنسیم فتح و ظفر بر احوال لشکر کردستان وزیده ، داسنی وخالدی هزیمت و بدیار خود عزیمت نمودند یك شبانه روز، اوهارا تعاقب نموده سروزنده بسیار واخترمه و اسباب بیشمار بدست دلاوران نصرت شعار رسید. از آنجا حکام بجهت کوی وحریرتعیین گردانید، ازآنجامتوجه موصل گردیدوبشش فرسخی آن رسیده حاکم آنجا تاب مقاومت را از خودمسلوب دید بسمت حلب[1] دوید، روانه شده ولایت را گذاشت عمال و افندیان موصل با پیشکش بسیار بخدمت خان احمدخان آمده اوها را هریك بقدر مرتبه وپایه، بخلاع گرانمایه سرافرازی داد، بی قتال وارد آن مکان خلد مثال گردید و از شرف زیارت حضرت یونس علی نبیناوعلیه الصلوة والسلام فائز[2] وبهره مند

---

۱ - حلب: ازشهرهای معموروقدیمی واقع درشام(سوریه فعلی)میباشد.

۲ـ فائز: ازشری رها یافته وبخیری رسیده .

و ازجبهه سائی تراب آستانش فیض یاب و سربلندگردید، چهل روزآن مکان مشرف را مضرب خیام ظفرفرجام ساخت و درآن سرزمین رحل اقامت انداخت بعد از آن از روح مطهر او استمداد وفتح نامها را به اطراف و اکناف فرستاد بعد از انتظام و انتساق آن بروبوم گذارش را به شاه عباس مرقوم، او هم یکدست خلعت مهر طلعت با خنجر مرصع و اسب بازین و یراق اعلا بجهت او ارسال وجواب اورابدینمنوال نوشته که باید دارالسلام بغداد رابحیطه تصرف وضمیمهٔ‌ممالك‌محروسه‌نمائی.

او نیز ازآنجا بسمت کرکوك عنان تاب و آن ناحیه رانیز بحیطه‌ضبط آورده‌روبسمت‌بغدادنهاد. بعدازورودبآن‌قلعه‌سپهربنیاد،بغدادرامحصور، چون‌آوازه جلادت وشجاعتش بسمع‌نزدیك ودوررسیده هنگام ورود، دارالسلام بغداد را مسخروضمیمه‌مملکت ایران‌گردید. ازآنجانقدوجنس

فراوان ومال‌واموال بی‌پایان بسرکارخان‌احمدخان وامنای دولتش‌رسید، ازآنجا بانیل مرام عطف عنان‌وبعدازچندی واردکردستان گردید وضیع وشریف را بنوازش شایان وصغیروکبیربعواطف واحسان‌بی‌پایان مسرور وشادمان‌گردانید. گویند مدت این‌سفر هفت سال وسه‌ماه بوده . بهرحال روایتست که‌چون‌شاه‌عباس‌بجواررحمت‌ایزدی پیوست وشاه‌صفی‌برمسند سلطنت‌نشست‌باخان‌احمدخان‌الفت وسازش وبه‌تشریفات لایق‌اورا نوازش میکرد. **سرخاب‌بیك** ولدخان‌احمدخان‌بسبب‌خواهرزادگی‌شاه‌عباس‌وتربیت یافتگی آن، اغلب‌اوان دراصفهان‌درخدمت شاه‌صفی بسر میبرد . گویند شاه‌صفی‌چون‌آثار عقل وفضل وشجاعت ومردانگی از سرخاب‌بیك میدید واوصاف دانش‌وجود وعطایش‌میشنید از او اندیشه‌داشته تدبیراورا بشاه‌ویردی‌خان لروا گذاشت. شاه‌ویردی‌چون‌شربت‌ناگوار تیغ‌زهرآلوداردلانی

رابسیارچشیده‌وزحمت‌بیشماراز سیف‌وسنان آتش بار کردستانی کشیده تلخی‌آن هنوزدرکام مذاقش برون نرفته وزحمت این‌دردل وجانش باز باقی است ازجبن بددلی درمقام انتقام درمیآیدوبعرض شاه‌صفی‌میرساند که سرخاب‌بیك جوانی است‌آراسته وآماده وازطرف‌مادرشاهزاده‌باخلاق حمیده معروف وباوصاف پسندیده موصوف،آثارشجاعت ومردانگی از اوپیدا وانوارشادت وفرزانگی دروی هویدا، بتحقیق رخنه درسلطنت وفتنه برپا خواهدکرد وبایداورا ازمیان‌برداشت‌یاموکلان بروی‌گماشت. شاه‌صفی راحرف‌شاه وبردی‌خان موثرافتاده، حکم‌بکندن چشم‌آن سرو‌آزاده‌کرده مردم دیده‌آن جوان‌را ازحدقه برون آورده. خان‌احمدخان از استماع این خبروحشت اثرغمناك ومحزون واحوالش دگرگون گشته علل متضاده برطبیعتش‌غالب‌آمد. مزاجش ازجاده استقامت‌منحرف‌گشت سربنبالین ناتوانی نهاده طلعت غمزدای روزتندرستی بلقای شب دیجور سستی مبدل‌گردید. دست طبیب ازدامن معالجه و مداوای اوکوتاه و استعمال ادویه مفرده ومرکبه مطلقا مفید نیفتاد. بلکه بر عکس نتیجه بخشید . بیماری روبتزاید نهاد بالمره ازعقل عاری و بری‌گردید . امرای اکراد واخلاص‌کیشان نیکونهاد اورادریك‌اوتاغی[1] جاداده مراقب احوال او بوده عامل و مباشررا بهردیار فرستاده دخل و تصرف بیگانه را درولایت نداده، کارها مختل وامرولایت مهمل ماند. بعد از یکسال بقدرت حکیم علی‌الاطلاق پروردگارانفس آفاق بیمارش بصحت مبدل

۱ـ بسیاری ازلغت نویسان این‌کلمه را ترکی میدانند وترکان‌عثمانی آنرا «اده» تلفظ‌کنند وبعضی نوشته‌اندکه ریشه‌آن وثاق عربی است وبا اشکال «اتاغ ـ اوتاغ ـ اوتاق و اتاق» نیزآمده و اکنون با رسم‌الخط « اطاق » در فارسی دایج است

ومزاجش بطریق اول گردید. ملك را مالك وخصم را هالك گردانید. اهالی ولایت که از قانون اخلاص و دولت خواهی انحراف یافته بحال اعتدال بازآورد وبعضی ازاعیان مملکت که درسلوك مناهج خدمتگذاری پابرون گذاشته بیمن التفات وحسن اهتمام اوبرجاده استقامت مستقر ومتوقف گشت ازنسیم لطفش چمن حیات خورد وبزرگ مانند سبزه سرازخاك برکشید و ازشمیم خلقش نهال زندگانی دورونزدیك سرسبز وریان[1] گردید، ولایت را بدستور سابق الی موصل بحیط ضبط درآورد بنای سازگاری بااهالی روم وخواندگار نهاد وابواب مخالفت برروی اهل ایران گشاد، چشم ازهمه کاری پوشید ودرصدد انتقام کوشید با سپاه کینه خواه بنای جولان بازی وبولایت اطراف وجوانب دست درازی نمود واز کرمانشاهان وهمدان تا ارومیه بحیطه تصرف آورده ازتسخیر قزلباش اخراج وسکه حکمرانی را باسم خود رواج، تااینکه درولایت عجم جمعیت بسیاری فراهم آورده و بسرداری زال خان تعیین وروانه کردستان کرده درکنار دریاچه مریوان تلاقی فریقین واقع، آن دودریای لشکر درجوش وآن دوبحر زخار درخروش آمده درمقابل هم ایستاده. بازوی دلیری را بهزدوخورد گشاده بعدازکشش وکوشش بسیار ودستبرد بیشمار، مردانی چنددرآن معرکه جنگ، بضرب تیغ وتفنگ بدیارعدم آهنگ نمودند، ازآنجاکه فتح وظفر وابسته بتقدیر ایزد داور است نه بضرب دست وبازوی سعی بشر، جنود عجم غالب وقشون خان احمدخان مغلوب، جمعی کثیر ازاکراد و روم دردریای فنا معدوم گردیدند. خان احمدخان بموصل رفته بعدازچندی درآنجا بجوار رحمت ایزدی پیوست ودرجوار حضرت یونس تاقیامت نشست .

۱ ـ ریان بروزن عیان بمعنی تروتازه وشاداب وسیراب است.

سلیمان خان بن میرعلم الدین بن تیمورخان ـ درسال ۱۰۴۶ برمسند ولایت وحکمرانی قرارگرفته، گلهای تمنای اهالی کردستان از وجود مقدمش شگفت. گویند حمیده اخلاق وعالم نواز، عدل گستروگردن فراز، درمردی شجاع ودلیر ودرجود وسخی بی عدیل ونظیر، رعیت پرور، عادل، دانشمند، دریادل، باسپاهی ورعیت سلوك ومعاش خوب کردی وبافعال شایسته واوصاف بایسته موصوف وبمکارم اخلاق پسندیده معروف بود. گویند میرعلم الدین درعین حیات خان احمدخان پناه بسلطان روم برده چون اجل دامنگیر و نصیب وآب خورش وابسته بتقدیررب قدیر است کاری برای او میسرنشده درآنجا بعالم آخرت شتافته. سلیمان خان ولدش درآن اوان درخدمت خان احمدخان بسرمیبرد چون آثار شجاعت و مردانگی ازاو دیده وحرکات وسکنات اورا دربزم ورزم پسندیده درصدد آن بودکه باتمام کارش پردازدواورا ازمیانه تلف سازد. سلیمان خان مطلب را بفراست عقلی یافته وبدرگاه شاه صفی شتافته پناه بآنجا برد ومدتی درسفر وحضرآب تلخ وشوررا خورد. تااینکه شاه صفی دردورقلعه ایروان باورمیه مشغول قتال و جدال بود سلیمانخان درآن معرکه چندنفری را بضرب تیغ تیز وشمشیر خونریز از صدمات مردانه وحملات شیرانه از مرکب هستی بخاك مذلت نیستی انداخت، بنابرآن درحضرت شاهی بترقی ونوازشات مفتخر ومباهی گردید تابعداز فوت خان احمدخان متصدی امرحکومت گشت . چون چندی از ایالت اوگذشت حسب الامرپادشاه، قلاع ظلم وپلنگان وحسن آبادرا خراب گردانیده سنندج را پایتخت ایالت وحکمرانی ساخت وطرح قلعه وعمارت وحمام ومساجدواسواق انداخت. همه را باتمام رسانیده و قنوات حفرکرده وآب آنرا باشترگلو درمیان

دیواربشهروعمارت آورده، درآن عهد واوان سلطان‌مرادخان خواندگار روم باافواج عساکرآن مرزوبوم بعزم استرداد دارالسلام بغدادآمده‌اورا ازتصرف قزلباش انتزاع وضمیمه‌مملکت روم‌ساخت. خسروپاشای وزیر اعظم را باجنود نامعدود روانه ولایت ایران نمود. بعد از طی منازل و قطع مراحل بمریوان رسیده شهر زور وقزلجه و شهر بازار وقراداغ را متصرف. بنابرآن شاه‌صفی ازسلیمان‌خان بدگمان واورا احضارباصفهان کرده او را مرخص ننموده تاپیك تند دواجل بسروقتش رسید ومرغ روحش را بجنات عدن رسانید . مدت بیست‌ودوسال بحکمرانی ولایت و والیگری ایالت اشتغال . مرید سلطان‌کلهرکه ناظر سلیمانخان بود مردی زیرك و دانشمند و هوشیار و معروف درگاه شاهی بود بصوابدید و مصلحت او ایالت سنندج را بکلبعلی‌خان ولد سلیمانخان تفویض و حکومت مریوان را بولد دیگرش خسروخان واگذار وسهراب سلطان‌ولد کلبعلی‌خان را بحاکم سیاه‌کوه[1] برقرار نمود،محل اورامان‌را باورامی سپرده و محال پلنگان‌را بمرید سلطان داده وصفی‌خان سلطان‌رابمیان ایل جاف وجوانرود فرستاده‌که بدینوسیله سربسرکشی نیفرازندوخودرا مطیع ومنقاد اوسازند .

کلبعلی‌خان ولد سلیمانخان ـ در سنه ستین و الف بر مسند حکومت نشسته، گویند مردی صادق وپاکدل وبی‌کینه و حسد بودی وباهرکسی سلوك ورفتار خوب نمودی و مال و دولت بسیارجمع‌کردی وبسرداری خوزستان مباهی‌بودی وآنجاراتصرف نمودی، بیست‌ودوسال

---

۱ ـ سیاه‌کوه اکنون بنام تیله‌کوه‌معروف است‌ودوبلوك میباشدکه یکی درسقز و دیگری درسنندج واقع است .

حکمران بوده بجوار رحمت ایزدی پیوسته .

خان‌احمدخان ـ ولدش بجایش نشسته چون خان‌احمدخان ثانی بمقرایالت وحکمرانی آرام وقراریافت پرتو ضیاء جودو کرمش براحوال دورونزدیك تافت، اهالی‌ولایت‌سربرخط امرش‌نهاده، ابواب عطاواحسان را برروی‌خاص وعام‌گشاده، مال‌واموالی‌که پدرش‌جمع‌کرده واندوخته بود همه را بباد فنا داده، اوقات شبانه روزی را صرف سیر و شکار و خوشگذرانی میساخت وبامرحکومت‌کمتری میپرداخت، اعزه واعیان از ازاین حالات افسرده‌وپریشان، اجامرواوباش خوشدل وشادمان. عوام از افراط جود وسخایش دلخوش ومسرورازآن جهت‌بخانه زرینه[1] مشهور بود. چون دایم‌بلهو ولعب مایل ومشغول بحرف وکارهای لاطایل بود خسروخان عمویش مراتب را بشاه سلیمان عرض، رقم ایالت کردستان را برای خودطالب، شاه‌سلیمان نیزباین معنی راقب، رقم وخلعت‌ایالت بجهت‌خسروخان‌صادروواردد.هنگام‌ورودخلعت‌ورقم،خسروخان‌درمریوان باطبل وعلم سرشب سوار شده طلوع صبح وارد سنندج گردیده. غفلتاً خان‌احمدخان را محبوس‌گردانیده وروانه اصفهان ساخته خودش بامر حکومت پرداخته.

ایالت‌خسروخان ـ چون درسنه‌احدی‌وتسعین والف[2]خسروخان ولد سلیمان‌خان بمقرحکمرانی‌متمکن‌گردید ابواب ظلم‌وستم بازودست جوروتعدی براهالی ولایت دراز،مردم ازجور وستمش بتنگ آمده عاماً عموماً بدربارشاهی برسم‌دادخواهی میروند، حضرت شاه اوهاراخواه ـ

---

۱ ـ منظورازخانه زرینه خان‌طلائی است.

۲ ـ سال ۱۰۹۱هـ . ق .

ناخواه راضی وعذرخواه گناهان ماضی اوشده همه را آشتی و تصالحه میدهد وبکردستان روانه میسازد. بازبدستورسابق افعال ناشایسته ونالایق ازاو سرمیزند دوباره مردم روی تظلم بدرگاه شاهی میآورند، این دفعه علاوه برآن افعالی چنداز آن ناخردمند سرمیزند یکی اینکه شکوه‌چیها خودشان را به‌بست انداخته که هنگام فرصت عرض مطلب را بشاه برسانند خسروخان وعمله‌اش برسراوها میتازند و جمعی را مجروح میسازند. مراتب بسمع شاه میرسد حکم بقتل خسروخان میکند درمیدان شاهی ومکان دادخواهی جلادان مریخ صولت، بتیغ سیاست نهال عمرش را پی ونامه زندگانیش را طی کردند.

تیمورخان اجرلو ـ بضباطی کردستان تعیین ووارد آن سرزمین درسنه ثلث وتسعین والف[1] باین امرمأمور واهالی کردستان خوشحال و مسرورساخته باجمیع اهالی ولایت سلوك ورفتارخوب بتقدیم رسانید. مدت شش سال ضابط بالاستقلال.

خان احمدخان ثانی ـ دوباره درسنه تسع وتسعین والف[2] بمقر ایالت وحکمرانی آمد. بازبدستور گذشته بنای لهوولعب راگذاشت وخود را بسیروشکار واداشت، مردم کردستان بدربارشاهی روآورده دوباره اورا معزول کرده .

محمدخان ولد خسروخان ـ درسنه خمس ومائه والف[3] والی گری کردستان برمحمدخان قرار گرفت. دراوائل حکومت اوسلیمان پاشای بابان با جمعیت وسپاه فراوان ولشکر بی سروسامان بعزم تسخیر کردستان در

۱ ـ سال ۱۰۹۳ ﻫ . ق .
۲ ـ سال ۱۰۹۹ ﻫ. ق .
۳ ـ سال ۱۱۰۵ ﻫ. ق .

حرکت آمده بعدازورود بآن حدود، مریوان واورامان وسیاه کوه راتصرف نمود، سهراب سلطان رادرسقز مقتول گردانیده وابراهیم بیك میراسکندری را درمریوان بقتل رسانیده، چون سلیمان ببه[1] جمعیتش بی حساب وحد و سپاه ولشکرش بیشماره وعددبود، باوزیربغدادهم مجادله نمود، غالب آمده ووزیرولشکرروم رامنهزم گردانیده، ازآنجهت آوازه غلبه او را بدربار شاه سلطان حسین رسانیده ازدربارشاهی عباس خان زیاداوغلی را سرداربا جمعیتی بیشماربدفع سلیمان ببه مأمور گردانیده، عباس خان بجناح استعجال بسلیمان ببه ملحق، هنگام تلاقی درمقابل هم بتسویه صفوف پرداخته و سنان وسیوف را بکارانداخته، دست وبـازوی دلیری گشاده، جنود روم سواره وجیوش قزلباش پیاده، جمع کثیررا ازلشکربابان بدیارعدم فرستاده، بضرب تیغ وتفنگ عرضه میدان را برایشان تنگ کرده بسیاری قتیل و اغلبی اسیروذلیل گردیده، هزیمت اختیار، سلیمان ببه بـا معدودی چند فرار وروانه اسلامبول وآن دیارگردید. قاسم سلطان اورامی به عباس خان سردارمیرساند که محمدخان والی واهالی کردستان با سلیمان ببه هم بیعت وهمدستان بوده‌اند. سردارحکم بقتل‌وعام اهالی کردستان کرده کله‌مناری از رؤس ایشان درصحرای مریوان میسازندوسر قاسم سلطان بالای همه میاندازند ونصب میکنند.

«من حفربئراً لاخیه فقدوقع فیه» بوقوع پیوست، الحال تپهٔ درصحرای مریوان موجود است بکلین کوه مشهور است . شاه سلطان حسین از این حرکت مذبوح عباس خان سرگران، درمیدان اصفهان گوسفندوارامربذبح اوکرده بدن اورا بی‌سر درمیدان انداخته وسراورا برسردار نهاده، سرداری

۱ـ ببه تعبیرازطوائف بابان است که اطراف سلیمانیه وسنندج سکونت دارند وشعبه‌ای ازکرماج هستند.

او را ثابت ساخته ، حسین‌خـان لر را بسرداری تعیین نموده ودر سنه هزاروصدودهواردبسمت‌آلان شده، ازآن نواحی باخذباج وخراج قانع‌و جماعت بلباس را تاخت وتاراج نموده و قتل و غارت و اسیرکـرده . محمدخان بعداز این واقعه سه‌سال دیگر بامرحکومت پرداخته، جهانگیر سلطان ولدکلبعلی‌خان که تخم عداوت او درسینه پرکینه‌کاشته و دایم بااو خصومت وعداوت داشته مردم تحریك و ترغیب بعزل او نموده در سنه ۱۱۱۳ محمدخان را معزول .

محمدخان‌گرجی درهمان تاریخ بحاکم کردستان منصوب چونکه خودرا ازجملـه اهل تسنن محسوب وخود را بشافعی قلـم میداد باعث معزولی اوگردیده بعداز سه‌سال رقم عزل‌براحوالش‌کشیده حسن‌علی‌خان ولد محمد مومن‌خان اعتمادالدوله را بحاکم کـردستان قرارداد نمودند درسنه ۱۱۱۶ بامرحکومت قیام نظربراینکه تابع مذهب اثنی‌عشر و پیرو آئین امام جعفر بود اهالی‌کردستان بجان و دل از افعال او بتنگ آمده درفکرکارش بودند ولی اجل امانش نداد بعداز دوسال بدیار عدم روی نهاد .

حسینعلی خان برادرش درسنه ۱۱۱۸ بجای اوتعیین، اونیز مثل برادرش شیعه امامیه وپیرو اثنی‌عشریه بود، ازاو نیز تبرا و بیزار ودل برمعزولی او قرارداده بعرض شاه سلطان حسین رسانیده و عرض ایشان بدرجه قبول واو را از حکومت معزول. کیخسروبك نامی را بضابطی‌از دربارشاهنشاهی‌آوردند، بعداز یکسال وشش‌ماه اورا نیزمعزول‌کردند.

عباس قلی‌خان ولد محمدخان در سنه ۱۱۲۲ بـوالی‌گـری منصوب چون اعزه واعیان‌کردستان طالب این‌مطلوب بودند اورا درامر

حکـومت مبسوط‌الید ساخته وبه تنظیم وتنسیق رعایا و برایا پرداخته بعدازسرخاب‌بیك، اولاد بابااردلان سه‌فرقه شده طایفه‌ایکه والی ولایت کردستان بوده وهستند ازنسل میرعلم‌الدین وگروهی درسقز و سیاه‌کوه حکمران وجماعتی درسنندج وبعضی بلوکات درسلك اعزه و اعیان خود را میشمارند. اگرچه حال تحریرجمعی‌کثیر ازآن طایفـه بشـام یکشبـه احتیاج دارند. بعد ازآنی‌که عباس قلی‌خان بامرحکومت پرداخت، شاه سلطان حسین اورا با جمعیت کردستان بدفع فتنه میرویس افغان‌که در قندهار بیرق خود سری برافراخته‌تعیین ومأمورساخته. ازولایت حرکت، بتهران رسیده، اهالی‌کردستان تاب وطاقت رنج سفرقندهار را درخـود ندیده بی دستوری ورخصت، بصوب ولایت‌مراجعت‌کرده. این معنی‌دامن زن نایره غضب‌شاهی گردیده عباسقلی‌خان‌بپای‌مواخذه‌وبازخواست‌طلبیده اونیزباین وسیله عذرخواه تقصیر اهالی کردستان‌گشته، بتدبیرعلیقلـی بیك ولد سهراب سلطان بن‌کلبعلی‌خان بوده‌که ایـن جمعیت بولایـت معاودت نموده ازآنجا تدبیرموافق تقدیرنبود، نقش این مطلب‌درآئینه مرام عکس پذیربود، ازعباسقلی‌خان غیظ‌گرفته اورا از منصب حکومت معزول وخلعت ورقم والی‌گری ولایت‌کردستان باسم علیقلی بیك ولـد سهراب سلطان صادرگردید.

علیقلیخان ـ درسنه ۱۱۲۹ علیقلی‌خان درقریه‌شخله،قریه‌ایست ازقرای‌محل خورخوره، سکونت اختیار و درغایت فلاکت و اضـطرار و نهایت بدگذرانی و عدم اعتبارشبی را بروز رسانیده چند نفری همدم و همصحبت او بوده‌اند درآن عالم ضیقت وعسرت و تنگـدستی، ازروی تأسف وغمخواری او را میگویند از این دهکده بجائی یا بدرب‌دولت

سرای پادشاهی روآورده بلکه از این فقروفاقه نجات یابی. درجـواب گفته است «**هرگاه خدای تعالی بدهد درشخله هم میدهد.**» در آن اثنا خلعت ورقم بکردستان‌میرسد. شخص‌خلعت‌آوربسراغ علیقلیخان بلدی برمیدارد تا اورا بشخله میآرد . درآن حین رودخانهٔ که از کنار قریه جاری ازکثرت باران وطغیان سیل بهاری عبورازآنجا درنهایـت دشواری مسیر بود علیقلی بیك بعلت ذلت وخواری وعدم آذوقه، سکنهٔ قریه را میگویدکه راه‌گذر عبور ازرودخانه، کسی‌باوها نگوید وطریـق این بلدی را نپوید بلکه ازآن طرف رود عبور وبسمت دیگر مرورنماید که اگربا‌اینجا بیایند باید امشب مهمانداری اوهارا کرد وتعارفی بـجا آورد ماکه ازمیزبانی عاجزومضطروخوردنی‌بغیرازغصه وغم معدوم‌الاثر خلاصه بهرنوع هست عبور میکنند و خلعت ورقم را میدهندعلیقلیخان بعد ازآنی که خلعت ورقم واصل وخاطرجمعی حاصل مینمایدازغم‌وغصه میرهد و رفقا را میگوید: نگفتم «هرگاه خدا بخواهددرشخله‌هم‌میدهد» درکمال تفاخرو امتیاز بخلعت ورقم ولایت سرافراز باکرام واعزازوارد سنندج وبامرحکومت میپردازد واکابرو اشراف رامینوازد. چون‌علیقلی خان برمسند حکومت نشست « تلك‌الایام نداولها بین‌الناس» بـوقـوع پیوست. درآن اوان اهالی لرستان سر از اطاعت باززده‌گردن خود سری برافراشتند امنای دولت مراتب را بشاه سلطان حسین عرضـه داشـتـند علیقلیخان را بسرداری تعیین وبا جیوش پرخاشجوی‌کردستان روانه آن سرزمین نمود.

علیقلیخان حسب‌الامرشاهی با جنود ظفر، راهی و روانه لرستان گردید، بعد ازورود بآن حدود اهالی لربا جمعیت بختیاری فراری‌بعضی

در بیغوله‌های متواری نمود وجمعی درقلاع جبال سقناق. بعد باجمعیت کثیر نعم‌الاتفاق متهورانه پیش آمده در عرض راه ملاقی یکـدیگرگشته از دوطرف دست و بازوی دلیری‌گشاده از بوارق[1] سیف وسنان وصواعق تفنگ جان ستان مردان گزین از پشت زین برروی زمین افتـاده نسیـم فتح وظفر برپرچم‌رایت، نصرت‌آیت، کردستان‌وزیده‌مضمون «انافتحنالك فتحاً مبینا» ظاهرگردیده شکست فاحش براحوال‌آن طایفه روی داده به سبب خاطرجمعی از استحکام قلاع و ارتفاع کوه وسختی سقناق بعد از یك میدان‌گریزغلبه کرده معاودت نموده‌بازبنای‌ستیزوآویزنهاده‌عاقبت چون راه نجات را مسدود وخود را درجنب‌کردستانی بی‌وجود دیـده از ضرب دست یلان بجان و ازخوف سیف‌وسنان باامان‌آمدند. والی‌آن‌مکان باپیشکش شایان پیش علیقلیخان‌آمده والی‌لررا با چندنفرروساوسرخیلان بمدلول «انا‌ارسلنا الیك فاعففهم» بدربار شاهی فرستاده وعذرخواه‌جرایم ایشان‌گردیده، هنگامیکه بانجمن حضوررسیده لسان را بمقال «فاعـف عنا و اغفرلنا» گشاده درحضرت شاهی بعزاجابت مقرون، بعد ازعـفـو تقصیرات واخذ مالیات، اوهارا نوازشات از حد افزون کرده رخصـت انصراف حاصل و بولایت خویش واصل . درسنه اثنی و ثلثین ومائـه بعدالالف[2] علیقیخان‌را ازحکومت معزول وبحاکم سقزوسیاه‌کوه‌منصوب گـردانید . عباسقلیخان دوباره برتبه ایالت ولایت کـردستان بـه مرتبه سرافرازی رسید. در این اثنا فتنه افاغنه بظهورگردید، مفصل‌آن درتاریخ نادری مسطوراست، عباسقلیخان با جمعیت‌کردستان بجنـگ

۱ ــ بوارق جمع بارقه بمعنی درخشندگی و روشنی است، از بـروق مشتق است‌که بمعنی درخشیدن است. ۲ــ سال ۱۱۳۲ ه.ق .

افغان رفته تلاقی فریقین واقع شده نیران قتال وجدال از جانبین اشتعال وسروتن دلیران در زیرقوایم اسبان پامال، جمعی کثیراز افاغنه ازضرب حرب دلیران بدیارعدم شتافتند وبعضی از اهالی کردستان گریز رافرصت یافتند، بقیه پاداری کرده با دست و بردوزد وخورد جنگی، بگریز باستیز وآویزرو بولایت آورده، گریختگان قبل ازعباسقلیخان وسایر سپاهیـان واردکردستان میشوند، اهالی ولایت اینگونه حرکات را از اوهاناپسند وفرارکردستانی را از دست افاغنه برخود ننگ وعارمیدانند گریختگان را جمع کرده و بطور نسوان چادرشب برسرایشان پوشیده ودر تفضیحی احوالشان کوشیده، هر یکی را نامزد شخصی گردانیده. خلاصه افغان بر ایران غالب ورومی نیز ولایت سرحدات را طالب بودند. افاغنه دراصفهان مستقل و رومی نیز کردستان وکرمانشاهان را الی سلطانیه و ابهر وتمام آذربایجان وآن بوم وبر را مسخر، ازهرطرف مشغول دست اندازی وازهر سمت بنای پادرازی نهادند مردم از جور افغان بفغان و از ظلم رومـی هراسان شدند. ازیك طرف روس در مازندران استیلا یافت و ازجانـبی ولایتی را عرب مسخرگردانید و درجای دیگرترك وعجم خود را بمیـان مملکت رسانید، هرسرکشی گردن بخود رائی برافراخت و هربومی خود را بدیاری انداخت.

القصه ایران ازظلم مخالف ویران ومملکت از جور دشمن بجان آمدند تا اینکه فروغ مهرطلعت نادری بسان خسرو خاوری جلوهٔ ظهور نمود، ولایت ایران را بضرب بازوی دلاوری از مخالف استرداد وهند و توران و خوارزم را برسراونهاد وهرمملکتی را بوارث بالاستحقاق خود داد. صفحه ایـران را از خاروخس روم و افاغنه پاك ساخت و دشمنان

را مجموع برخاك هلاك انداخت درتاریخ نادری بتفصیل مسطور است. هرکس را حقیقت مراتب آن منظور است او را مطالعه نماید ازآنجمله خان پاشای ولدسلیمان ببه در سنندج مشغول حکمرانی بود او را نـیز با سایرحکام روم برون کرده.

سبحان‌وردی خان‌ولد محمد خان ـ درآن اوان درخمسه به سبحان وردی پاشا ملقب وبامر حکومت‌آن مکان صاحب منصب بودو روم را اطاعت مینمود، در سنه اثنی و اربعین ومائه بعـدالالـف[1] اورا ملقب بلقب خانی ومستقل امرولایت وحکمرانی گردید در این اثنا نادر شاه رایت اژدها پیکر، بسمت هرات در اهتزاز و شاهباز همت را بـعزم تسخیرآن‌صفحات درپرواز آورده، شاه طهماسب راپیروی‌نادرشاه‌بخاطر رسیده بارومی[2] بنای مقابله ومقاتله میگذارد، ابتدا غالب میاید، ثانی ـ الحال مجادله مینماید، مغلوب میگردد ازفکربیهوده‌دوروددراز، بارومیه ابواب مصالحه‌باز. بدستور سابق ولایات‌را بتمامی‌رومی‌تصرف‌نمودند. ایندفعه خالد پاشای برادرخانه پاشا حاکم سنندج ودر هردیـاری آواز هرج‌ومرج بلندگردید وتاخت مجمود سارائی درسنه۱۱۴۴ بوقوع‌رسید، این واقعه‌ها مسموع سمع نادرشاه گردیده از خشم وقهربسان اژدر بـر خود پیچیده ومانند بیدبر خویش لرزیده، بعد از تسخیر هرات‌ونظام‌آن سرحدات بتندی برق وتیزی باد روی عزم را بعراق وآذربایجان نهـاد، مخالف را دوباره از ولایات بیرون ودشمنان رابکلی‌سرنگون‌گردانید. درسنه‌خمس‌واربعین ومائه بعدالف[3] خانه‌پاشاراازسنندج اخراج‌ومأیوس

۱ـ سال ۱۱۴۲ هـ. ق.

۲ـمنظور دولت عثمانی است. ۳ـسال ۱۱۴۵ هـ. ق.

از اخذ باج و خراج، باز سبحانوردی خان بمقرایالت تکیه‌زد. بعد ازیك سال سبحانوردی خان را معزول مصطفی‌خان بـرادرش بایـالت ولایـت کردستان سرافرازی واهالی کردستان را دلنوازی، چون ازعهده حکومت برون نیامد ، رقم عزل برصفحه احوالش کشید، سه‌باره سبحانوردی‌خان برولایت کردستان مبسوط امیدگردید، شش سال بامر ریاست پرداخت و پرتوالتفات بر احوال اهالی ولایت انداخت، بعد از معاودت نادرشاه از از سفر هندوستان او را بحضور طلبیده، احمد سلطان ولد سبحـانوردی خان‌که در سفر هند و توران از ملتزمین رکاب بود و خدمات نمایان‌از او بعمل‌آمده‌بنیابت‌الایاله کردستان تعیین ومأمورفرمود. در سنه۱۱۵۳ احمد سلطان را احضار بازسبحانوردی خان را روانه‌آن دیار ساخت.باز بامرحکمرانی پرداخت بعد از یکسال وسه ماه معزولش گردانیده و احمد سلطان‌رابمرتبه‌خانی‌رسانیده وبوالی ولایت‌کردستانش‌قراردادگردانیده.

احمد خان ولد سبحان وردیخان در سنه اربع وخـمسین و مائه والف[1] چون خان احمد خان مسند ایالت‌کـردستان را از وجـود خویش زیب وزینت داد، ابواب احسان و انعام بر روی خواص و عـوام گشاد، درضبط ممالك وحفظ مسالك، طریق‌خوب اقدام فرمودی ودرقلع وقمع طوایف قطاع‌الطریق بلوازم جد وجهد اقدام مینمودی، در مراسم امور ولایت ورفاه حالی سپاهی ورعیت دقیقهٔ غافل‌نبودی. درسنه۱۱۵۵ بسبب قحط غلات وعدم حبوبات اهالی‌کردستان دل غمین و سینه چاك، جانها درغم وآنها گرفتار دام هلاك، از شدت جوع، مردم‌بخوردن‌خاك شروع، وازمعدودی نان، تنها خسته ودیده‌ها نمناك‌گردید. اوجاق‌خبازی

۱ـ سال ۱۱۵۴ ه.ق .

کور وچراغ خانواده‌ها بی نورگردید . کردستان نزدیك بویرانی رسید ، الحق خان احمدخان درآن اوان ابواب احسان‌گشوده هر روز اعـلی و ادنی را جیره خوار انعام و احسان نموده طریق ضیقت را بسته و درب انبارپادشاهی را شکسته براهـل ولایت تقسیم و انبارات خویش‌را بفقرا ومساکین تسلیم. از خوف وبیم آنکه انبارشاهی شکسته، ابواب نجات را برروی خود بسته، از سطوت وصولت‌نادری‌توقف‌درولایت‌نتوانسته، بعزم فرار بمملکت روم برصدر زین نشسته، بشهرزور نزول وبآن بوم وبر،پرتو وصول افکنده، ظاهربیك ایل‌بیگی[1] احشام جاف، علی‌الظاهر از جاده اطاعت و خدمتگذاری انحراف ورزیده او را بحضور طلبـیده فوراً تن او را از بار سرسبك گردانیده باطنش را بدرك اسفل رسانیـده خالد پاشای متصرف بابان از استماع این خبروحشت توامان بـا هزار بیم و تشویش بقدم استقبال پیش‌آمده وپیشکش خوب گذرانیده تعارف خوب‌بانجام‌رسانیده‌الحاصل، ازآنجاراهی‌وروانه‌موصل،بعدازوصول‌بآن دیار،حاکم‌آنجاطریق‌مخالفت‌گشودوابواب موافقت مسدودنمودباانداختن توپ‌وشلیك تفنگ پیغام‌جنگ‌بگوش‌خان بافرهنگ رسانید. باعث‌خشم‌و قهر،خان احمد خان‌گردید بغلبه قلعه‌را تسخیر وحاکم‌آنجا را دستگیر، فوراً با تمام‌کارش پرداخت وبدیارعدمش روانه ساخت، دیگری رابجای او نشانید ازآنجا راهی ووارد دیار حلب و دیاربکر گردید . القصه بهر دیارکه پرتووصول انداختی ومحل نزول‌ساختی، هرگاه حکام‌و اهالی‌آن مکان طریق اطاعت و انقیاد پیمودی او را بنوازش و تشریفات خـاص

۱ ـ رئیس المشایر.

سرافرازنمودی و اگر سبیل مخالفت با زوپا از حدگلیم خوددرازکشیدی به ارّه جفانخل حیات او را ازپا درآوردی و دیگری را در جای او نصب کردی، خلاصه بدین وتیره‌روزگارگذرانید، تا خود را بحوالی قسطنطنیه رسانید. حسب‌الامر خواندگار، صدراعظم با چندین‌پاشایان‌معظم‌ودیوان افندی و شیخ الاسلام، با جمعیت تمام درکمال شوکت وجلال‌تایك‌منزلی باستقبال‌آمده، خان‌احمد خان را با اعزاز واکرام داخل‌اسلامبول‌وبسرای سلطانی نزول. بعد از نوازشات گوناگون بیحد ومر، ومرحمتهای ازحد افزون، قیصر او را روانه ادرنیه[1] ساخته وسایه وصول بر سراهالی‌آنجا انداخته، آن مکان در زمان قدیم که قسطنطنیه در تصرف فرنگ بوده مقرحکمرانی وپایتخت سلاطین عثمانی‌بوده، بخان احمد خان تفویض و واگذار فرموده و در محال و بلوکاتش حکمرانی‌نموده. در آن اوان‌که خان احمد خان ازولایت‌کردستان برون خرامید، منوچهربیك بن محـمد بیك نواده سلیمانخان والی‌که جداولین راقم حروف است بنیابت‌ولایت کردستان‌منصوب، چون تباهی انبارشاهی وقوع‌وگذارش‌آن بسمع‌نادری مسموع گردید، منوچهر بیك نایب را بسبب مواخذه انبارات بحضور طلبیده اوهم از اینجا راهی وروانه حضورشاهی‌گردیده درعرض‌راه‌انبار دارهارا تلف، بعدازآنی بحضورنادرشاه‌مشرف و ازوی مواخذه انبارات کرده درجواب بعرض رسانیده اولا اینکه الحال انبارات سرکارمـملوو مشحون وبمرحمت شاهی ازبیشترافزون‌است. ثانیاً هنگام قحط اگرانبار شاهی‌را تباه وبمخلوق تقسیم‌نمیکردیم زیاده ازنهصد وپنجاه هزار نفر

۱ ـ اکنون آدرنه نامیده میشود ازشهرهای مهم‌کشورعثمانی‌سابق‌بوده که‌درکنار بحراسود و در مرز ترکیه فعلی وبلغارستان واقع است.

بدیارعدم میرسید من تن بقضا دادم وکسی‌را بعدم‌آباد نفرستادم، بممات یکنفرباعث حیات چندین بشر باشد، سهل است سرخود را برکف دست نهاده و باین دربارآورده و بکشتن خودافتخار کرده«گربکشی حاکمی وربنوازی رواست». چونکه منوچهربیك بامحاسن‌سفید بحضور نادرشاه رسید بعد از این‌گفت و شنید یك جلد قرآن مجید را بخط صیرفی بـدو بخشید وبخلاع فاخره‌اش سرافرازگردانید، رقم‌نیابت را بازبدو داده و بولایت‌کردستانش فرستاده، باز سبحانوردی خان‌را بامروالی‌گری‌ولایت مأمور ساخت. مدت سه سال دیگر بامرریـاست و حکمرانی پـرداخت. نادرشاه دست‌ظلم وتعدی درآستین‌گشاده ازآنجهت‌کردستان روبخرابی نهاده سبحان وردی خان را باز بحضورطلبیده وبه بیگلربیگی[1] تهرانش سرافرازگردانیده وجمیع اعزه و اعیان کردستان را کوچانیده بتهـران فرستاد، منوچهربیك نایب ازآنجا فراراختیار مدتی درنجمار[2]قرارگرفته بعدبشهرزوررفته درابا‌عبیده[3] بدارقرارخرامید، داعی حق را لبیك‌اجابت گفته‌نادرشاه حاجی مولا ویردی‌خان قاجار رابعزم‌ضابطی‌روانه‌کردستان.

ضابطی حاجی مولا ویردیخان‌قاجار-بضابطی‌کردستان‌روانه وخرابی ولایت رابهانه‌کرده حاجی مولاویردی خان قاجار وارد سنندج گردید سبب ویرانی ولایت ومعدومی سکنه ورعایت دخل‌وتصرف‌ناکرده وکاری ندیده بعدازشش‌ماه نادرشاه اورا بحضورطلبیده باز سبحانوردی

۱ ـ بیگلربیگی بمعنی بزرگه شهر و یـا رئیس کـدخدایان شهری بوده است.

۲ـ نجمار یا نژمار (بکسرنون) یکی ازدهات مریوان است.

۳ ـ شاید منظور ابوعبیده است‌کـه مرتع وسهمی است در سمت شرقی موصل و دارای قراء و آبادیهای بیشمارکه مرج موصل نیز نامیده میشود.

خان را والی ولایت گردانیده این دفعه ولایت بکلی خراب و رعیت بتمامی نایاب، در اواخرهمان سال باز اورا معزول وحسنعلیخان ولد عباسقلیخان را بوالی ولایت کردستان منصوب گردانید.

حسنعلیخان بن عباسقلیخان – در سنه ثمان و خمسین ومائه بعدالف[2] حسب‌الامر نادرشاه بامرحکومت اشتغال، چون زحمت بیفایده موجب ملال میشد بعد از یکسال بازنادر شاه سبحانوردی خان را روانه کردستان ساخت وبامرریاست وولایت پرداخت. درسنه ۱۱۵۹ هجری سبحان وردی خان را بحضور طلبید محمد رضا بیك گرجی رابامرضابطی روانه کردستان گردانید.

محمد رضا بیك مشهدی – گویند مردی تند خوی وهرزه گوی، تیزخشم وبد چشم بود. اعلی و ادنی از وی تنفر می‌نمود، اعزه‌واعیان برای جزوی امری مفتضح میکرد و انواع بدرفتاری را بعمل میآورد، ابواب ناسازی بازودست تظلم درازکرده اعالی وادانی در نظرش یکسان ووضیع وشریف از افعالش هراسان، لابدرو بدرگاه نادری‌آورده وازظلم وتعدی اوشکایت کرده‌اورا معزول **سبحان‌وردی‌خان رابارهشتم بوالی ولایت کردستان** قرار داد داده وروبولایت نهاده لازمه سعی وکوشش بعمل‌آورده دیناری ازمال دیوان وصول‌نکرده، مردم ازخوف وبیم‌نادر-شاه از جان بیزار و دردل خود مخمرکرده بیکبارگی فرار اختیار، عاماً عموماً رایشان‌برآن قرار میگیرد وسبحانوردی خان از اوها میپذیرد در این اثنا خبر قتل نادرشاه میرسد مردم‌کردستان را حیاتی تازه وسروری بی اندازه رومیدهدچند نفری‌سواره‌افغان‌سقلاونشین کردستان بوده‌خبرقتل

۲ – سال ۱۱۵۸ هـ. ق.

نادرشاه میشنوند، بفکرتاخت وتازولایت‌میافتند. سبحان‌وردی‌خان‌درآن مواد تدبیرعاقلانه بکار میبرد که جماعت سقلاوی را یکان یکان بخلوت میطلبد و اوهارا میگویدکه مردم‌کردستان حشرات وکوهی هستند، بتمامی جمعی جنگلی‌وبعضی احشامی، ماها جمیع آنها راازنادر شاه پنهان داشته‌ایم حالا اولا از شنیدن این خبرخرم وخوشحال وتمامی آن طوایف نوشته بنزد من ارسال و اظهارکرده که بیایندومجموع‌شماها را بگیرانند، بعد ازمطالبه اسب ویراق، شمارا لخت وعریان و اکثرشما را بقتل رسانند ، باتمام‌کارتان پردازند و قلیلی را روانه اوطان و دیار خویش سازند. چون‌درین‌عرض مدت ازشما بجزنیکی، بدی ندیده‌وحرف لغوی‌ازکس‌نشنیده، بنابرآن شمارامستحضر گردانیده که‌هنوزآن‌شیاطین-الانسها نرسیده‌شماها رخت نجات بمأمن عافیت کشیده . یاران‌ازاستماع این خبرجملگی پریشان احوال ومضطرگردیده، سرخویش وراه اوطان را پیش‌گرفتند بهمدان رسیده آنجا را تاخت و تازگردانیده.

درسنه ۱۱۶۰ بامرابراهیم‌شاهی‌حسنعلیخان‌بامروالیگری‌بکردستان راهی میشود، فوراً ابراهیم شاه را شاهرخ میرزا بقتل‌میرساند وسبحان-وردی خان بهمدان رفته درآنجا داعی حق را لبیك اجابت‌گفته‌نعش‌او راآورده‌درشیدا[1] خاك‌کرده.ولایت‌کردستان فی‌الجمله آبادی‌بهمرسانیده، حسنعلیخان جمعیتی را فراهم‌گردانیده از طوایف افغان وبعضی‌گروه دیگرکردستان معمور. در این اثنا خبرخروج امام قلی خان زنگنه در کرمانشاهان ظهور. تفصیل این‌اجمال آنکه امام قلیخان زنگنه بکثرت سپاه‌مغرور، ازگروه‌کلهر وسایر ایلات‌کرمانشاهان جمعیتی موفور فراهم گردانیده واستعدادی‌کامل‌درخود دیده بالشکری زیاده‌ازحدوسپاه‌لاتحصی

۱– شیدا کوه مرتفعی است در بخش ییلاق شهرستان سنندج که برقله آن گنبدی ساخته شده و مقبره سبحان وردی خان در آن قرار دارد .

ولاتعد،ازلرو بختیاری‌وسایرطوایف وزنبورك و توپخانه زیادوجزایرچی بی‌تعداد ، رو به کردستان نهاد حسنعلی خان نیزبا جمعیتی کـه داشت قدم بمیدان دلاوری گذاشت، بمقابله او شتافت‌و در دربندبیلاور[1] تلاقی فریقین صورت‌وقوع یافت. صفهاازدوطرف راست‌کرده‌ونصرت از خدای درخواست‌کرده بانداختن توپ و تفنگ آتش حرب وجنگ را بنوعـی افروخته، که خرمن حیات جمعی‌کثیر درآن میانه بآتش بیداد سوخته، جوانان نامی از مرکب هستی بدیارنیستی‌معدوم گردیدند. اهالی کردستان بحملات‌مردانه‌ٔ‌وصدمات‌دلیرانه‌بسان‌سمندرروی‌بدان‌آتش‌وآتش‌خانه‌نهاده بسیاری‌ازآنهارابعدم‌آبادفرستاده‌بعدازستیز وآویزبرقلب ایشان، جلوریز اوهارا ازجای‌برداشته‌زنگنه مرکب تندوراباممهمیز کله تیزرانده‌روبگریز نهاده،سروزنده بسیاروخترمه‌وکسیب‌بیشمارنصیب‌دلیران‌ظفرشعارگردید نسیم‌فتح‌وظفربر سپاه‌حسنعلیخان وزیده‌وتوپخانه وزنبورك واساسه‌زنگنه بدست دلاوران‌کردستان رسیده، مدتی‌درآن مکان بتقسیم غنائم و اخـذ وجوهات مشغول گردیده بعلاوه کرمانشاهان،سنقرودینوروبروجردونهاوند وگلپایگان وملایروکزاز[2] وفراهان‌را متصرف گردانیده. درآن‌اوان‌ازطرف وزیربغداد سلیم پاشا بحاکم بابان برقرار وخالد پاشا فرار اختیار وپناه

۱ ـ از «پیلاور» که درکتاب‌شرفنامه «بیلاوره» و در جای دیگرتیلاوره آمده است قطعاً منظور«نیلاوره» میباشدکه‌سه آبادی وسیعی است دربلوك‌ماهی دشت کرمانشاهان و در دره های‌کوه بنی‌گز واقع گردیده درکتاب فرهنگ آبادیهای ایران «نیلاوره کوچك وبزرگ درکرمانشاهان» ذکرشده است.

۲ ـ کزازبروزن بزاز از دهستانهای بخش آستانه اراك‌که از۷۲قریه تشکیل شده و ازجمله آنها ازنا وشازند میباشد.

بحسنعلی خان‌آورده، حسنعلیخان نیزمعاونت اوراکرده‌باجنودکردستان بدفع سلیم پاشای بابان‌کمرهمت بسته، ازسنندج حرکت ووارد مریـوان میگردد. ازطرف‌وزیربغداد کهیاپاشا وحشم‌آقاسی وحاکم موصل وعشایر اعراب وجنود بی حد وحساب بکومك و امداد سلیم پاشاآمـده وقـوچ پاشای حاکم‌کوی، ممدومعاون اوبوده درصحرای‌مریوان تلاقـی فریقین اتفاق افتاده، بعد از تسویه صفوف، دست برسنان وسیوف بازیده، مهم بمقاتله انجامیده،آتش حرب‌ونیران طعن‌وضرب‌ارتفاع یافت‌که‌نایره‌اش بچرخ چارم شتافت،ازشعشعه تیغ‌آبداروبرق اصلحه[1] آتش‌بار:

چهربهادران همه‌راکوبهٔ زریر[2] روی‌دلاوران‌همه‌را رنگ‌سندروس[3]

قشون کـردستان منهزم گـردیده حسنعلیخان بنزد آزادخان فـرار و سلیم‌پاشا واردسنندج و درآنجا قرارگرفت. بعد از تعذیب اعزه‌و اعیان وتخریب‌آن مکان اوهم نزدآزادخان رفته مبلغ خطیر پیشکش بدوداده، آزادخان بطمع مال ودولت افتاده ننگ وعارراا برکنار نهاده،گذشته از غیرت وناموس، حسنعلی‌خان‌را محبوس،بدان وسیله آبروی‌خود بـرد و حسنعلی‌خان را مقید ومغلول بسلیم پاشا سپرد، رقم ولایت‌کـردستان را علاوهٔ بابان‌بدو تفویض نمود. بعد از مراجعت ورسیدن بولایت‌حسنعلی‌-خان را بدیارعدم فرستاد و خودش برولایتعهد تکیه داد. خالدپاشادست

۱ ـ منظوراسلحه است‌که اشتباهاً با این املاء نوشته شده است .

۲ ـ زدیر گیاهی است که باآن جامه رنگ‌کنند وبآن اسپرك هـم میگویند. بعضی لغت نامه‌ها نوشته‌اند همان زرد چوبه یا زرچوبه یا نوعی‌از آن میباشدکه صباغان برای رنگ کردن بکار برند .

۳ـ سندروس‌که لغت یونانی است (Sandarache) صمغ زردی است از نوع درختی در افریقا بدست می‌آید و به زرنیخ احمر نیز معروف است .

توسل بدامن وزیربغداد برده وروی التجابدرگاه اوآورده وولایت بابان را
بدوواگذار کرده، سلیم پاشا بعزم شکایت این حکایت، بنزد آزادخان شتافته.
کریم خان زند فرصت یافته بشهرسنندج چپاول انداز، آنجا راتاخت وتاز
کرده اجامراوباش بعد ازغارت وتاراج، شهررا آتش‌زده اهالی کردستان
لابد ولاعلاج حاکم بابان را ازولایت اخراج، کریم خان برادرحسنعلی
خان را بجای کرماج والی وبحاکم ولایت قرارداد نموده.

کریم‌خان بن‌عباسقلیخان - چون کریم خان دربارگاه ولایت
مستقل گردید فی‌الحقیقه برمسند ایالت رید، ولایت ازوجودنحسش رو به
خرابی نهادومملکت ازقدوم شومش دراضطراب افتاد، دلهای خلق افسرده
وروی خلایق پژمرده، اعلی‌وادنی ازبیکارهٔ او محزون واعزه واعیان از
این واقعه دل‌پرخون، دورونزدیك ازافعالش قرین غصه وغم، وکردوتاجیك
ازاطوارش باحسرت وافسوس توام، زشت‌رااززیبا نشناخته وخوب راز
بد تفاوت نیانداخته، نان‌وآبی خوردی وآبروی خود را بردی. خاك بر
سرکردستان که کریمخان هم دراوبامرحکومت پرداخت وآتش بجان‌خود
وخان ومان عالمی انداخت، نبایدکسی ازکرم کریم کارساز ومرحمت ایزد
بنده‌نوازناامیدگشت که: این عجوزه عروس هزارداماد است. چون‌مردی
بود بیکاره و بسمت شامیان وآنجاها آواره شد وبادش‌بدررفت.

مسند یوسف کجـا گردد شکار انداز گـرگ
مسکن عیسی چـرا بـاشد چرا گـاه حمـار

گویند شبی ازآدمان اعزه واعیان، بدزدی بخانه کسی رفتی وخانه
صاحب، دزد راگرفتی بنزد کریمخان آورد، همان ساعت دزدرا مرخص
کرده گوش صاحب مال را بریده. ازاینگونه افعال بسیاری ازاو بظهور

رسیده، آری فلك کج بارسفله پرست دون‌نوازدرقرنهای سـال ازاینگونه
اشخاص جهال ازپرده خفاوکنج اختفابیرون آورده ومشهود دیده بینندگان
دارد. نقل است ازپادشاهان قدیم شخصی بدیهیم فرماندهی واورنگ پادشهی
رسید ودرمملکت ایران حکمران گردید، چون ازعقل بهرهٔ نداشتی خود را
مالك هفت‌اقلیم پنداشتی، درروزبار، مملکت رابرملازمان قسمت کردی،
باوجودی عسس، امرونهیش قدم‌ازچار[1] دیوارحصاربیرون نتوان گذاشتی
وحکمرانیش بجزاینکه‌خودرادرآن‌شهرنگاهداشتی کاردیگری نمیتوانست.
نوبتی بازرگانی بهمراهی کاروانی درعرض‌راه، قطاع‌الطریق مال‌اورابرده
بودند بدادخواهی بدربارپادشاهی آمده، ازشکایت‌راهزنان‌پادشاه‌راحکایت
میکرد ازوی پرسید مردم کجائی گفت مردم هندوستان، همان‌ساعت‌حکم
کردرقم‌حکومت مملکت هندبنـام اوبنویسندچون‌که کارگذاران اواز
دیوانگی ونادانیش بلدیت داشتند، کسی اورا نگفت ایـن چه مهمل است
میگوئی تایکی‌ازملازمان بعرض رسانیداین‌تاجرراحاکم‌هندوستان‌قرارداد
فرموده میباید بتجهیزلشکرپردازد وبه‌سپاه وجمعیت خودرا مستقل‌سازد
این‌سحن دردل آن‌ابله جایگیرآمده مبلغ خطیربآن بازرگان داده واورا
ازمجلس‌برون فرستاده، برودحکومت هندوستان‌بکند. دفعه‌دیگردرویشی
ازاهالی چین‌چیزی ازاوخواستی، حکومت بلادچین‌را بدوعطا فرمود. اگر
چه درهمه‌اوان ازاین‌نوع اشخاص نادان‌نه‌منحصربیکی است، ازاین‌نوع
اشخاص چنده[2] خوددرادانشمند میدانند، درکمال‌پاکیزگی امرشان‌میگذرد
وبسیاری‌هستندکه‌درعقل وکمال افلاطون‌زمانه ودرفضل‌وهنردرعالم‌یگانه،
بشام یکشبه محتاج وبقوت یکروزه احتیاج‌دارند.

۱ ـ چارمخفف‌چهاراست‌که درادبیات فارسی‌زیادآمده است.
۲ـ منظورتعداد غیرمعین است.

یکی را رساند بتخت شهی   یکی را نشانـد بخاك تهی

دراین دنیا راقم حروف را شکایتی از روزگار ودردلی از فلك کج‌رفتار بخاطر رسید:

ای فلك خانه‌ات خراب شود   جگرت چون دلم کباب شود

چه‌طالعی است بمن دادی از روزالست و چه بختی است که مارا هست. ازسن‌طفولیت انتظاری‌میکشیدم تابحدرجولیت رسیدم،ازگلستان جهان‌گلی بکام دل نچیدم وحسب‌التمنای خویش قوت وقدرتی ندیدم، چه‌زحمتهای بیفایده‌کشیدم وچه شربت‌تلخ وشور حوادث چشیدم، ثمری ازبوستان جهان‌کامرانی نخوردم ولذت دوروزهٔ عمرفانی‌را نبردم.

شدبکام‌عالم‌ویکدم بکام مانشد   مابمینای‌فلك‌گویاکه‌سنك‌انداختیم

گفتیم امروزبدگذشت فرداخوب میشوَد، نشد و امسال بدگذشت سال دیگربهترمیشود،بدتربود «بمن‌نگذشته هرگزروزی ازروزدیگربهتر» ازوطنم‌دورانداختی وبدیارغربتم‌آواره ساختی، ایفلك‌این‌قدرچرا زحمتم دادی وولایت بولایتم فرستادی، بعد ازآنم‌چرا بازآوردی وخاك عالمم برسر کردی.

روز جزا شکایت‌جورت‌چوسرکنم   تاخاك‌هست‌درصف‌محشربسرکنم

مرا کردی معطل و سرگردان و از افعال خود خجل وحیران، آیا توقع امیدازکه دارم وروی التجا بکجا آرم.ای چرخ دون پرست ، چند روزم فریب دادی جزئی اسباب معیشتم فرستادی. بنسوانی چند ومـاه رویان مشکین‌کمند و دلبران‌گیسوبلند، خورسندم ساختی بعضی رابعدم آباد انداختی و بقیه را با عدم اوضاع از دستم گـرفتی « زمـانـه هیچ نبخشدکه بازنستاند» را درگوشم گفتی اکنون بگذران جزوی‌شاکر

هستم، نمیدهی وبوجه معاش راضی‌هستم بندادن‌منت مینهی .

مردمان روزبهی میطلبند ازایام   بنده امروز زدیروز بتر میبینم

جمعی ازغایت ضلالت وجهالت سفك‌دماء مسلمین را مباح می‌خوانند و خوردن مال ایتام و صغیروکبیر را حلال وصلاح میـدانند از طریق‌ثواب‌دوروازکثرت معصیت‌مغرور،ازمناهی اجتناب ندارند واوامر خالق را بجای‌نمیآرند،از اول عمرشان تا بحال درکمال دولت وعزت و جلال،جیب و دامان آمالشان ازنقود وجواهر مالا مال‌و ازکثرت‌بضاعت ووفور دولت و استطاعت خوشحال و باندوختن و دفیـنه‌وپس انــداز اشتغال، بنده باچشم حسرت ازدورنگاه میکنم وروی خودرا سیاه میکنم که زمانه ازبسکه کارش تباه است خودش‌وقارون روشان سیاه است،بنده اگر داشته باشم میبخشم و میپوشم و میخورم و مینوشم و اعانت تنگدستان را کرده ام و اکنون هم باین عدم اوضاع باز مـی‌کنم، حال تحریرکه سخن باینجارسید دانشمندی باین‌سخن‌مراخشنودگردانید گفت:

آنکس که توانگرت نمیگرداند   او مصلحت تو از تو بهترداند

بازگفت : منعم را خیلی دیده‌ام وتعریف غنی و مالدار را بسیار شنیده‌ام، نه‌گنج ومال را بقائی ونه دنیا راوفائی هست و اوصاف بسیار اغنیا را شنیده‌ام‌که چگونه مال از دستشان برون رفته وبضرب و ستم از اوها گرفته بلکه خیریت[1] شما در این باشد‌که اوضاع شما این چنین باشد ، واقعی دل حقیر را بـاین سخن تسکین داد بـاینوسیله طمع را در طاقچهٔ بلند باید فرستاد، اگر چه نه طاقت‌آن، درگوشه عزلت نشسته‌به مطالعه‌کتاب پردازم‌ونه‌قدرت‌آن که‌بتجرع باده ارغوانی‌چهره راگلرنگ

۱ ــ این‌کلمه مصدری درکردستان بکاربرده میشود.

سازم، بهمین طورکه هست قانع و شاکر و بدین بار نـا طاقت، حلیم و
صابرکه «ان‌الله‌یحب‌الصابرین». اکنون‌شکرگذاری خدای را برزبان‌آرم‌و
بجرائم خویش اعتراف دارم‌که در مقام عذر خواهی‌درمیآیم‌و ازوخامت
عصیان و سوء خاتمت طغیان‌اندیشه نمایم. بارآلها بحرمت رسول‌سروز،
ازمرحمت بی حد ومر، از سرگناهانم درگذر و رحمی بر حالم آور، ای
نفس ستمکار، ای سرکش بی صبر وقرار، باین‌چندروزه‌ضیقت‌وتنگدستی
چه شکایتهاکردی و از این اندك عسرت و بدگذرانی‌چه‌حکایتها برزبان
آوردی، شکرخدای بجای‌آورواز این مرحله‌بگذر که‌چه‌نعمتهای‌گوناگون
را بتو مرحمت و ارزانـی فرموده و سالهای سال ترا درکمال استقـلال
بمنتهای آمال رسانیدی، چه نفع دیدی بجز حسرت‌وغم‌وچه شکرگذاری
را بتقدیم رسانیدی بغیر از رنج والم، اکنون بچهارروزه عسرت‌دلتنگ
و با فلك درنزاع وجنگ:

نه از آن دلشاد و نه از این غمگین باش
و نه باین تلخ مزاج ونه‌بدان شیرین باش
آن از توگذشت واین هم درگذران است.

اذا ضاقت بك‌البلوا ففکر، فی‌الم نشرح فعسر، بعدسیرین اذافکرته فانفرح.
دوروزه زندگانی وچهاروزه‌جهان فانی‌بغصه‌وغم‌یك ساعت‌نمی‌ارزد.

غم مخورایدل‌که‌باز ایام شادی هم‌رسد
هرکجا زخمی‌است‌آنرا عاقبت مرهـم‌رسد
درجهان روز ازل هـرچـیزرا بنـوشته‌انـد
گرشود یکساله ره چون وقت شددردم رسد

شادباش ار غم رسد اندر پی‌او شادی است
شادمـانی نیز بی دستوری غم کـم رسد
گاوو خررا ازغم و شادی عالم بهره نیست
خاصه بهرآدم است ارشادی وگرغم رسـد
نسبت‌آدم درست آنـگـه شـود با آدمـی
کانچه بـاآدم رسید آن بربـنی‌آدم رسـد
خسروا، ناخوش مشوکایام شادی درگذشت
برخدا دل نه‌که خوشکامی وشادی هم رسد
خاتم از دست سلیمان گرچه در دریا فتاد
چون خدا خواهد همش انگشت درخاتم‌رسد

رحمة‌الله امیردهلوی را کـه این اشعار چند، از آن مرد خردمند
تحریر نمود وباعث تسکین دل مستمند حزین بود.

فلك دون نواز و سفله پرست — دست رد بر هنر ور انـدازد
رنج تجرید بـر مسیـح نهد — جـل زربفت بـرخر انـدازد
بهما مشت استخوان بخشد — بمگس قوت شکـر اندازد

اگرچه‌دراین‌اوان‌ضیقت‌عالم‌گیروعسرت‌درهمه جاکثیر، نه‌منحصر
بقلیل است، جمعی وافردیده‌ام و ازبسیاری هم شنیده‌ام پـدر بـا پسردر
نزاع ودختر با مادردرجدال :

این چه شوراست‌که در دور قمر میبینم
همـه آفـاق پـر از فتنه و شرمـیـبـیـنـم

دختران را همه جنگست وجدل با مادر
پسران را همه بدخواه پدر میبینم
هیچ رحمی نه برادر به برادر دارد
هیچ مهری نه پدر را به پسر میبینم
اسب تازی شده مجروح بزیرپالان
طوق زرین همه درگردن خر میبینم(۱)

اگر چه‌گویند از تأثیرکواکب است، حقیر را بقین چنان غالب است که همه ازقدرت ایزد بی همتا و جملگی خواهش قادر جل وعلا است.

دهر همین است و همین بوده است   قاعده دهر چنین بوده است

نه از آن شادباش و از این غمین ونه بآن دلخوش دار وبدین اندوهگین.

زحادثات جهانم همین پسند آمد
که زشت و خوب وبد ونیك درگذردیدم

۱ـ این غزل‌را به‌خواجه حافظ شیرازی نسبت‌میدهند واین‌ابیات نیز ازآن غزل است :
ابلهان را همه شربت زگلاب و قند است
قوت دانا همه از خون جگر می‌بینم
هر کسی روز بهی می طلبد از ایام
علت آنست که هرروز بتر می‌بینم
پند حافظ بشنو خواجه برو نیکی کن
که من این پند به ازدر وگهر می‌بینم
ولی محققین وحافظ شناسان معتقدندکه این غزل از لسان‌الغیب نیست و در دیوان های چاپی معتبر نیامده است .

علاوه براینها ای‌عزیزان:
یاری اندرکس نمیبینم یاران را چه شد
دوستی کی‌آخرآمد، دوستداران را چه شد

آه ازدست‌زمانه که‌عاقل‌ودیوانه وجاهل‌وفرزانه درآن‌گذران مینمایند.

باری‌راقم حروف‌را تعذیر بایدکرد وتأدیب باید زدکه ای‌کم فهم نادان بی‌هنروای ازپشه‌ضعیفی‌کمتر، توکیستی‌که‌بخودمینازی‌وچیستی‌که باین حرفهامیپردازی.خالق‌بشرترااینهمه‌نعمت‌های‌وافرداده، یکی‌اینکه ازعدم بوجودت رسانید،دیگراینکه‌دلت‌رابنورایمان‌منورگردانید وقوت‌دست‌وپا و بینائی و شنوائی و سایر لذایذ دنیائی ارزانی فرموده قدر هیچکدام را نمیدانی وبقدر صد هزار یك مرحمتش، شکرانه‌اش بجای نمیآری:

ای بی‌تو دمی قرار نتوانم‌کرد   احسان ترا شمار نتوانم کرد
گربرتن من زبان شود هرموئی   یك‌شکرتو از هزار نتوانم‌کرد

الهی من اگر درجام باده عصیان هستم درهرحال‌ترامیپرستم‌واگر دیوانه ونادانم درهمه وقتی ترا میخوانم:

چه شودبچهره‌زردمن‌نظری برای خداکنی
که‌اگرکنی‌همه‌درد من‌بیکی نظاره دواکنی
زتوگرتفقدوگرستم بود این عنایت‌وآن‌کرم
همه‌خوش‌بودزتوای‌حکم‌چه‌تلطف‌وچه‌جفاکنی
توشهی‌وهمه‌جهان‌ترا تومهی‌وانس‌وجان‌ترا
زره‌کرم‌چه‌زیان‌تراکه نظربحال‌گدا کنی

من اگرچه پیرم و ناتوان تو مرا ز درگه خود مران
بوفور رحمت بیکران گر از این بلا تو رها کنی

ای کریم خطا بخش عذرآوران وای رازق روزی ده انس و جان، روی امید را بدرگاه توباید آورد و توقع روزی ورزق را از تو باید کرد که درحد بشرنیست روزی موری بدهد و منت برسرپشه نهد .

الهی فـرو مانـده و بیکسم   شده قافله پیش ومن واپسم
بقهرار برانی که خواند مـرا   بلطف اربخوانی که راند مـرا
ندارم بغیر از تـو فریـادرس   مرا درجهـان لطف تویار بس
کنون گرنه لطفت شود یارمن   بیغما رود جملگی بار من
الهی بـه پـاکان درگـاه تـو   کـه جانـها ببازند در راه تو
بصبح تهجد[1] گـذاران دیـن   بشـام غریبـان زار و حزین
که مرغ روانم از این آشیان   ببال شهـادت بجـنت رسان
چوگرددروان از بدن جان‌مـن   زشیطان نگهدار ایـمان مـن
خدایا جهان پادشاهی تراست   ز ما خدمت آید خدائی‌تر است
خداوند بالا و پستی تـوئی   ندانم چه‌ای هرچه‌هستی توئی
همه‌آفریدی بـبـالا و پـسـت   توئی‌آفرینـندهٔ هـرچـه هست
توئی‌کاسمان را بـرافراخـتی   زمین را گذرگاه او ساختـی
اگر بامدادست را هم بتوست   همه روزتا شب پناهم بتوست
چه‌خواهم‌بتوروز وشب یاوری   مکن شرمسارم در این داوری

«الله‌خالق کل شیئی وهوالواحدالقهار».ای‌دیوانه بچه‌طاعت‌وزهدو عبادت مینازی وبکدام بندگی و فرمان برداری ، باین همه زبان درازی

۱ ـ شب زنده‌دار بودن ـ نماز شب یا نماز نافله گذاردن .

می‌پردازی. سراپایت غرق‌دریای عصیان، بچه‌شرمی این‌همه‌شرح‌وبیان،با کدام اوصاف حمیده‌ات وباچه‌اخلاق پسندیده‌ات این‌همه‌توقع‌داری اگر چه‌مرحمت ایزدباری ازمعصیت توافزون وعفووکرم اواز حـد وحساب بیرون است «الاله‌الحکم والیه ترجعون» سبحان‌الله، حقیر را ببین که از کجا بکجا[1] افتادم و اشهب[2] خامه را در کـدام میدان جولان دادم ، ازبدکاری کریم‌خان[3] کمیت خوشخرام بنان،تاچه‌مرتبه سرکشی کردوعنان ازکف‌رایض[4] گرفته ودربیدای حیرت جولان بازی می‌نماید، می‌بایدبرسر مطلب رفته، عنان ازکف‌رها شده‌را باید بدست آورد ودرمیدان مطلب گردانگیزی کرد.

کجا بودم اکنون فتادم کجا   عنان سخن شد زدستم رها

چون ازطایفه بنی‌اردلان کسی شایسته والیگری باشدنبود بنابرآن چند ماهی باکریمخان بحسن،کاری‌کرده وپای اورابمیان آورده تااینکه کسی‌لایق حکمرانی وشایسته سری وسرداری و جهانبانی باشد شود. در آن عهدواوان خسروخان ولدخان‌احمدخان درغیاب،وکسی‌شایسته والی ولایت باشد نایاب وخسروخان هم‌درعهد شباب‌درخدمت محمدحسنخان

۱ـ شایداین مضمون‌مأخوذ ازنظامی گنجوی‌است که چنین سروده‌است:
چه میگفتم و در چه پرداختم   کجا بودم اشهب کجا تاختم
۲ ـ اشهب اسب سیاه و سپیدی است که سپیدی آن غالب باشد.
۳ـ منظورکریم خان پسرعباسقلیخان است که مؤلف پیش‌تر بشرح‌حال او مفصلا پرداخته است.
۴ ـ رایض سوارکار و اسب‌آموزی‌که ریاضت تعلیم کره اسب را تحمل میکند.

قاجار بسر میبرد. درسنه هزار ویکصد وهفتاد ویك کریمخان روبدیار آخرت نهاد وسلیم‌پاشا وسلیمان‌پاشا هردوادعای ولایت کردستان را داشته وهر دوعرایض‌را باپیشکش‌وگماشته بنزدمحمدحسن‌خان میفرستند. خسروخان مطلب را یافته وبخدمت محمدحسنخان شتافته، سبقت‌گزیده؛ مطلب را بعرض‌رسانیده، درجواب میگوید «تومحمدحسنخان را بد شناخته ، من چنان‌کسی نیستم‌که چشم‌ازننگ وعاربپوشم‌وولایت رابه‌بیگانه‌بفروشم وغیر مستحق را ولایت نخواهم داد» بروایتی محمد حسن‌خان میفرماید «خسروخان توسرکچل محمدحسن‌رابدشناخته،حرف‌من‌یکی‌است، صاحب کردستان توئی، این‌حرفها را نمیخواهد، ازهربابت‌خاطرجمع‌باش». همان ساعت دست‌رد برسینه‌گماشتگان اهالی بابان نهاده وپیشکش‌رابآنهاپس داده وردکرده ببابانش فرستاده، خلعت‌ورقم ایالت ولایت کردستان را بنام خسروخان مرقوم نموده واورا روانه‌آن مرزوبوم فرموده.

بیان‌حکمرانی‌خسروخانـ درسنه ۱۱۷۵ هجری خسروخان علم نیکنامی و شجاعت برافراشت وقدم برمسند امارت و حکمرانی گذاشت ولایت سوخته وکارها ناساخته ودهات‌خراب‌ورعیت نایاب، اعزه‌واعیان واغیاب،خورد وبزرگ‌دراضطراب واهالی ولایت‌افسرده وجمیع خلایق پژمرده؛ محل سکونت نواب عالی وبندگان والی، بقدر یك‌گل قالی؛در آن حواشی‌وحوالی، سوای قلعه حسن‌آباد غیرممکن‌بود، بسبب عدم‌مکان ونبودن استعداد بقلعه حسن‌آباد رفته ودرآن مکان قرار گرفته، بحسن تدبیرغایبان را جمع‌کرده وحاضران رااستمالت‌داده، برعمارت وزراعت ترغیب نموده، باندك فرصتی فی‌الجمله‌ولایت‌را معموروآبادان‌گردانید وسایه عاطفت و احسان برمفارق دورو نزدیك رسانید. چون در بارگاه

ایالت‌حکمرانی‌قرارگرفته، صفحه‌ولایت رونق‌وطراوت‌پذیرفته،پرتوانوار التفاتش برمفارق اهالی‌وادانی تافته، برودوش‌احوال رعایا وبرایا از تشریفات مراحمش زیب وزینت‌یافته، بتنظیم امورولایت وتنسیق‌امور و کاررعیت ورفاه حالی سکنه ومتوطنین وسبك باری‌آن سرزمین پرداخته وسایه مرحمت وعطارابرساکنان‌ولایت‌انداخته، عاماً عموماً غاشیه‌اطاعت وفرمانبرداری اورا پیرایه برودوش وقلاده بندگی وجان‌نثاریش‌را زیب گردن وگوش ساخته، سوای خسروبیك‌ومهرعلی سلطان باایل و طوایف مسرور وباستعداد وجمعیت مغروربودند سرازاطاعت پیچیده وپا ازدایره خدمتگذاری بیرون‌کشیده گردن بخودسری برافراخته و خسروخان را از خودآزرده‌خاطرساخته،چون‌درآن‌اوان، احوال‌ولایت‌مهمل وکارهای‌دیگر مختل بودهرگاه والی میخواست تدبیری‌کرده وحکیمانه‌آبی بروی‌کار آورده، موافق‌مزاج ایشان نبودازآن جهت‌کمرهمت بدفع‌آنها بسته‌وبا کمال استقلال درقلعه نشسته‌که‌بوسیلهٔ رشته‌حیاتشان راگسسته‌وخودش هم ازافسردگی‌رسته، درسنه ۱۱۷۲ هجری سرشکاروتفرج‌دشت‌وکوهسار ازقلعه برون‌جسته ازفرازبه‌نشیب تشریف‌آورده ومهرعلی‌سلطان‌وخسرو بیك را تکلیف‌کرده ازآنجائیکه‌آن خائن خائف وهر کس‌که ناخدمتی ورزد، دستش درکارهالرزد. خدمتگذاربیباك وخائن دایم‌خوفناك‌است،از کارهای بی‌اصل خویش دربیم وخوف ودردل هراس وتشویش کشیده و تدبیرچنان بخاطرشان رسیده‌که هرگاه یکی ازایشان بخدمت خسروخان بیاید ودیگری درمنزل توقف نماید یایکی برون‌قلعه رودآندگردردرون قلعه‌بماند بنابرآن،آن روزمهرعلی‌سلطان در رکاب والی روانه وخسرو بیك‌عذری را بهانه‌آورده درقلعه نشسته‌که بدین‌تقریب بمشت‌خاشاك‌راه

سیلی‌را بسته. خسروخان بعدازسیروگشت درآن‌کوه ودشت‌بجهت‌خوردن نهارواکل‌چاشت فرودمیآید ودرآن مکان مهرعلی‌سلطان را امربحبس میفرماید وچندنفری برای‌گرفتن خسروبیك روانه قلعه مینماید. خسرو-بیك بنابه‌غروری‌که داشت، خودراثانی رستم‌دستان میپنداشت، تن‌بحبس درنمیدهد دست‌وبردی‌کرده وزدوخوردی بجای آورده بقتلش میرسانند سرش را ازتن‌جداکرده بحضور خسروخان آورده بعد ازکشتن او، بقتل مهرعلی‌سلطان حکم‌صادرمیشود. اورا بضرب‌تیغ تیزبدیارعدم‌میفرستند، خسروخان بنابه‌وفورکیاست درامرریاست استقلالی بهم رساند. در سنه ۱۱۷۲ آزادافغان بعزم تسخیرکردستان بازوی دلیری گشاده، بااستعداد وجنود زیاده، همگی مستعد وآماده، وارد کردستان و بپای‌قلعه میآید. خسروخان اگرچه درقلعه نشسته ولی‌دربِ‌قلعه رانبسته؛ چندروزی‌آزاد خان دربیرون قلعه سرگردان وخسروخان درمیان‌قلعه بااساس[1] واسباب‌و سامان، گذری بمحل آزادخان نمیداد. محمدآقای جلودار خاصه‌را پیش اوفرستاده‌که برسانیدن پیغام اورا باضطرارتمام‌انداخته وازآنجابموطن خودش روانه ساخته‌اورابگوید اگریکسال‌تمام‌درآنجا رحل‌اقامت‌اندازی وخودرا مشغول بقلعه‌گیری‌سازی، اگرهمه‌آتش‌شوی خودراخواهی‌سوخت، اگرهمه بادگردی نتوانی شعله شروشوری افروخت، اگرخاك‌شوی بقلعه نتوانی‌رسید واگرآب‌گردی بگرداین‌قلعه نتوانی‌گردید، باید دراین محل ومقام سرگردان وادی‌ادبار، وآوازه هردیارگردی؛ دراینصورت کاربیجاو محال وتوقف بیمآل، چه فایده دارد. محمدآقا هنگام ورود بآن مقام و تبلیغ احکام وپیغام، آزادخان‌را میگویدکه خسروخان‌چنین‌فرمود. اوهم

۱ - منظور اثاث البیت است که باینصورت آمده است.

بعدازاین‌گفت وشنودمیگوید **«خاك برسرآزادکه‌خسروهم فرمود».** درهمان روزکاری پیش‌نبرده بلکه ازاستماع این‌حرف‌کله خورده، نادم وخاسرمعاودت‌کرده. خسروخان مدت شش‌سال بامرریاست‌ولایت‌اشتغال داشت ودرکمال شوکت وجلال‌استقلال، تادرسال ۱۱۷۶ کریم‌خان‌زند در ایران فرمانروا ودرمملکت حکمرواگردید. سلیمان‌پاشای بابان‌عریضه و پیشکش‌شایان بجهت‌کریمخان‌فرستاد اوهم‌رقم‌ولایت‌کردستان‌رابدوداد. واقعی، خدای‌عالمیان محمدحسنخان قاجاررا بیامرزدکه حمیت‌وتعصب اوراکریمخان نداشت، آزادخان‌رانمیشود منع‌کرد. بهرتقدیر سلیمان‌پاشا بامرحکومت‌کردستان پرداخت وسنندج راباتوابع ضمیمه‌شهرزوروبابان ساخت. گاهی‌درسنندج گذران‌ودمی‌دربابان حکمران، تااینکه‌درسنه ۱۱۷۷ دردست فقیه[1] ابراهیم‌نامی بقتل‌رسید. محمدپاشای برادرش قائم مقام او گردید، اودربابان‌بحکومت مشغول‌وعلیخان‌ولدسلیمان‌پاشابسنندج‌نزول نمود. خسروخان بعدازمعزولی، مدتی‌نزدکریمخان بوده، بازاورا بوالی-گری‌کردستان‌قرارداده، زوانه ولایت‌ساخت، سایه وصول‌برسراهالی‌ولایت انداخت، حق در مرکز خود قرار گرفت ، هاتف غیبی گفت در اوانیکه سنه یکهزار و یکصدونود ویك بود خداوندگار روم والی‌دارالسلام‌بغداد را امر کرده‌که جمعیتی تمام بجهت مطالبه انتقام برسرولایت کردستان فرستد او نیز بعضی از عساکر بغداد، واز لشکر موصل بآن سامان سپاه بی‌تعداد واز عشایر اعراب افواجی زیاد ، بمعاونت محمد پاشای بابان بکردستان فرستاد. محمد پاشا باجنود بیحدوسر، بی‌هنگام وبی‌خبر، خود را بمریوان رسانید چون این خبر در کردستان شایع و خسروخان را از

۱ ـ اهالی کردستان به طلبه علوم‌دینی فقیه میگویند.

این وقایع مطلع نمودند، نه کسی را بی‌امداد بجائی روانه و نه طلب استعانتی از بیگانه، به پشت‌گرمی یکتای یگانه، با جمعیتی که داشت متهورانه ایلغارو در مریوان بایشان دچار، درعرض راه قلیلی از گروسی و افشاری بدو پیوست، اگرچه وجود اوها را باعث شکست احوال خود میدانست ولی برگردانیدن آنهارا مصلحت ندیده بکنار دریاچه مریوان رسیده روی بدشمن آورده و صف‌ها راست کرد، بعداز آراستن صفوف و آرایش سنان وسیوف ازطرف این، بانداختن توپ و تفنگ، بسان اژدها و پلنگ، نائره حرب و جنگ را اشتعال و بزد و خورد و دست و برد اشتغال که گروسی و افشار فرار اختیار نمودند، جنود کردستان از مشاهده این کار لابد و ناچار باشکستگی حال و پریشانی احوال برگشته، جمعی قلیل قتیل وفوجی کثیر دستگیر، بقیه بضابطه و قانون سپاهگری وقاعده و رویه آقا ونوکری همراهی خسروخان وارد سنندج گردیده، محمدپاشا و عساکر روم ازآن مکان قدم پیشتر ننهاده و درهمان گل زمین[1] ایستاده ازخوف وبیم پادشاه ایران درواوادی حیرت سرگردان، ازکردار خودخجل وازکارخویش منفعل بودند، بوسائل رسل ورسائل معذرت نامچه‌هانوشته طالب صلح وصلاحت[2] گشته، امراء را با اعزاز واکرام تمام مرخص و روانه سنندج میسازد و بتجدید مراسم عذرخواهی میپردازد. خسروخان مراتب را بعرض کریمخان رسانیده و او رااز واقعه مخبر گردانیده. از استماع این سخن آتش قهرش

۱ـ گل زمین (ترکیب اضافی است) منظور نقطه و محلی معین است. در ادبیات فارسی و دراشعار گویندگان این ترکیب آمده است.

۲ـ این کلمه بهمین شکل که درنسخه خطی بوده آورده شده است.

بنوعی شعله‌زن گردید که شراره اش به نسرطائر[1] رسید و دریای غیظش درجوش و بحرغضبش درخروش آمده باحضار عساکر نصرت مآثرفرمان داد، صادقخان برادرش را بـا معدودی چند بسمت بصره فرستاده، نظر علیخان زند را بـا جمعی کثیر از راه مندلیج روانه سمت بغداد نموده. ذوالفقار خان خمسهٔ را مأمور از طرف سقزوبانه کرده و کلبعلیخان و علیمراد خان را تعیین و از راه سنندج روانه، ورود صادقخان به بصره او را مسخرکرده، نظر علیخان نیز آن حوالی را الی شش فرسخی بغداد بحیطه تصرف آورده مجموع را تاخت وتاز و اسیر، اورابه شیرازرسانیده، نهب و غارت بسیار و اموال و اسرای بیشمار نصیب دلیران ظفر شعار گردید. کلبعلیخان وعلیمرادخان باتفاق خسروخان روبسمت بابان آورده، محمدپاشا ولایت راگذاشته وتاب مقاومت نداشته فرار اختیار. آن صفحات را الی خرماتو[2] تاخت و تاراج کرده و اسیر زیاده آورده خسروخان در امر ریاست و حکمرانی مستقل کرده، تا در سال ۱۱۹۳ کریمخان بجوار رحمت حق پیوست علی مرادخان بجایش نشست در دارالعلم شیرازجنت طراز سکه و خطبه بنام خود بلندآواز ساخت، درهمان سال ذوالفقارخان خمسهٔ بنای سرکشی گذاشت او را ازمیان برداشت در امرسلطنت استقلال بهمرسانیده. در سنه ۱۱۹۴ اهالی کردستان بشکایت رفته، علیمرادخان

۱ـ نسرطائر ازصورفلکی وازستارگان است که بصورت عقاب یاشاهین پنداشته‌اند و دراینجا منظور آسمان است.

۲ـ خرما تو: نام قلعه‌ای نزدیك کردستان که بآن «قلعه مختصر» هم میگفته‌اند. حبیب‌السیرمینویسد: «وقتی‌امیرتیمورگورکان ازعراق عرب‌بجانب دیاربکر در حرکت آمد از کردستان گذشته بقلعهٔ مختصر که آنرا خرما تو گویند رسید».

خسروخان را معزول و کهزادخان ولدسبحان وردیخان‌راخلعت والیگری کردستان را داده همان اوان اغتشاش باحوال علیمرادخان بهمرسیده قشون او مجموع کانهم جراد منتشر[1] از سرش پاشیده و متفرق گردیده خسروخان و رضا قلی‌خان برادرش نیز تعاقب کهزادخان وارد سنندج، کهزادخان فرار و خسروخان‌بعقب اوایلغار ، درقریه سرخه‌توت‌بایشان دچار مجموع‌را تاخت و تاراج و کهزادخان‌با قلیلی‌پناه ببابان‌وکرماج برده، محمود پاشای متصرف[2] بابان مقدم اورا گرامی داشته دراین بین محمد پاشا و عمر بیك برادرش رایت مخالفت برافراشته ، از خوف او گریزان و پناه بخسروخان‌آورده محمود پاشا با ارسال فرستادگان‌ابواب سازگاری و اتفاق مفتوح و طریق مخالفت و نفاق را مسدود نمودکه باین تقریب او کهزادخان را روانه‌کردستان و والی محمد پاشا و عمر بیك را ببابان فرستد هردوبعهد وفا کرده روانه ساختند ، هنگام ورود محمود پاشا هردوبرادر خود را مقتول نمود و خسروخان کهزادخان را نوازش‌فرمود،جمعی‌باکهزادخان فرارکرده‌فوج‌فوج‌پناه‌بدرگاه‌خسروخان آورده سوای محمد رشید بیك وکیل، توسل‌بوالی دارالسلام بغداد برده بعد از یکسال،التجاء بعلیمرادخان آورده جعفر خان برادرش را بجهت قلع‌وقمع خسروخان روانه‌کرده، رقم والیگری باسم رضا قلیخان صادر گردید. بعداز استماع این خبر خسروخان بامعدودی چند،راهی وخودرا پیش علیمرادخان‌انداخت و خان‌احمدخان ولدش باکوچ وتوابع‌وجمعی از اعزه و اعیان بسمت شهره‌زور بابان روانـه ساخت، هم در آن سال

۱ـ مانند دسته ملخ پراکنده .

۲ـ متصرف در اصطلاح حکومت‌عثمانی‌به والی (استاندار) میگفته‌اند.

رضاقلیخان ازعقب خان‌احمدخان روانه اورامان وجعفرخان واردسنندج گردید، لازمه بدرفتاری را بتقدیم رسانید،ازآن جهت اهالی‌کردستان از جان‌گذشته تمامی مستغرق‌گشته خان‌احمدخان بشهره‌زور نزول‌و لطف‌علیخان و کهزادخان هم بکرمانشاهان پرتو وصول افکنده، رضاقلیخان با رومیه رفته،که درآن اوان امام قلیخان ادعای داشته، بمجرد رسیدن رضاقلیخان‌لوای حکمرانی برافراشته‌وخودرا مستعد شاهی پنداشته، قدم بمیدان مردی و پای بعرصه دلیری گذاشته ،کوس جهان‌گیری بلندآواز ورایت عزم را در اهتراز آورد با جمعیت کامل بدفع زندیه کمرهمت را بسته و گوشه‌کلاه جلادت شکسته روبسمت‌اصفهان نهاده. علیمرادخان حرکت‌کرده، امام قلیخان معاودت نموده،جعفرخان‌از سنندج‌فرار، رضا قلیخان وارد سنندج گردید. بعداز هفده‌روز لطفعلیخان‌وحضرات‌باعانت قشون کرمانشاهان و اقوام محمد رشید بیك بسنندج آمده رضا قلیخان درآن اوان زخمدار و مجروح چون مشرف برموت و نزدیك بفوت بود با قالب[1] روی‌بگروس نهاده،رخت از سرای فانی بربست‌وبرحمت‌ایزدی پیوست. هنگام‌ورودخسروخان باصفهان شش‌ماه علیمرادخان‌باو التفاتی نکرده و تعارفی بجای‌نیاورده تاگزارش‌لطفعلیخان‌ورضاقلی‌خان بسمعش رسیده بی‌اختیارخسروخان‌راطلبید رقم‌وخلعت‌ایالت ولایت بدوعنایت‌و بالتفات‌بی‌حدوغایت‌اورارهین‌منت‌ساخت‌ورقم‌نیابت‌ایالت‌باخلعت‌به‌جهت خان‌احمدخان ولدخسروخان‌فرستاده، هنگام‌ورودخان‌احمدخان به‌سنندج لطفعلیخان اعزه و اعیان پیشواز او راکرده واردگردید ، بنیابت و امر

۱ـ قالب وقالبد معرب کالب وکالبد و بمعنی‌شکل و هیکل وپیکرآمده است و در این‌جا منظور پیکر بیجان است.

حکمرانی پرداخت، اهالی ولایت رامجموع امیدوارساخت بعلت کم اوضاعی اهالی کردستان، مال دیوان بعمل نمیآمد. دوباره علیمراد خان جعفر خان را بجهت مطالبه مالیات روانه کردستان ساخت هنگام ورود، آتش جبروستم را بجان اهل ولایت انداخت، رعایاوبرایامتفرق گردیده گزارش بعلیمرادخان رسیده، جعفرخان را بحضور طلبیده درسنه ۱۱۹۹ خسرو خان را مرخص کرده وارد سنندج گردید. ولایت رابااین طوردید، ازاصلاح اوعاجزوُحواله بتقدیرگردانید، بعد ازچهارماه خبرفوت علیمراد خان رُسید. اهالی کردستان حیاتی تازه وسرور بی اندازه یافتند، متفرقان همه بمسکن خود شتافتند فی الجمله معموری بهمرسانید. در سنه ۱۱۹۹ اللهقلیخان سرازگریبان خمول، برآورده بادعای سلطنت اساسه[1] مرتب کرده هوای تسخیر ممالك بردماغش استیلایافته، بادغروربربروط[2] انداخته تسخیر کردستان را افتتاح کارساخته، جمعی از سپاه رومیه را آراسته وجمعیت کامل ازهرملت وگروه پیراسته، از طایفه محمدرشید بیك هم جمعی معادل او بوده و جمعی کثیر ازغربا و اهل ولایت خود را، بامداد آورده با توپخانه و زنبورك خانه ونقاره خانه و طبل وعلم وجنودزنگنه ورومی وکلهر و سایر طوایف ازراه دینوررو بطرف کردستان آمده، با لشگر بیشمار ونقاره خانه وتوپخانه از سی هزار زیاده طبل سلطنت را نواخته وبا نهایت جلال علم جهانگیری را افراخته از دینور گذشته چون خبر آمدن الله قلیخان بسمع خسرو خان رسید از این حرکت پیراهن صبرو

۱ــ شاید منظور اثاثه و اثاث یعنی لوازم کارباشد. واگرمقصود، بنیان و شالوده ونهاد است بایستی اساس نوشته شده باشد.

۲ــ درست آن «بروت»، بمعنی سبلت وشارب است.

شکیبائی درید، بسان شیرشرزه غریدو گفت چنین کسی راچه حد پادشاهی و اینگونه شخصی راچه مناسب سلطنت ودادخواهی است که اگرمرحمت الهی یاری وبواطن اهل وبیت نبوت (ص) مددکاری نمایند بضرب تیغ آبدار این هوا را از دماغش برون اندازم و خاك کرمانشاهان لگدکوب دلیران شیر شکارسازم. بعد از تصمیم عزیمت و ترتیب جمعیت با جنود قلیل بمدلول «کم من فئته قلیلة غلبه فئةکثیره باذن‌الله» بجناح استعجال درحرکت آمد، در یك منزلی نزول کرده ازآنجا سپاه خود را بشماره آورده، سیصد[1] نفر سواره داشته ولی هریك مقابل رستم یل، وجلاداجل پنداشته. القصه فردای آن، الله قلیخان چون بکثرت سپاه خود مغرور وازقلت لشگر کردستان مسروربود قابل آن ندانسته که خود بمقاتله و مقابله پردازد. جمعیت کامل را با حضرات کردستانی تعیین و روانه میسازد تا رسیدن خودش بایشان ازکردستانی دیاری باقی نگذارند و خسروخان را از مقدمةالجیش سرنگون آرند. برمیرزا یوسف که سرکرده قراول خسروخان بود طایفه زنگنه اسب انداخته صدای «سیهزم الجمع و یوتون الدبر» بلندآوا ساخته، ازغریدن دلیران وکشیدن تیغ مردان وکثرت دخان پدر فرزندرا نشناخته، زنگنه گریز را اختیار کرده وفرارنموده وروبدیارخویش گریزان، لشگر ازعقب ایشان واُوها بااحوال پریشان «یوم یفرالمرمن اخیه» نمودارگردیده، جمعی را از اسب و یراق عاری وبعضی را بذلت وخواری برگردانیده و بحضورخسروخان رسانیده. الله قلیخان ابن خبر را یافته خودش یا جنود بسیار بتعجیل شتافته و بمقاتله پرداخته، هنگام تلاقی نظرتحقیر برجنودکردستان انداخته ازکثرت خود و قلت ایشان بسان

۱ در کتاب تاریخ اردلان تالیف مستوره هفتصد نفر مذکور است.

قطره در مقابل دریای عمان بسیارحقیر درنظرش جلوه میکند چنان تصور مینماید که این قراول است و سپاه درعقب، مکرر استفسار احوال کرده گفته عمین‌است، درکمال غرورگفته اگر حقیقت حال چنین‌است‌هر روز سه مقابل این زواروارد کرمانشاهان میشود ، از این مشت سپاه چه خیزد،اگر همه‌دریای آتش‌است‌و ازستیزوآویزایشان چه انگیزد: اگرهمه افراسیاب لشگرکش است بزنید وبکشید و بگیرید و بیاورید. طرفین به یکدیگر حمله آورده از شلك[1] زنبورك و تفنگ و عربده توپ برق آهنگ، عرصه میدان شبه رنگ و از آوای رعدکوس صفحه جهان به دلیران تنگ آمده از شعشعه سیف و براق آسمان و روی هوا روشن و از خون زنگنه وکلهر معرکه رزم مانندگلشن گلگون گردیده همینکه ضرب دست کردستانی را خوردند درمیدان احدی ازرومیه جان برون نبردند، درطرفة العینی مانند شیرگرسنه و پلنگ درنده که بفوج گوزن‌و غنم تازندوبنیاد ایشان را براندازند بقشون کرمانشاهان تاختند وبنیاد شان‌برانداختند. جمعی کثیرکشته تیغ وتیر ، جمعی غیر اسیر و دستگیر گردیدند،توپخانه ونقاره خانه و زنبورکخانه و خیمه وخرگاه وسراپرده و اساسهٔ سلطنت هرچه ترتیب‌کرده بودندبدست‌آمد. الله قلیخان رامیرزا بیك نامی گوسفند وار ذبح‌کرده وسرش رابحضور خسروخان‌آورده‌قلیلی هم ازمعرکه نیمه جانی بیرون برده اخترمه و قاطر و نقد و جنس‌بسیارو وچادر وفرش ورخوت[2] و لباس بیشمار و اسبهای عربی راهوار نصیب

١ ـ آواز چند اسلحه‌که یکبارگی سرد هند. این لغت ترکی است، شلیك هم صحیح میباشد و در ادبیات فارسی هردوآمده‌است.

٢ ـ رخت بمعنی اثاث و اسباب خانه ، واژه‌ای است‌که بقاعده عربی به « رخوت » بروزن رکود جمع بسته شده و بهمین شکل در اشعار متقدمین وآثار گذشتگان گه‌گاه آمده است.

دلیران ظفرشعارگردید. خسروخان والی خودش یك زرع[1] کرباس سایبان نداشت تا باهالی‌برسد، از آنروزهمگی مالك خیمه و خرگاه و اساس و اسباب و صاحب قطار ومهار ودواب گردیدند. والی درخیمه‌الله‌قلیخان استراحت‌گزیده سپاه‌هریك‌درچادری بمنتهای‌راحت‌رسیده‌ازرنج‌راه‌آسوده و خستگی و زحمت چند روزه را فراموش نموده چون بر الله قلیخان ظفر یافته شاهبازعزم را درپرواز ولوای فتح ونصرت را بصوب کرمانشاهان در اهتزاز آورده جلگای کرمانشاهان را مضرب خیام ظفر فرجام کرده از جمله اسرائیکه بدست‌آوردند قیصرخان کلیائی‌بودکسی او را گرفته بنزد میرزا احمد وزیرآورده چون ریش او درازبود فوراً حکم ببریدن آن‌کرده، بعد حضور خسروخان آورده او را نوازش‌فرمود ومرخص نمود پس از آن گوشمال مخالفان را ، پیشنهاد همت ساخته کوس نیکنامی را نواخته حاجی علیخان، عموی الله قلیخان که بنیابت عهد تکیه زده بود از طریق امان درآمده پیشکش لایق درنظرگذارنیده و خزینه و دفینه و ایلخی ورمه‌وگله الله‌قلیخان را بتمامی نثار وایثار کرده، درآن اثنا میرزا احمد وزیر بعرض میرساندکه ازاین‌ایلخی‌بعضی را بجهت سرکارنگهداری‌کردن واجب است‌خسروخان‌در جواب‌میفرماید واگرخدازوا میدهد چرا از دست الله‌قلیخان بیرون میآوردوبسرکارمنش میرساند، همین برای نوکرها خوب‌است»آورد وهمه‌را بخشید، همت‌بحر خاصیت‌خسروی التفاتی بآن نکرد وجمله رابنوکر وسپاهی قسمت‌نموده

١ ـ درنسخه خطی کتاب بجای ذرع‌که بمعنی«گز» ومعادل ١۶ گره(یا ١٠۴ سانتی متر است) اشتباهاً کلمه زرع‌که بمعنی‌کشت و برزگری میباشد نوشته شده است و اختلاف معنی این دولغت در شعر رودکی کاملاآشکاراست:

ذرع و زرع از بهارشد چو بهشت — زرع‌کشت است و ذرع گوشه کشت

و حاجی علیخان را بحاکم کرمانشاهان قرارداد فرمود ولی‌سنقرو دینور وسعدآباد[1] وتوسرکان[2] ازاووضع کرده، هربلوکی‌رابیکی‌ازدلاوران‌مرحمت فرمود، مظفر و منصور بمقر عز و شرف معاودت، جمعیت کاملی در ظل رایتش مجتمع گشته، علم بی‌نیازی برافراخته، منجوق رایت ظفرپیکررا باوج عیوق مرتفع‌ساخت، ضابط امر و نهیش بحکومت گروس و مکری و خمسه و زنجان هم پرداخت. درسنه ۱۲۰۱ آقا محمدخان قاجارچون کوکب طالعش در عروج بود در استراباد خروج نمود و جعفرخان زند پابرمعارج سلطنت‌گذاشته در اصفهان‌توقف‌کرد و علم‌شجاعت برافراشته از استماع حرکت آقا محمدخان افتان و خیزان بسمت فارس‌گریزان، آقا محمدخان در قلیل ایامی عراق را تمامی بتحت تصرف‌آورده بعزم ملاقات خسرو خان وارد همدان‌گردیده، خسرو خان چون حقوق انعام و احسان محمد حسنخان پدر آقا محمدخان چنانچه گزارش‌آن مرقوم شد منظورداشته با آقا محمدخان ولدش‌ناسازگاری ازمروت‌بعید میپنداشت و پیش از هم رفتن زهره و یارانداشت چونکه از سطوتش میاندیشید چاره جز کوچیدن‌ندید. آقامحمدخان بجزوی‌بنای سازگاری هم‌گذاشت، نهایت بعز وی پیشکش ازخود راضی‌گردانیده ازآنجا عطف‌عنان‌بسمت اصفهان‌کرده. جعفرخان بعداز ورود شیراز جمعیت وافری فراهم‌آورده لوای‌همت را بعزم استرداد اصفهان حرکت واهتزاز، بمجردشنیدن‌آوازه آقا محمدخان بسمت مازندران و استراباد مراجعت، جعفرخان بیجدال و بی‌نزاع خودرا به اصفهان رسانیده و سکه و خطبه‌شاهی را بنام خود

۱- بنام سعدآباد درآن‌منطقه محلی بنظرنمیرسد وقطعاً منظور اسدآباد است‌که تابع استان همدان و در مجاورت کنگاور و تویسرکان قرار دارد.
۲- درست آن تویسرکان است.

بلندآوازگردانیده، اسمعیل‌خان باصدطمطراق وسواره وتفنگچی‌قوچاق[1] و فارسیان فراست پیشه صاحب مزراق وایل و طوایف بی‌اندیشه مالك گرز و برز و چماق بسرداری عراق نامزد فرمود و رسیدن بقلمرو، کوس یاغی‌گری را نواخته وبادعای سلطنت‌کردن برافراخته، جعفرخان بدفع او درحرکت آمده سه‌منزل بین ملاقی جمعیت اسمعیل‌خان‌راسنگ‌تفرقه درمیان افتاده: یکبارگی روی بگریزنهاده اسمعیل‌خان پناه بگروس.

در سنه ۱۲۰۲ جعفرخان‌روی بهمدان آورده ازآنجاطالب‌ملاقات خسروخان با خان‌احمدخان ولدش‌گردیده، خسروخان جواب‌اورا حواله بتیغ‌تیز وشمشیر خونریزکه مصلح‌کارمرد و نامرد است‌کرده وبی‌باکانه با جمعیتی‌که‌داشت قدم در رزمگاه دلیری گذاشت بعزم‌ملاقات اوروانه در منزل‌بهار، سه‌فرسخی همدان نزول‌نموده روزدیگر تلاقی‌فریقین‌واقع، آن دوافواج لشگروآن دوبحربی‌پایان درمقابل یکدیگر بانداختن‌توپ و تفنگ‌و شلیك زنبورك‌تیزآهنگ عرصه برهمدگرتنگ‌کردند،آن صحرای پرانقلاب از جسدکشتگان مالامال وآیه «ان‌هذاشیئی عجاب» شامل حال گردید. اختر بهروزی از مطلع فیروزی دمیدن‌گرفت و نسیم سعادت و فتح ونصرت دروزیدن‌آمد. بعدازکشش وکوشش بسیار، زندیه و جنود فارس فرار اختیار ، دلیران صف آراتاخته وخود جعفرخان پناه‌بتوپ‌خانه‌برده و آنجا را سنگرومأمن عافیت ساخته بامان آمدند. خسروخان بکلك «احسن العفوعندالقدرة» رقم عفوبراحوال اوکشید. سبیل مروت بررویش‌مفتوح وطریق‌انصاف‌ازبرایش‌گشاده، ازآنجاراهی‌و روبمملکت

۱- قوچاق یا قُچاق: با قدرت ـ توانا ـ زوردار، ازلغات ترکی مغولی است.

فارس‌نهاده، توپخانه نقاره خانه و زنبورك و اساسه‌شاهی با استروقاطر
بی‌حد و شمار ، خواهی‌نخواهی نصب دلیران نصرت شعارگردید. بعد از
عزیمت و فرار جعفرخان نواب والی والاشان باز در منزل بهار نزول و
به آن بوم و برپرتو وصول افکند. بافراختن‌خیمه و خرگاه وقبهٔ‌بارگاه
را باوج مهر و ماه رسانیده چنانچه مهدی بیك شقاقی فتح‌نامه‌آن رزم
و تاریخ‌آن فتح را برشته نظم درآورده: نظم

موسم دی خسرو بهمن وقار
خیمه برافراخت چو گل در بهار
ز آتش خمپاره اژدر نژاد
باز بآتشکده آتش فتاد
جعفر از آن خسرو مهر اشتهار
شب پره‌سان کرد فرار اختیار
هاتفی از روی کرم این چنین
گفت « فتحنا لك فتحا مبین »

بعداز تقسیم‌غنیمت و رخصت‌اسرا، معاودت بمقرحکمرانی‌نموده
از کرمانشاهان الی اصفهان و بروجرد و نهاوند وکزاز و فراهان و
گلپایگان و خوانسار و سایر بلوکات درتحت تصرف‌والی قرار گرفت.
دراین اثنا راقم حروف‌را حکایتی بخاطر رسیدکه همین مهدی بیك‌شاعر
بحضور والی میآید عرض وجه خرجی میکند والی میگوید «هرچه برات
مینویسی‌بیا تا ازبرات بمهررسانم» اوهم ابتدابرات‌صدتومان‌رامینویسد
پیش خودش فکر میکند زیاده نوشته‌ام و انعامش تازه بمن رسیده برات
شصت‌تومانی را مینویسد باز میگوید خیلی است ؛ برات چهل تومان

مینویسد و هرسه‌برات را میآرد در نظر خسروخان میگذراند یکی‌ازآنها
برایش بمهررساند. والی هرسه‌برات را مهر میکند، وجه‌را همان‌ساعت
تمام وکمال میگیرد و بمصرف‌میرساند، چندین‌کرم و احسان‌با اوکرده
یکی‌این است. بهرحال بعداز مراجعت از فتح‌جعفرخان، اسمعیل‌خان‌زند
راکه ازخوف و بیم‌گریزان‌بود با خودآورده و نوازش بسیار با اوکرده
از اسب و اسباب و قاطر و رختخواب و چادر و فرش و ظروف ونقد و
جنس بیحساب‌وسایر مایحتاج باوکرامت میفرماید، اورامرخص و روانه
مینماید. در عرض راه جمعیتی کامل از اجامرو اوباش وایلات و ترك‌و
قزلباش باو منعقد، متهورانه علم ولایت‌گیری افراخته وبیباکانه برسر-
کرمانشاهان تاخته، حاجی علیخان‌که احیاکرده خسروخان ونهال دست
نشان والی والاشأن‌بود،محاصره ساخته اهالی قلعه‌گزارش‌را بخسروخان
نگارش واز اوطلب‌استمدادنموده. خسروخان‌اولاً کسی‌رانزداسمعیل‌خان
فرستاده و او را پیغام داده‌که درتضییع محبت قدیم‌کوشیدن و ازحقوق
عنایت و نیکی چشم پوشیدن خودرا در معرض تلف انداختن وجان را
به تیروطعن ملامت‌هدف ساختن‌است این‌کار از برای شما سودی واز این
کردار توقع‌بهبودی‌نیست از این‌حرکات درگذر، مفیدنیفتادوقبول‌نکرد.
این معنی برطبع خسروخان‌گران‌آمده‌باحضار عساکرفرمان‌داد، روبسمت
کرمانشاهان نهاده‌رایت نصرت‌آیت را بدان صوب برافراخته و تنبیه و
تأدیب و گوشمال اسمعیل خان را وجهه همت ساخته، برسیدن دربند،
اسمعیل خان زند ترك محاصره‌کردند روبه بیستون آوردند بانتظار اینکه
خسروخان معاودت سازد و باز بامر محاصره و قلعه‌گیری پردازد ، چند
روزی درآنجا توقف نموده، خسروخان بعقب او رفت او یك منزل پس

نشست باز مکث میکرد، این منزلی پیش و آن مرحلهٔ پس، تاسربندسیلاخور بهم ملحق ، نیران قتال و جدال را افروخته ، بانداختن توپ و تفنگ خرمن حیات جمعی را سوخته ، ودر زدن و شکستن وگرفتن وبستن طرفین دادمردانگی دادند. عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم و رایت والی وزید و بیرق بخت اسمعیلخان نگونسار گردید. سلسله جمعیت مخالفان از هم گسسته باحوال پریشانی و خاطر شکسته بیك بارگی انهزام یافتند وهریکی بدیاری شتافتند بسیاری ازآنها مقتول وجمعی مجروح و زخمدار در میدان افتاده با قالب بیروح خیلی اسیر و دستگیر، قلیلی نیمه‌جانی بدربرده، روبدیار آورده بعدازاین فتح ونصرت بازبمقرحکمرانی ولایت عطف عنان فرمودند.

آقا محمدخان قاجار باجمعیت فراوان وسپاه بیپایان ولشگر زیاد بهوس تسخیر کردستان افتاده باز وارد همدان گردید. گزارش بسمع خسروخان، دوباره محض حقوق از سنندج کوچید بوسائل رسل و رسائل ابواب سازگاری باز، بعداز گفت و شنود بسیار و سئوال و جواب دور و دراز، جزوی پیشکشی براه انداخته امان الله خان پسرش و لطفعلیخان عموش را روانه ساخته او را بعنوان رهن با خود برداشته رایت عزم را بصوب تهران برافراشته عطف عنان نموده .

درسنه ۱۲۰۳ لطفعلیخان رابا خلاع گرانمایه و تشریفات مهرپایه مرخص و قسم‌ها یاد نموده و تعهدات و تأکیدات فرمود که خسروخان باخان احمدخان ولدش بخاطرجمعی و امیدواری بحضور رسانید جزاینکه با اوسازش وبعداز ملاقات نوازش نمایم منظوری دیگر نیست. لطفعلیخان وارد ولایت و بعداز تبلیغ پیغام و رسالت، خسروخان بعزم ملاقات آقا-

محمدخان برخواسته ومجمع کنکاش آراسته «فاذا عزمت وشاورهم فی الامر» بعداز مشورت برآن قرارداد که امان الله خان ولد خودرا با حسنعلیخان ولد لطفعلیخان تدارك دیده فرستاده میرزا احمد وزیر را با آنها روانه ساخته تا موسم بهار خودش نیزرایش برآن قرار گرفت باتدارك شایان و پیشکش بی‌پایان بخدمت آقا محمدخان شتابد. درچندروزی اسباب سفر را آماده و براه افتاده بعداز قطع مراحل و طی منازل به‌پیشگاه حضور رسید،او را با استقبال و اعزاز و اکرام و جلال داخل طهران گردانیده و بزم حضور طلبیده در مجلس خاصش نشانیده هرروز بنوازش او را دلنوازی وبمرحت شایانش سرافرازی داده تا چندی گذشته ناخوشی بمزاج خسروخان عارض گشته، خان احمدخان ولدش در ولایت بنیابت اشتغال داشت و درکمال حکمرانی و استقلال. در آن سال خبر آوردندکه طایفه بلباس خدانشناس با جمعیت بیقیاس، بعزم تاخت و تاراج کردستان آمده، خان احمد خان با قلیل جمعیتی بدفع ماده فتنه ایشان حرکت در سالار وهوباتو[1] بدان طایفه بدخو ملحق بعداز تلاقی بقتال انجامید، پس‌از زد و خورد بسیار وقتل وکشتن بیشمار بلباس را شکست فاحش داده، اکثری قلیل و اغلبی در میدان، مجروح و ذلیل و جمعی هم دستگیرو اسیر، قلیلی از آنها نیمه‌جانی را غنیمت داشته بدربرده فراراختیار کرده، روبگریز نهاده، در اثنای قتال و جدال و فراری آن طایفه بدسگال تیری بـرمقتل خان احمدخان خورده درآن مکان بفاصله دوسه ساعت جان بقابض ارواح سپرده ازآنجانعشش رابرداشته بسنندج آورده روانه عتبات عالیات ساخته در آنجا مدفون است. اعزه و اعیان چهار بار قاطر از رئوس آن بدعاقبتان

۱ــ سادال واباتو دوبلوك است که بین سنندج وسقز واقع میباشد.

بجهت آقا محمدخان فرستاده وخبرقتل خان احمدخان را بدوداده، ناخوشی خسروخان هم روبتزاید نهاده امید حیات را از او بریده، خلعت ولایت کردستان را بجهت لطفعلیخان روانه گردانیده.

طراحی گلستان بیان به پیل قلم در اوصاف لطفعلیخان بن سبحانوردیخان.

چون در سنه ۱۲۰۴ لطفعلیخان برمسند ایالت و حکمرانی تکیه داده[1] حسنعلیخان ولد خود را بنزد آغا محمدخان برهن فرستاده و بنای عدل وداد نهاده، الحق امیرعادل و با تمکین و وقار و حاکمی باصدق گفتارکه حرف دروغ هیچکس از او نشنیده و وعده خلاف وکذب کس از وی ندیده، خیلی عاقل وکامل وحکم بعدالت کردی و اعمال شایسته بجای آوردی، هرکس را درجای خود شناختی وکار هرکس را بقدرخویش ساختی و علماء و فضلاء را احترام نمودی و اعزه و اعیان را اعزاز و احسان فرمودی. درفصاحت و بلاغت و مردانگی و درشجاعت وجلادت و فرزانگی عدیم المثل، و در قوه تقریر و سخن سنجی فصیح و بلیغ، افعال بسیار حمیده داشتی وکارهای بسیار پسندیده کردی ولی درجود و سخاوبخشش امساك نمودی کمتری اوقات را بتجرع اقداح راح ریحانی و بادهٔ ارغوانی قیام فرمودی وجهلا و نادان را بمجلس راه دادی چون درمسند ریاست آرام گرفت قاعده و قانون و روش خسروخان را برهم نزده، بهمان طور براه رفت تا سال ۱۲۰۵ خسروخان از دارد نیارحلت و بسرای عقبی رجعت نمود، مرغ روحش بریاض جنان خرامید از تهران نعش او را با تخت روان آورده به عتبات عالیاتش برده، درآنجابخاکش

۱ ـ در تاریخ اردلان تألیف مستوره ۱۲۰۵ ذکر شده. است

سپرده. درسنه هزار و دوصد وشش لطفعلیخان بسرداری روانه خوزستان گردید هنگام وصول بآن نواحی بی‌نزاع و جدال تمامی آن صفحات را بحیطه تصرف آورده، مال دیوان و پیشکش آنهارا جمع کرده، حکام آنجا را با جمع روسا و مشایخ ایشان با پیشکش شایان ونقد و جنس بی‌پایان بدربار آقامحمدخان فرستاده، بعد ازتمشیت مهام آن حدود وارد کردستان گردید.

احمد سلطان حاکم بانه و بعضی از اورامی و جمعی اهالی مریوان بنای فتنه و فساد نهاده و بنزد عبدالرحمن پاشای متصرف بابان پیغام فرستاده با اوها خودسازی و با سرحدات بنای دست درازی گذاشته. احمد سلطان رایت مخالفت افراشته و طریق نفاق پیموده و ابواب اطاعت مسدودنموده، سری بخودسری برداشته، خودراکانه افراسیاب ترك پنداشته، پروای از لطفعلیخان نداشته طبل یاغیگری نواخت وگردن مخالفت برافراخت، گزارش بسمع لطفعلیخان رسید اگرچه موسم زمستان و لشگردی غارتگر، بتاب و توان بود با آنکه یك ذرع متجاوز بـرف در روی زمین بسان سدآهنین بهردیاری پیوسته گویا سد اسکندری بـرروی یأجوج حوادث بسته، ازآن عزم نبرد، افسرده و دلسرد نگشته با جمعی دلیران وفوجی امیران شقه لوای نصرت را بال گشا، ورایت ظفرآیت را بسمت بانه فلکفرسا ساخته، هنگام ورود بقزلجه دهات محال مریوان که سالهای سال وقرنهای فراوان ویران و خالی السکنه بود و حکام بابان تصرف کرده و آبادی بهمرسانیده و قبل از ورود جنودنصرت نمود فراری و درشهرزورمتواری بودندحکم کرد آتش بآنها زدند خان ومان ایشان چنان سوخت که شعله اش بشهرزور رسید. برسیدن بانه احمدسلطان ازکثرت خوف و هراس خود را

بمیان بلباس انداخت فتحعلی سلطان را بحاکم بانه قرارداد نمود، بعد ازتمشیت اموربانه و نظم و نسق آن سرحدات کسی را بنزد عبدالرحمن پاشا روانه، او نیز بلاعذر و بهانه دهات را رد نمود. ولی ابواب دوستی وموالفت را مسدود وسبیل مخالفت راگشود ازآن جهت قدغن اکید شد که ایل واحشام شهرزور هرساله در تابستان بسمت کردستان میآمدند ییلاق نشینی و علف چرانی میکردند احدی من بعد قدم بخاك ولایت کردستان نگذارند خفیةً درتابستان دوصدکومه‌خانوارکه‌باهالی کردستان آشنائی وسابقه ولاحقه داشته‌آمده‌که تابستان رابگذرانند بقیه ایشان‌که درشهر زورقشلاق‌گرفته اغنام خودرابدست‌آنها سپرده باخودآورده‌اکثر سکنه شهره زور ازتاب‌گرما مرده و قلیلی نیمه جانی از شراره حرارت بیرون برده اوهم بعدازمرارت بسیارتلف‌گردیده تااینکه‌گزارشات‌آمدن آن دوصد خانوارایل جاف باگله وگوسفند بسیاربسمع لطفعلیخان رسید محمد بیك پدر راقم حروف ومنوچهربیك نایب تعیین ومامورگردانیده آن خانواررا بتمامی‌کوچانیده باگله و گوسفند ودولت[1] هرچه داشتند بکنار سنندج‌رسانیده‌لطفعلیخان جمع خانوارهارا به اعزه واعیان‌بخشیده هربیست خانوار را بیکی واگذار ازآن جمله بیست وپنج باب‌آنها به پدر راقم حروف‌که مباشر این امربود واگذارومرحمت نمود همان نتایج آنهـا بعضی الحمدالله هستند و وجود دارند. در موسم پـائیز آن سال حسنعلیخان ولدش‌که درطهران رهن بود آقـا محمد خان اورا بسرداری خوزستان تعیین نمود جمعیت وقشون‌کردستان راباخود برداشته ولوای

۱ ـ ماخوذ ازعربی و بمعنی مال و ثروت میباشد ودرکردی به حشم اطلاق میگردد .

اقتدار را برافراشته بخوزستان روانه‌گردید او نیز بسان پدر نظـام آن بوم وبرداده اموال واسباب ونقد وجنس وافری بخود و عملجاتش عاید نموده.بعدازتمشیت‌مهام ورسانیدن خدمت بانجام ، بامال دیوان چندین ساله وپیشکش زیاده وحکام وروسا ومشایخ ایشان واعزه واعیان‌بدربار شاهی آمده.درسنه ۱۲۰۹ هجری لطفعلیخان بمرض فجاء[1] از دار دنیا رحلت وبسرای جنان‌خرامید. ازاسباب واساسه بزرگی هرچه داشت‌همه راگذاشت ، ازعالم لباس بغیرازچهار ذرع کرباس چیزی با خود نبرد ، تعزیه وتهنیه میرزا فتح‌الله خرم[2] ساخته است این چند بیت از اوست :

تهی‌شد جام جمشیدی و پرشد‌کاس کاووسی
نهان‌شد شوکت‌دارا عیان‌شد فراسکندر
پدرچون رفت ازپستی زبعداوبفیروزی
لوای معدلت‌افراشت‌فرزند فریدون فر
سپهر اندرغم آن‌کرد در برجامه نیلی
شفق‌ازشادی‌این ریخت درساغرمی‌احمر

ایالت حسنعلیخان ولد لطفعلیخان ـ دراوانی‌که‌پدرش‌بجوار رحمت ایزدی پیوسته حسنعلیخان دررکاب آقا محمد خان بود چون‌این خبر بـامنای دولت رسیده، بعرض شاه رسانیدند فـوراً حسنعلیخان را طلبیده اول تعزیت پدر بعـد تهنیت ایالت ولایت ، روز دیگـر خلعت

۱ـ فجئه (بضم اول) مرك ناگهانی‌است‌که همان سکته میباشد .

۲ ـ خرم پسرمیرزا عبداله وزیر ازشعرای‌کردستان است‌که به دربار آقا محمد خان قاجار و سپس لطفعلیخان زند راه یافته وفاتش بسال ۱۲۳۹ ه.ق . میباشد. شرح حال مختصری ازاو وپاره‌ای ازاشعارش درکتاب حدیقه امان اللهی ضبط‌گردیده است.

والیگری و رقم باسم اوصادر ، برودوش تمنی را از خلعت شاهی زیب و زینت داده ازحضور شاهی مرخص و رو بولایت کردستان نهاد، وارد سنندج گردید . چون حسنعلیخان درنهان خانه خفا وکنج اختفاوعزلت بایوان عزت وریاست رسید ودر گوشه انزوا برمسند ایالت وتالاروالایت خرامید ازحکومت بجزنامی بهره ندید ، اگرچه در شجاعت با افراسیاب ترك توام ودرمردی ثانی رستم ودرسواری بسان برق وباد ودرمردانگی اجل‌را قاتل ومرگ را جلاد بود ولی درفرزانگی کامل نبودی چون‌مردی وارع وعابد ومتقی وحق‌پرست و زاهد ونیك‌نفس وپاکزاد و نیکو خلق وحمیده صفات بودهرگزحرف لغوبرزبان جاری ننمودی‌باکثرت‌خیانت‌و کم‌خدمتی کسی را مواخذه نفرمودی بنابرآن خود سر بدون رخصت‌دادن آن سرور،امرا واعیان دخل‌وتصرف درکار ولایت توانستی نمود.بعبادت پروردگار شب وروز مشغول بود سوای سواری وصید وشکار،رتق‌وفتق مهام را درکف‌کفایت محمد رشید بیك انداخت ، خـودش کمتری بامور ولایت‌میپرداخت. درسال ۱۲۱۱ حسنعلیخان باایل و جمعیت کـردستان عازم‌گـرجستان، بعدازطی منازل و مراحل به ابتدای آذربایجان رسیده سبحان ویردیخان باجمعی اعزه واعیان‌بعزم معزولی حسنعلیخان بدربار شاهی‌آمده تااینکه جملگی دررکاب‌آقامحمدخان وارد شوشه، آقامحمد-خان شوشه را بازدحام وغلبه تسخیر بعداز چپاول وقتل وغارت،نسوان ایشان را اسیر وخودش باچندنفری خوانین وسرکردگان بشهر رفته ودر عمارت جاگرفته . درآن اوان فراشان محرم خلوتسرا آقا محمدخان را مقتول وقشون شاهی‌را ازهم پراکنده‌کردند هریك بسمت ولایت واوطان خویش روی‌آورده،حسنعلیخان باجمعیتی‌که داشت بعزم فرارقدم‌برحلقه

رکاب‌گذاشت وبیرون‌آمده دربالای برج وباربشلیك تیر وتفنگ مشغول بودند، ازقضاگلوله بپای حسنعلیخان خوردتابزدوخورد چندوزخمداری، افتان و خیزان ازقلعه نجات یافتند وروانه راه‌گردیدند وبهرمنزل‌که رسیده‌هرکس پی‌نان‌وآبی‌میشتافت بصدای تفنگ جواب‌خودرا می‌یافت، درعرض راه هرکس تفنگ‌چی وجمعیتی‌که داشت طمع درحرکت آورده سرراه باوهاگرفته بشلیك تیروتفنگ جوابشان‌گفته‌بهزارضعف ونقاهت، گرسنگی بسیارکشیده و زحمت وافری و رنج بیشماری دیـده ، خود را بولایت رسانیده سبحانوردیخان وحضرات دیگر چندروز ازحسنعلیخان پیش‌تر وارد سنندج گردیده هنگام ورود حسنعلیخان، اوها فرار اختیار واز عبدالرحمن پاشا مددکار شده او نیز جمعیتی را بابرادرخودبهمراهی واعانت ایشان روانه، بنزدیکی سنندج رسیده حسنعلیخان باجمعی اعزه واعیان‌کوچیده ودوسه منزل رفته بنزدیکی ماهیدشت رسیده. والی‌بغداد درباب اعانت و استمداد حسنعلیخان درآمده عبدالرحمن پاشا را تعذیر نمود اوها ازآنجا بی‌نیل‌مرام مراجعت، از همان جـا امان‌الله خان بسمت طهـران رفته حسنعلیخان بمقر ایالت معاودت و وارد سنندج‌گـردید با سبحانوردیخان وحضرات سازش واوهـا را آورده نوازش‌کرده.

درماه‌محرم‌سنه۱۲۱۲فتحعلیشاه براورنگ سلطنت‌نشست‌چون‌امان‌الله‌خان را شایسته ریاست میدانست وآثار شجاعت از وی پیدا واوصاف حمیده از او هویدا، عقل و فضل او را پسندیده بحاکـم اسفندآبادش قرارداد گردانیده ودرآن سال محمدرشیدبیك از دارفانی بسرای جاودانی رحلت نمود. ازاوچهارپسریادگارماند فتحعلی‌بیك‌ارشد اولاد اوبود محمدزمان بیك بسن از وی کـوچکتر بمصاهرت حسنعلیخان مفتخر بـود بنابرآن

حسنعلیخان بااو مهرومحبت بیشترداشت اورا بمنصب وکالت سرافرازی وبجای‌پدر گذاشت اینکاربرمزاج فتحعلی‌بیك دشوارآمدآزرده‌خاطر گشته واز ولایت گذشته جمعی‌ازاقارب واعزه و اعیان را باخود متفق ساخته خودرا بدربار شاهی‌انداخته، میرزا احمدهم درآن اوان بمرتبه استیفای شاهی مفتخر و مباهی بود بااوها معاون، شکایت را بشاه عرض کردند چونکه برمال دیوان افزود وپیشکش را علاوه نموده براعلیحضرت شهریاری فرض‌کردندکه حسنعلیخان را معزول نماید چون درآن اوان امر خراسان را اغتشاشی داشت و فتحعلیشاه باجنود قزلباش عازم آن حدود بود،اگرچه حضرات جملگی ازحسنعلیخان هراسان ولی بی‌اختیار در رکاب شاهی‌عازم خراسان شدند بعداز ورود به‌مشهد وانتظام‌وانتساق آن سرحد، معاودت ودرموکب شاهی همگی خواهی‌نخواهی وارد طهران شدند . درآن اوان امان‌الله خان درآذربایجان بود فتحعلیشاه احضار حضورش نمود هنگام ورود حسنعلیخان را معزول چون بنی‌اردلانی که شایسته امر ریاست ولایق حکومت ولایت باشد بغیراز امان‌الله‌خان نبود اورا خلعت‌والیگری‌داده، حسنعلیخان درفراشخانه محبوس ومحمدزمان بیك ومحمدرحیم‌بیك ونظرعلی‌بیك را نیزدرپهلوی حسنعلیخان‌نشانیده برودوش فتحعلی‌بیك را بخلعت وکالت مزین‌گردانیده .

دربیان‌وقایع‌زمان‌والی‌عالی،امان‌الله‌خان‌ولدخسروخان‌و گزارش آن ـ درسنه ۱۲۱۴ (هزارودویست و چهارده) امان‌الله‌خان ولد خسروخان خلعت ولایت پوشیده، امیری عاقل وباذل، سروری عالم وفاضل،ازفضل وکمال وهنرآراسته واز شوایب منقصت پیراسته،خالی‌از نقص‌وعیوب،عاری‌ازکارهای‌نامرغوب،درفصاحت‌وبلاغت‌ودرسخن‌آفرینی

عدیم‌المثل،درکاردانی افلاطون عصر ودر فهم و دانش یگانه، وهرشب‌و روز اوقات را صرف ریاست نمودی ودرمنتهای زیرکی وکیاست بودی، دایم المدام مشغول کاروبار خویش بود لحظهٔ خود را غافل نمینمود ، جودوسخی وکرمش بالاتراز حاتم و مردی و شجاعت و دلیریش بیشتراز رستم، ولی فحاش بود دشنام بسیارگفتی بزرگ وکوچك‌را بی‌جهت بگفتن فحش بی‌آبروی‌کردی ، صولت و سطوتش در دلها بسیار بودی ودرچشمها عظیم مینمود. بی‌تقصیری، مقربانرا تعذیب‌و تأدیب فرمودی اختراع‌های تازه برروی‌کارآورد بسیار مایل بخریدن املاك‌بود. هرکس خیانت ورزیدی ازدستش‌جان‌بیرون نمیبرد اما دوست ودشمن‌بقدرکفاف، نان وگذران دادی،بازماندگان دشمن را گرسنگی نمیداد خیروحسنات باصراف[1]میکرد. هنرمندرا دوست داشتی وکارناکرده را نگذاشتی چون درامر ریاست و حکمرانی فی‌الجمله استقلالی بهمرسانید درسنه ۱۲۱۶ حسنعلیخان‌ازطهران‌فرارکرده‌وپناه بمیان‌طایفه‌بلباس‌برده‌باجمعیتی کامل تاشش فرسخی سنندج آمده امان الله خان بجهت دفع‌فتنه اودر حرکت، حسنعلیخان تاب مقاومت را در خود ندیده عنان فرار از دست داده و رو بمیان طایفه بلباس‌نهاده. درعرض قلیل مدتی چند نفری از اهالی کردستان پیش او مجتمع گشته طمعی را بحرکت آورده مستعد و آماده، دوباره رو به کردستان نهاده ، چون به مریوان رسید امان الله خان باجمعی قلیل خود را بدو رسانید. درکنار دریاچه مریوان تلاقی فریقین واقع، بحرب سیف وضرب سنان و آواز تفنك جانستان ، غریو خروش بآسمان رسیده و از گرد سم مراکب روی زمین تیره و از

۱ـ منظورمؤلف اسراف‌بمعنی ولخرجی وتبذیر است.

بوارق تیغ راکب ، چشم کواکب ، خیره بعد ازدست وبرد و زد وخورد بعضی رابرخاك هلاك انداخته وزمرهٔ راروانه دیارعدم ساخته، خیلی جوانان بیروح وحسنعلیخان هم مجروح، دستگیرش کردند وبحضور امان‌الله خان آوردند بعدازچندی اورا روانه دربارشاهی کرده درتهران جان را بجهان آفرین سپرده ،گویند بعدم آبادش فرستادند ودرسرای آخرش جادادند و امان‌الله خان هنگام ورود دارالایاله بنای تعمیرعمارات قدیمی را نهاده مجموع راتعمیرکرد ازاول بهتر، آنچه کارکهنه بود نوساخت و بساختن عمارات جدیدهم پرداخت. ولدان محمد رشید بیك تمنای آنرا داشتندکه رتق وفتق مهام وقبض وبسط امورخاص وعام را امان‌الله‌خان بکلی بکف کفایت ایشان گذارد، چون چندی ازحکمرانی اوگذشت حریف راشناختند اسباب معزولی اورا درپیش خودآماده ساختند جمعیت کرده وشکایت را بدربار شاهی برده ، جمع کردستان بااوها،هم بیعت شدند سوای قلیلی از اشخاص معتبر ، میرزا عبدالکریم وجمعی دیگرکاری پیش نبردند والی بعدازآن کمرهمت بدفع آنها بسته ، درحضرت شاهی سبقت جسته. محمد رحیم بیك ونظرعلی بیك رادرتهران مرخص وباخودآورده ، در رسیدن بولایت ولدان محمد رشید بیك راگرفته وبقتل رسانیده آنهارا ذلیل و محمدرحیم بیك راوکیل قرارداد فرمود، در امرحکومت وریاست استقلالـی بهمرسانیده اوقات راصرف کشت وزراعت ومنافع ومداخل گردانید. الحق درهمه صفات نادرآفاق بود ودروفور عقل ودانش بعالم طاق ودر شبان روزی چهارساعت مایل خواب و استراحت مابقـی علی‌الاتصال مشغول

امرولایت وداد وستد رعیت وحوالجات ومال دیوان واخراجات[1] ومنافع املاکات[2] و جمع وخرج وجوهات خـود رازمانی فارغ نداشت .

در سنه ۱۲۱۹ عبدالرحمن‌پاشای بابان ازحکومت معزول وپناه بدرگاه فتحعلیشاه آورده، حسب‌الامرشاهی مدتی در سنقربسربرده تااینکه امان‌الله خان سردارشده بفرموده‌شاه ، عبدالرحمن‌پاشاراباخود برده دربابان او را نصب حکومت نماید، ازآن طرف علی پاشای والی بغداد ، سلیمان‌پاشای کهیارا بسرعسگری باجمعیت زیاده از عشایر اعراب و گرجی و رومی و غربا وبومی زیاده از سی هزارنفر باعانت بابان فرستاده مجموع باتفاق پیشدستی کرده‌محل معرکه رزم رابجلگای مریوان آورده، رسیدن والی باعبدالرحمن پاشابکنار دریاچه مریوان،کهیا وعساکر روم وجنودبابان سراسیمه ودست پاچه وحیران هردومقابل هم صف کشیدند وآداب رزم و پیکاررا بجای آوردند دریای لشکر درغلیان وآن دوبحرعسکردرهیجان، میمنه ومیسره آراستند از طرفین اذان محمدی برخواست بعد از تسویه صفوف ، دست برکمرسنان وقبضه سیوف محکم کرده ،کوس رزم سازی رادرآواز و رایت آیت «نصرمن‌الله وفتح قریب» را دراهـتزازآورده از بوارق تیغ وسنان وشرار شلیك تفنك جانستان و شقهٔ شمشیر ، صورت «یوم تأتی السماء بدخان مبین» آشکار ، از ترقاترق عمود و گرزگران و

---

۱ ـ اخراجات بمعنی هزینه زندگی وسعدی هم درگلستان آورده‌است :
....همه‌شب در مناجات وسحر در دعای حاجات وهم روز دربنداخراجات .

۲ ـ املاکات جمع نادرست املاك . ناظم الاطباء درکتاب لغت خود مینویسد : «استعمالی عامیانه است» مولف دراینجا قطعاً بمنظوررعایت توازن وهم‌آهنگی کلمات آورده است .

شیهه[1] وصیحه[2] مرکبان وغریوکوس ونعره نامی‌جوانان صورت قیامت پدیدار ونمونه «ان زلزلة الساعةشئی عجیب» نمودار گردید .اززدوخورد جانبین مردان شیرافکن ازمرکب هستی بدیارعدم رفتند وازدست و برد طرفین ، دلیران تهمتن افراسیاب نبرد، در دیارفنا غرق گشتند تا اینکه نسیم فتح و ظفر برپرچم رایت نصرت آیت امان الله خان وزید، عساکر روم وقشون آن مرزوبوم بکلی منهدم گردید وجمعی فراوان بقتل رسید وخیلی ازایشان دستگیر گردید مگر قلیلی نیم جانی بدربرده وبه بغداد روآورده‌ازجمله گرفتاران کهیاپاشای سرعسگرباچندنفری معتبردر آن پیکار، روانه دربار فتحعلی شاه گردانیده وعبدالرحمن پاشا را ببابان رسانیده منصوب[3] ساخته، عطف‌عنان بصوب کردستان وانوارضیاء مرحمت رابربام ودر،ولایت انداخته وکهیاپاشا بعداز ورود به‌پیشگاه حضور شاهی اورا بنوازشات شایان مفتخرومباهی فرموده‌مرخص کرد وروانه بغدادش‌نمود بعدازقلیلی بسیف وزارت بغدادکه والی دارالسلام است فائز گردید. در سنه۱۲۲۲ خان احمد خان ولد رضا قلیخان ومحمد قلیخان ومحمد رحیم بیك وکیل ونظرعلی بیك باجمعی دیگر اعزه و اعیان متفق‌القول متعهد وکفیل شدند که تدبیری اندیشدیده غفلتاً والی را بقتل رسانیده . والی را ازاین واقعه آگاه ساخته اولا به تنبیه خان احمد خان پرداخته اورا به طپانچه سیلی وتیغ زبان‌آزارکرده وتنبیه وتأدیب فرموده :

«جراحات السنان لهاالتیام‌ولایلتام ماجرح‌اللسان»

آنچه زخم زبان کندبامرد   زخم شمشیرجان‌ستان نکند

۱ـ شیهه :بانك اسب. ۲ ـ صیحه : بانك‌شدید. فریاد. صدای بلند.

۳ ـ درنسخه خطی سهواً «منسوب» نوشته شده است.

. باقی رفقای او را بجزای اعمال گرفتار نموده یعنی بدیسار عدم فرستاده . در سنه ۱۲۲۴ وزیر بغدادازدولت عثمانی فرمانلوشده‌سرش‌را بدربار قیصری بردند ازانقلاب روم واغتشاش بابان وکرماج‌والی شهر-زورراتخت[1] وتاراج کرده ، عبدالرحمن پاشا از این جهت سرسرکشی درآورده باوالی واهالی ایران ابواب مخالفت ونفاق رامفتوح و طریق موافقت ووفاق رامسدود نموده ، بااهالی روم بنای خود ساختن وطرح نوانداختن نهاده وپیشکش هرساله رابایران نداده ، شاهزاده محمد علی میرزا باجمعیت کرمانشاهان وامان الله خان والی باجنود کردستان برسر عبدالرحمن پاشا رفتند . ورود ایشان بشهر زور بعدازچندی عبدالرحمن پاشا ، خالد پاشاراگریزانده بیرون تاخت وبا شاهزاده محمد علی میرزا طرح موافقت وصداقت وارادت‌انداخت وطریق موالفت رامسدودساخت عبدالله پاشای والی بغداد باجمعیتی وافر برسرعبدالرحمن پاشاآمده این هم‌بمقابله ومقاتله شتافته، بعداز زد و خوردی چند هزیمت یافته ، روی ازبابان برتافته، روی امیدواری بدربار محمدعلی میرزاآورد . دوباره وزیر بغداد خالد پاشارا بحاکم بابان قراردادکرد ، باز شاهزاده با جنود کرمانشاهان ووالی باجنودکردستان عبدالرحمن پاشارا برداشته و بنای چپاول وتخت و تاراج را گذاشته ازذهاب الی شش فرسخی بغداد بآتش نهب وغارت سوختند ونایره شراره تاراج افروختند خالد پاشارااخراج وعبدالرحمن پاشارا باز حاکم کرماج[2] کردند ، شاهزاده و والی تشریف

۱ ـ تخت سهواست ودرست‌آن «تاخت» بمعنی حمله‌ـ هجوم ـ غارت. چپاول وتاراج درلغت نامه‌هاآمده است ولی در کردی بطور مخفف تخت هم میگویند .

۲ـ کرماج دراینجا منظور اطراف بابان است .

بمقر حکمرانی آوردند. درسنه ۱۲۳۰ (هزاردویست وسی) سید محمود شیخ‌الاسلام باولدش ومحمد زمان بیك‌ایشك‌آقاسی[1] باولدش‌وجمعی‌اعزه واعیان ازوالی‌گریزان ومحمد قلیخان هم رفیق ایشان بود پناه بدربار شاهی برده ، شاه رااز خودآزرده‌وخویش راافسرده و کاری راپیش‌نبرده. محمد قلیخان عازم شیراز ، بعداز چندی درآنجا برحمت ایزدی پیوست وجمعی رانابینا به‌کردستان آورده وبعضی راهم بدیارعدم روانه‌کرده ، سوای میرزا اسماعیل ولد میرزا یوسف را نوازش نمود . در همان سال پادشاه جمجاه حرم محترم خودراکه سرو نازخانم اسم داشت‌گرجیه بود بوالی مرحمت فرمود اسبابی‌که درآن سرکار عالیمقدار بهمرسانده بود شاه ازوچشم پوشید وهمگی را بخودش واگذاشت فرمود . علاوه برآن قریب چهار پنج هزارتومان نیز باوعطا شده و همه بهم قریب ده هزار تومان نقداً، جنساً،مال واسباب داشته بوالی رسید و داخل پرده نشینان حرم سرکار والی‌گردیدواسم اورا تغییرداده به قبارز خانم ملقب‌ساخت.

درسال هزار ودویست و سی چهار محمد حسنخان ولدش از پدر روگردان ، ابتدا بکرمانشاهان رفته وازآنجا راه‌گرمسیر پیش‌گرفته‌ودر میان ایل‌کردستان‌گذران نموده تا موسم بهار والی بسبب آوردن ایل و راندن اودرحرکت‌آمده وارد خانقین‌گردیده محمد حسن خان راگذاشته وایل رابرداشته بشادی‌آباد[2] رسانیده ازآنجا محمد حسنخان با جمعیتی که داشت بنابرخود نمائی‌گذاشت ودر مقابل اردوی والی صف‌کشید ،

۱ ـ ایشك آقاسی یـا ایشیك آقاسی رئیس دربار پادشاه و نیز داروغه دیوانخانه بوده است .

۲ ـ در جنوب سنندج و نزدیك روانسر واقع و اکنون جزء استان کرمانشاهان میباشد .

والی نیز با جمعیتی که حاضر بودند رو بروی او روانه ، امر بنزاع و جدال انجامید، ازطرفین بنای قتال وجدال نهادند . جوانان دلاوردرآن معرکه پرشور و شر سربباد فنا دادند . چندین مردان نامی در میدان رو بدیار عدم نهادند از زخم تیروضرب تفنك در آن پهن دشت دلیران چند درگذشت. محمد حسنخان‌نیز درآن ستیز وآویز زخم‌گلوله‌مهلکی خورده دستگیر وبقیهٔ لشگریانش هزیمت اختیار ودر کرمانشاهان قرار گرفته محمد حسنخان را مجروح بشهرآورده ، بعد از چند روزی جان بقابض ارواح سپرده.

درسنه۱۲۳۵نواب جمجاه‌پادشاه‌عالم‌پناه فتحعلیشاه،مهد علیاوسترکبری آفتاب سایه‌پرورحفظ‌الهی، درّناسفته‌درج‌دودمان‌شاهی،صبیه‌طیبه‌خلف‌الصدق‌خودرا نامزد تابنده‌هلال‌آسمان شوکت واجلال‌وتازه نهال بوستان عظمت‌واقبال،اختربرج‌ولایت،وگوهردرج‌هدایت، خسروخان ولدامان‌الله خان‌والی‌والاشأن‌ساخت.طرفین بتدارك‌جشن‌وعروسی وطوی[1]وسوروسرور پرداخت، تدارکات‌شایان‌واسباب‌فراوان، بازیگرهای چندین وآتش‌بازی رنگین، تخت روان باقبه‌های طلا وچهار اطراف‌آن‌مزین بلعل‌وياقوت و نردبان ازنقره خام واسباب قاطران‌تخت بالتمام ازطلاونقره وجل‌زربفت وسایرآلات واسباب طلا ومینا وجواهر، چه‌گویم قلم ازتحریر اوصافش عاجز وزبان ازتقریر بیانش قاصر،ولی معلوم است‌که دختر پادشاه ایران بجهت قرةالعین والی‌کردستان ، عروس آن وداماداین، پدرزن چنان و پدرداماد چنین، عیان است چگونه بوده، ضرور بتحریر وتقریر نیست . خلاصه قران‌السعدین واجتماع‌النیرین حاصل، دویگانه‌گوهر درج خوبی

۱ ـ طوی بروزن خوی کلمه‌ای‌است ترکی‌وبمعنی عروسی است.

ودوبلند اختربرج محبوبی بوصال یکدیگر واصل.

القصه درسنه ۱۲۳۶ عبدالله پاشای وزیربغداد بقتل رسید و داود پاشا بدستیاری محمدعلی میرزا وزیر بغدادگردید، عبدالرحمن پاشا هم بسرای‌آخرت رخت‌کشید. محمود پاشای ولد عبدالرحمن پاشا باعانت وامر محمدعلی میرزا متصرف بابان‌گردید باداود پاشا بنای سازگاری نهاد. وزیرهم کهیاراباجمعیت‌زیاد بمعاونت اوفرستاد.شاهزاده‌محمدعلی میرزا ازسمت‌اورامان‌ووالی‌والاشأن‌ازطرف‌مریوان متوجه قلع‌وقمع‌رومی وبابان بوده هنگام ملاقی،کهیا وعساکرروم هزیمت اختیار ومحمودپاشا بسمت دیگرفرار،کهیا بعدازورود بکرکوك مراجعت‌کرده بنزد محمدعلی میرزا روی‌التجا آورده ازآنجا بعزیمت‌تسخیربغدادکوچ برکوچ،تاشش فرسخی رسید درآنجا بمضرب خیام ظفر فرجام قبه بارگاه را باوج‌مهر وماه رسانید، چون اجل دامن حیاتش‌کشید وآفتاب عمرش بزوال رسید درآن مکان مریض‌گشت،معاودت کرده در راه درگذشت. درسنه ۱۲۳۶ محمدحسین میرزا ولدش درکرمانشاهان قائم‌مقام اوگردید بعداز چندی محمود پاشا عبدالله پاشا را گــریزانید خــودش دربابان‌حکمران‌گردید. ایلات احشامی‌شهرزورکه‌بدستورسابق‌هرساله‌بتابستان‌بعنوان‌ییلاق‌نشینی وعلف‌چریدن بمریوان وآنجاها میآیند بنای ضرروزیان بمردم‌رسانیدن نهاده واهالی ازاین بابت قهروخشم را دردل جاداده غفلتاً چهاراطراف اوهــارا محاصره داده ، بیکبار سواره و پیاده بمیان احشامی افتاده،در نهب و غارت وقتل واسر ومرارت بمیان‌اوها ریخته وبااوهادرآویخته، جمعی‌کثیر مقتول وبقیه را بمرحمت عفوکـــرده از جــان امان یافتند تاکنار سلیمانی تاخت وتاز شد. درآنجا ناخوشی وبابمیان اردوی والی

افتاده بی‌اختیار مراجعت‌کــرده،کوتاهی سخن، وقایع ایام امان‌اللهخان بسیار وگــزارش او بیشمار است ، هرگاه بتفصیل آن پردازد بایدکتاب مطولی‌سازد ودراین‌اوراق همه جاکمیت خامه را درمیدان اختصارایلغار داده. اکنون بشرح بعضی ازابنیه‌آن پرداخت. ظاهرأنامناسب نباشدکــه عمارت وقلعه سلیمان‌خان را بتمامی تعمیر نمود علاوه تعمیر اوتاغهای چند،تحتانی و فوقانی‌مضاعف اوگردانید . درجنب آن دلگشائی ساخته مثلسش درآفاق‌کس ندیده وباتمام خلوتسرائی پرداخته‌که شبیه او هیچ شنوندهٔ نشنیده‌باتالارهای تمام‌آئینه دورواوتاغهای پاکیزه‌وارسی‌های[1] سه‌دربی وچهاردربی وپنج‌دربی متعدد و طنابی[2]وحوضخانه وبالاخانه و قلم‌دانی وشکم‌دریده وشاه‌نشین وسراسیر[3]وباغچه و جداول ودریاچه‌که مثلش درعالم ناپیدا وپل ومساجد و مدارس و اسواق و میدان ومسجد جامع موسوم بدارالاحسان بایکجفت‌گلدسته ودوایوان مشرقی و جنوبی و حجره‌های چند وسایر عماراتش از اندرون وبرون، علاوه فردوسیه و عمارت خسرویه که دو رویه مرتب داده وسه مرتبه بنانهــاده باچندین اوتاغ تحتانی وفوقانی و نقش وآئینه ونگارآن بسان ارژنگ ومانی[4]و

۱ـ منسوب بروسیه است وسابق بدرب اطاقهای بزرگ‌که بطورعمودی بسته وباز میشده (برخلاف درهای معمولی‌که بطرف راست و چپ باز میشود) اطلاق میگردیده است.

۲ـ طنابی یاطنبی باطاقهائی گفته‌میشده‌که درایوان بزرگ قرارداشته است.

۳ـ قطعاً منظور مؤلف ازسراسیر «سرسرا» میباشدکه عبارت‌ازراهرو مسقف وسیع است‌که چنداطاق را بهم متصل میسازد.

۴ـ منظور ارژنگ مانی است.

چارباغ و عمارتی علاوه سایر باغات باتمام رسانیده‌که تعریفش نمیتوان کردکه زیاده ازاین بطول میانجامد.

مقصود کاخ وصفه و ایوان نگاشتن
کاشانه‌هـــای سربفلك برفـراشتن
دانی‌که چیست تابمراد خود اندرو
یکروزه، دوستی بتوان شاد داشتن
ورنه چگونـه مـردم عاقل بناکند
در خاك ، خانهٔ که ببايد گـذاشتن

چنانچه‌رفت وهمه‌راگذاشت بجزجامه‌کفن چیزی باخودبرنداشت. درسنه ۱۲۴۰ پیك تیزدو اجل بسروقتش رسید مریض گردید علتهای چند برآن خـردمند مسلط و غالب ، سربربستر بیمـاری نهاده ، روز بروز ناخوشیش زیاده از زیاده میشد . چهـره سرخ‌رنگش‌کاهی و احوالش در تباهی، دست طبیب ازدامن معالجه‌کوتاهی، تااینکه بحکم الهی ، مرغ روحش ازقفس قالب برکنگره عرش پروازکرد وامرحق را بجای آورد. خسروخان ولدش برولایت عهد تکیه زد.

پدر چـون رفت از دنیا بسوی جنت اعلی
بجایش آمـد و بنشست فرزنـد فریدون فر
تهی شد جــام جمشیدی وپرشد کاس‌کاوسی
نهـان شد شوکت دارا عیان شد فر اسکندر
قدم بیرون نهـاد از تختگاه سلطنت هرمز
بتخت خسروی شد عالـم‌آرا خسرو دیگر
سپهر اندر غــم آن کـرد دربر جامه نیلی
شفق از شادی این، ریخت درساغر می احمر

کوکب بخت آن در غروب و اختر طالع این درطلوع تاگذارش بعرض عتبه علیه شاهی وسده سنیه پادشاهی رسید.

رایت افرازی علم قلم دربیان اوصاف نواب افتخارالولاة خسروخان ــ رقم ایالت ولایت را بنام نامی و اسم سامی مهرسپهر شوکت و اجلال ، بدرافلاك عظمت واقبال و دردریای شجاعت وبرتری، کوکب برج جلالت و سروری ،گل بوستان جلادت و جهانداری ، ماه آسمان مجدت‌وبختیاری،گوهر صدف عزوعلا ، لعل درج مجد و اعتلا ، مظهر قدرت‌الهی، مخلص خاندان حضرت ختمی پناهی ، مظهرسعادات نامتناهی، تربیت یافته مرحمت شاهی ، خسرو خان خلف‌الصدق مرحوم امان‌اللهخان ادام الله عمره ودولته‌الی مدیدالزمان مرقوم وصادروبرجای پدر ازمسند ایالت‌بهرورگردید. مقرحکمرانی از وجودش زیب و زیـور گرفت وفلکش بصدهزار زبان مبارك بادگفت. الحق‌امیری است درجود وبخشش‌کمینه چاکرش معن[1] وحاتم وعدیم‌المثل درسخا وکرم. درعقل وفضل‌وکمال بی‌مثل ومانند ودرفصاحت وبلاغت‌بی‌شبه وپیوند، درسخن آفرینی ومجلس‌آرائی یگانهٔ آفاق ودرشجاعت ومردانگی درعالم طاق، در قوه تقریر و طلاقت لسان بینظیر حقیقت ، ثانی ندارد و در تحریر که در نستعلیق نویسی‌خط نسخ بر قطعهٔ میرعماد کشیده و درشکسته و ثلث، غبار بـر دیده میرعلی خطاط پاشیده ، در ادب و شرم و حیا اولیای عصر ودر سواری و مردی و مردانگی و تیراندازی افراسیاب

۱ــ معن بن زائده شیبانی شخصی‌معروف از عرب‌که مشهور بکرامت وسخاوت بوده است.

دهر، درغزل سرائی وشعردانی کمینه شاگردش سعدی و حافظ شیرازی و درنظم ونثرونکته دانی کمترین مزدورش فردوسی وفخررازی، درمنشیگری خط بطلان برصفحهٔ منشات میرزا مهدی خان کشیده ودرلفاظی وسخن ـ پردازی اوراق وصّاف راخاموش گردانیده . خلاصه درهمت وبخشندگی برامکه راازحال خود خجل وحاتم رااز افعال خود منفعل ساخته. فضلای روزگار ازطبع وقّادش مستفید، مسائل دینیه ودورونزدیك ازنوال عمیمش بهره اندوزفواید دنیویه. اهالی کردستان از جودش خورسند و تمامی اردلان ازخوان احسانش بهره‌مند ، وجود مسعودش بکمالات صوری و معنوی آراسته وذات مقدسش ازرذایل عیوبات[1] پیراسته ودرفنون سروری یگانه، ودرآداب مملکت‌داری فرزانه، بهروصف جمیل که خوانیش موصوف وبهر خلق نیکوکه خواهیش معروف ، ازسحاب کرمش کشت وزاراعلی وادنی سبز وخرم وازمعدن سخایش فقر وفاقه درزاویه عدم ، الحق گنج نهانی بودکه ایزد بفضل خویش اورا ظاهرساخت و جواهر پنهانی بود تابحال کسی اورا نمیشناخت « ذلك فضل‌الله یؤتیه من یشاء وهی‌عباده». امروز هرکه اورا دیده ازاحوال خود شرمسار گردیده، میگوید اگرآدم این‌است من کیستم و فهم وکمال چنین است من چیستم. چون در تالار دوروی حکمرانی نشست دست بذل وعطاگشود و پای فتنه را بر بست اهالی کردستان راهریك علی قدرمرا تبهم بعطای خلاع و نقود برودوش تمنا وجیب آمال هر یك رامزین ومشحون فرمود . آنچه مرحوم پدرش اندوخته وجمع کرده بودهمه رابخشید وآنچه الحال بدستش میآید فوراً

---

۱ ـ این ترکیب که جمع جمع است نادرست میباشد .

میبخشد. حقیقت احوال دریای عمان درکف سخایش پادرگل و کنوزجمیع پادشاهان دردست عطایش ازحال خودخجل، اگر یك کرور نقد در پیش رویش آرندبعدازیکساعت دیناری ازاو نمیگذاردهمه‌را میبخشد. واقعی، لذت حکومت رابردی‌واعمال شایسته بجاآوردی. بعلاوه دخترشاه جمجاه هرجا دختر مه پیکر سراغ کردی همه رابعقد نکاح آوردی و پسران ماه طلعت را پیشخدمت خاصه قرارداد کردی، اغلب مشغول عیش وعشرت وخوش گذرانی ومدام مایل تجرع اقداح راح ریحانی و کشیدن بادهٔ ارغوانی ازدست ساقیان سیمن ساق ماهرو و گلچهرگان حوری نژاد عنبرین گیسو باالحان خوش واصوات دلکش روح را ازجسدشنوندگان برقص آرند وفی‌الحقیقه اهالی کردستان ازانعام و احسان آن سرور عالی مکان خرسند و شادمان واعلی وادنی از خوان برو امتنانش بهره مند و کامران ، دورونزدیك رابانواع عاطفت‌نواخته وخورد وبزرك را از جود وبخشش دلخوش ساخته. نقصی در کار آن سرور دارا درایت است که لذت ذلت را نچشیده وبی چیزی و تنگدستی را درخود ندیده وگرنه امروز اخلاق حمیده‌اش واوصاف پسندیده اش در روی زمین از جمیع شاهزادگان وخوانین إمتیاز دارد وهریك از برادرانش که با او خیانت ورزیده وخصومت کرده برروی ایشان نیاورده وهمه راعفو فرموده‌علاوه برآن، همه را ندیم بزم‌حضورساخته وپرتوالتفات براحوال اوهاانداخته، اوهارا بطعام های لذیذ وشراب نبیذ ، هم کاسه‌وکاس خود ساخت. دیگر اینکه‌بسیاررحیم دل است که‌ازجرایم زودمیگذرد وکریم نفس‌است‌حرف لغو برزبان نمیآرد و فحش نمیگوید و دزد قطاع الطریق را گوشمال

بسزا میدهد یعنی بجز قتل و آویزان کردن کاری دیگر امر نمیکند مگر کمتری اوهارا بقطع دستو پا امر کند وازخیانت وجرم سپاهی و رعیت چشم میپوشد ودرصدد نیکنامی میکوشد وعلماء وفضلاء واهل عامه‌را بسیار معزز و محترم دارد که همه آنها را از کنج زاویـه عزلت‌بذروه مرتبه عمارت عزت رسانید، جمله‌راترقی وافر داده مالك قطار ومهـار گردانید ودرغریب نوازی طریق افراط رابمرتبهٔ پیش گرفته، غربا رااز اقارب خویش وازاهل ولایت بیش رعایت و منظور نظـر لطف وعنایت دارد فقرا را ازسئوال بی‌نصیب نمیگرداند بلکه جیب ودامن اورا مالا-مال و او راخرم وخوشحال میسازد وبخریدن املاك بسیار مایل و راغب است چنانچه الحال نصف بیشتر ولایت ، املاك آن سرور دارا درایت است چون بمصاهرت‌پادشاهی مفتخر و مباهی است ودرسلك‌شاهزادگان محسوب است هروقت بعزم تفرج‌وشکار یابجهت انتظام اموری‌بهردیار رود همینکه پارابحلقه رکاب‌گذاشت[1] .

***

زاده آتش‌غلاوشراره‌بلابنوعی‌مشتعل‌وافروخته که‌دلهای‌خوردوبزرك‌از حسرت‌نان درکانون سینه‌سوخته‌جانها ازشدت گرسنگی‌بیتاب‌ومردم‌باکل المیته راضی‌گشته‌اوهم نایاب،دل‌درتنور سینه‌ازکثرت‌جوع کباب وجان

۱ ـ متاسفانه‌دراینجا موضوع قطع وبی‌ارتباط‌شده است. بنابراین تصور میرود که صفحه یاصفحاتی ازکتاب افتاده وچون نسخه ای که دراختیار است منحصر میباشد لذا مقابله وتعیین‌مطالب ومیزان افتادگی آن میسرنگردید ولی با تفحص وبررسی که بعمل آمد بنظرمیرسد مطالب مهمی که به بیان احوال و کمال کلام لطمه‌ای وارد سازد ساقط نشده است .

ازعدم‌قوت‌ونایافتن‌قوت‌دراضطراب.طفلان‌ازحدت‌ضعف ونیافتن خوردنی دیده‌پرآب،هریکی بکوهی روی نهادندوبپوست خوردن درختان افتادند، بعضی‌دل‌بمردن‌نهاده‌وجمعی‌بعلف‌خوردن‌مرگ‌راجواب داده،اجاق‌مطبخ‌ها کور و آتش خاندان ها بی‌نور گردید از نان بجزنامی و ازگندم بغیر از نشانی باقی نماند.شورمحشرآشکار وفزع اکبرنمودارگردید ، مردم‌بکلی قطع امید ازحیات خودکرده نزدیك بود هریك ببلادی روی‌آورده کـار بجائی رسید نان، وجود آب حیات بهم رسانید و دانهٔ‌گندم عزیز تر از جان‌گردید، صغیروکبیر بیاد نان‌جان میدادند و برناو پیـر درفکر طعام دل بمردن‌نهادند. نواب والی والاشان درب انبارات[1] راگشوده وابواب انعام واحسان رامفتوح نمود،هرکس رابقدر حال گندم تقسیم و بشماره عیال بعاماً عموماً تسلیم نموده،گویاجهانی تازه برپاکرد و کردستان را بتمامی احیاکرد. همه‌راباعث حیات واهالی‌کردستان را از مردن نجات داده، ندای «ونجیناه من‌عذاب غلیظ» درعالم افتاده، صبح فیروزی از شام غم نمایان و ضیای بهروزی از غمام ماتم عیان گردید . اگرچه در این بین وقایعی چند ازآن فیروزمند بوقوع پیوسته سفر ها کـرد ونیك نامیها بعمل‌آورد،طولی دارد بتفصیل همگی‌آنها پردازد ولی‌ازسفربابان مختصری را بیان میسازد.

تبیین این مقال آنکـه محمود پاشا متصرف بابان بود وسلیمان پاشای بـرادرش بـا او طـریق مخالفت پیمود و ابـواب موافقت مسدود نمـود؛ جمیعتی را فراهـم آورده و محمود پـاشا را از ولایت بابان اخراج‌کرده خودش حاکم بابان وکرماج‌گردید . محمودپاشا پناه

۱ ـ انبار ازلغات پهلوی است واین ترکیب نادرست است .

بدرگاه شاهی برده وازشاهزادگان‌دادخواهی کرده وازوالی طلب‌استمداد نموده، حسب‌الامرشاه والی والاجاه بسرداری روم وانتظام و انتساق آن مرز وبوم معین ومعلوم‌گردید. نواب‌افتخار الولات‌حسب‌الاشاره شاهی، به سرداری ولایات روم مفتخرومباهی‌گردید. بعداز توکل بمرحمت‌الهی وتوسل بخاندان حضرت‌رسالت پناهی ، باجمعیت لشکروسپاهی‌ازسنندج راهی وبعزم استرداد بابان ودادخواهی آن‌سامان باتدارك شایان وجنود بی پایان باسراپرده و دیوان خانه وپس خانه و پیش خانه ، نقاره خانه درجلو مشغول نواختن وزنبورك‌وطوپخانه[1] پیش‌رووبشلیك‌انداختن،غریو کوس روئین‌وطنطنه سپاه نصرت قرین ودبدبه جیوش پرطیش[2] وکین، ولوله وشورش بروی زمین وغلغله و غوغا بچرخ برین انداخت. رایات ظفرآیات رابعزم ولایت‌گیری شقه گشا ساخت و لوای فتح ونصرت را بقلعه‌گیری آن سمت بر افراخت که فلك باهزاران چشم دراوحیران و زبان دوست ودشمن ماشاءالله‌خوان بود ، خودش بسان رستم واسفندیار برمرکب جلادت‌سوار،باشوکت‌کسری وجم وسپاه‌کردوعجم، منزل‌بمنزل شهرزوررا مضرب خیام ظفر فرجام نصرت توام ساخت، صیت شجاعت‌و جلادت رابعالم انداخت .

کس‌این‌رسم‌وآئین‌وشوکت‌نداشت   زشاهان‌کسی این شجاعت نداشت

سلیمان پاشا چون‌تاب مقاومت ازخودمسلوب دید مغلوب‌گردید. والی،محمود پاشارا درجایش نشانید.بعد از انتظام آن دیار لوای ظفر شعار رابعزم تسخیر سایربلاد روم دراهتزاز وهمای عزم را بجهت قلعه‌-

---

۱ ـ درزبان ترکی توپ را بااین رسم الخط «طوپ» نویسند .

۲ ـ طیش : خشم وغضب .

گیری آن مرز وبوم درپروازآوردکه‌فوراً جنود وباهجوم‌آورد،ناخوشی صعب داخل معسکرگردید. درشبانه‌روزی سیصد ، چهار صد نفر متجاوز جان بقابض ارواح سپرده،ازدست پیك اجل جان برون‌نبرده. نواب‌والی لابد وناچار محمود پاشا راگذاشته ودست ازتسخیر سایرولایت‌بازداشته عطف عنان بصوب‌کردستان.درعرض راه چند نفر از نزدیکان سرکار و دلیران شیرشکار از مرکب هستی برخاك نیستی افتادند بفاصله ده قدم بیست نفربدیارعدم رونهادند.یکدفعه‌ناخوشی بمزاج نواب والی‌والاشان رسید باهمان علت واردگردید ، بدارالایاله نزول وبولایت پرتو وصول افکند، بعداززمانی‌ممتدبه‌حکمت بالغه لطف ایزد سرمدومعالجه‌افلاطون زمانی وجالینوس العصری میرزا محمد حکیم باشی‌بصحت مبدل‌گردید. هماناگذشتن این نوع خطر جزلطف ایزد داور و قوت اقبال‌آن سرور محملی نمیداند.درشهروبلاد نیز قلیلی بدرد وباتلف،ولی دعای صاحب نفسان زود بهدف‌رسیدومستجاب‌گردیددفع‌شد. محمدصادق خان‌برادرش که سابق درجوانرود حاکم بود اورا متهم‌کرده معزول نمود باز دراین ایام اورا بحاکم‌جوانرود وایل جاف قرارداد فرمود. درهمین سال که سنه هزار ودوصد چهل وشش‌باشد جنودناخوشی‌طاعون بهردیاری روی آورد‌عالمی رامسخر، بهردیاری‌که روی نهادی نصف متجاوزآن دیاررا بعدم‌آبادفرستادی. اگرچه کردستان ازخیلی ولایتها بهتر وعدد اموانش ازجاهای دیگرکمتر ولی‌آن روزی که ناخوشی طاعون درگرفت هرکس بحال خویش «انالله و انا الیه راجعون» گفت بنای‌کوچیدن نهاده هاتف غیبی فتوی « ارض الله واسعة‌فتهاجروافیها» داده اگرچه بمدلول «لن ـ ینفعکم الفراران فررتم من‌الموت » ازدست مرك رستن و از سرای«کل

نفس ذائقة الموت» برون جستن خلاف فرموده خدا و رسول بفحوای «ولاتلقوا بایدیکم الی التهلکه» خودرا بدست خود بدام مرك انداختن و باختیارخود جان راهلاك ساختن خلاف قانون وعادت است. بمضمون صدق مشحون «ان یریدون الافراراً » باعث نجات « ونجیناه من الغم و کذلك ینجی المومنین» موجب رستگاری ازبلیات باشد « کانهم جراد منتشر » پراکنده گشته « لیس فی دار غیره دیار » را بر در ودیوار نوشته، ندای «یوم لاینفع مال ولابنون» بعالم انداخته وآواز « یوم یفرء المرء من اخیه و امه وابیه» در جهان ظاهر ساخته سنك تفرقه در میان افتاده هریك بدیاری روی نهاده ابواب نجات را بروی خویش بسته «عسی ان یکون من المصلحین» بوقوع پیوسته، عمارات و سرای نواب والی و مساکن اهالی ازدیارخالی گردید. هرجمعی بدیاری روی آورده وهرخانهٔ در گوشه جای کرده هریك بدرهٔ رفته وهرکس درکوهی آرام گرفته، بازار صحبت کساد وناخوشی طاعون روی بازدیاد نهاد، راهها مسدود وکسی راقرار وآرام نبود.

فلك خورد انقلاب سال طاعون   جهان دراضطراب سال طاعون
رخ مه، قیر گون خورشید تیره   شبه رنك آفتاب ،سال طاعون
قیامت بر ندارد سر، هرآن کس   بدیده دیده خواب سال طاعون
بشست اززندگانی دست اگرخورد   کسی یك جرعه آب سال طاعون
چو از پیر خرد تاریخ جستم   بگفتاز اضطراب سال طاعون

چهره آفتاب از نوازل بلا بی نور و روز روشن تیره تر از شب دیجور و قران النحسین در آن اوان اتفاق افتاد . درعین قران النحسین از ابتدا طلوع آفتاب تا ظهرخورشید بسان منکسف و ماهتاب در شب

بی نور مثل منخسف بدین نظم ونسق من الفلق الی الشفق[1] اوضاع آسمان گذران ودیده ها روزوشب ازبیم وتشویش نگران

پیك قضابداد بتن ها پیام مرك   شداستوار درهدف جان سهام مرك
ساقی مست افکن احداث روزگار   اندرفکنده بادهٔ فانی بجام مرك

والی مسند ولایت راگذاشت وعملجات و اهالی حرم را برداشت ازکوه آرببدر[2] نزول ودرکانی شفا پرتو وصول افکند وسایرمردم هریك بمأمنی روی آوردند وتوبه و انابت راورد زبان کردند، رجال و نسوان هریك درموضعی ایستادند ودل برقضای مبرم آسمانی نهادند تا اینکه تابستان بانتها رسید «امن انجینا من هذه لیکونن من الشاکرین» رطب اللسان گردید نسیم عنایت ازمهب[3] الهی وزید صبح امید درمیان ظلمت شام غم نمایان وضیاء نجات ازحجاب غمام ماتم عیان گردید. ندای «فانجیناه واهله من الکرب العظیم » بگوش جهانیان رسید بکلی نجات یافتند، همگی بخانه ودیارخود شتافتند. ابتدای نوازل این بلا ازپانزدهم ذیحجه سنه ۱۲۴۶ بود تاماه جمادی الاول که ابتدا تاانتها پنج ماه طول کشید[4] نعوذبالله منه وزمستان گذشته آنسال چنان بود که برف قلیلی از آسمان باریدولی باران بافراط وهوادرنهایت اعتدال، چنانچه کسی راباآتش احتیاج

---

۱ ـ الفسق درمتن نسخهٔ خطی آمده که اشتباه است .

۲ ـ درنسخه موجوده کوه آربیدر نوشته شده است ولی آبیدر یا آویدر وآویر گویند که شهر سنندج دردامنه آن بناشده است .

۳ ـ بروزن محل ـ جای وزیدن باد .

۴ ـ درتاریخ اردلان تألیف مستوره آمده است که مرض طاعون ازاواخر سال ۱۲۴۶ که مصادف بافصل بهار بود شیوع یافت وتامحرم ۱۲۴۷ بمدت سه ماه دوام داشته است .

نبود و آبها یخ نبسته ، درابتدای دلو درختها سبز وخرم پربرك وبار و شکوفه نمودارگردید. سال دیگرش بخلاف گذشته‌شدت سرماو کثرت برف درزمستان بمرتبهٔ بودکه چهارماه راه ها مسدود ووزغال یکباریکتومان بخرید وفروش‌میرفت، هرچه وصف سرمای آن زمستان نویسم بـازکم است ودراین بین **بهرام بیك ایـل بیکی جوانرود ایل جاف** کـه شیرژیان را روباهی میشمرد وپیل دمان را پشه حساب نمیکرد بضرب پنجه می‌فشرد ، هژبر از بیمش ناپیدا در غیاب اژدرازخوفش زهره آب میشد دست تطاول ازجیب دلیری دراز وبماهی دشت وشهر زورعربستان چپاول اندازگشته وبنای تاخت وتاز نواحی گذاشته خـودرا ثانی رستم پنداشته وعالم راکان لم یکن انگاشته، پرده ازروی‌کار برداشته‌کسی‌را درمقابل خود نمیدید از احوال خود اشتباهی حاصل نموده چنان تصور مینمود مجموع خاردشت وکوهسار بدست قدرت اوتیز و تیغ بهمن و اسفندیار بزور بازوی اوخونریز است‌گویاکه‌سام نریمان کمینه‌شاگردش بود و یاافراسیاب ترك چاکر دست پرودرش ، قارن[1] رزم خواه را پیش چشم نمیآورد وتهمتن یل‌رابمردحساب نمیکرد. گردن خودسری‌برافراخت وکاررا باوالی والاشان یکرو ساخت‌بجزوی‌مالیات وپیشکشی محصل را براه میانداخت وبغارت وچپاول‌اطراف‌میپرداخت. تااینکه‌ازدادن جزوی مال دیوان هم تمرد مینمودایل‌وطوایف‌خودرا زمستان بگرمسیرعربستان برسم‌قشلاق‌نشینی‌میبردو تابستان‌بسرحدات‌ییلاق‌نشینی‌بجامی آوردوعرب را چپاول وعجم‌راغارت‌وپنجه‌به پنجه شیر زدن‌باعث‌مرارت نمیدانست.

۱ ـ قارن بروزن‌حاتم پسربرزمهر ازدلاوران وبهادران ایرانی بزمان بهرام‌گور بوده است (نقل ازشاهنامه)

لروکلهر راتاخت وتاز وباطراف‌وجوانب دست تطاول درازکرده‌تااینکه آتش قهروالی والاشان بنوعی‌افروخته،ازشراره‌اش‌خرمن‌ماهتاب‌سوخته، شعله‌اش بکاه‌کشان رسید و مشعل‌کواکب راتوده خاکستر گردانید. کمر همت رابدفع بهرام بیك بسته ، رشته نجاتش از هرطرف‌گسسته. بهرام بیك‌راه نجات رابن بست وآن سرورگردن فراز راقویدست دانست، خود را با ایل وتوابع بقلعه زنجیرکشید و خـود را منسوب بمحمد حسین میرزاگردانیدواحشام وطوایف رابکلهر وگوران چسبانید.والی والاشان ازهیچکدام‌پروائی نداشت عزم همت‌رابرای قید وحبس اوگماشت‌عاقبت بکمند اقتدارش کشان‌کشان بدرب دولت سراکشانیـد و زهر سلاسل و اغلالش درکاس سیآت چشانید . هنگام‌ورود سگی راهم‌گردن‌اوگردانید بعد اززمانی قلیل عفوخطاپوش نواب افتخارالولات مدلول«والکاظمین الغیظ والعافین عن‌الناس» شامل حال اوگشته ودر عفولذتی است که در انتقام نیست ازخطاهای اوبکلی‌گذشته اورا بخلعت گرانمایه سرافراز و به تشریفات لایقش ممتاز فرمود، دوباره بایل بیگی جاف وجوانرودش برقرار ساخت. الحال غاشیه‌اطاعت و بندگی را پیرایه برودوش و حلقه چاکری وجان سپاری زینت‌گردن و گوش ساخته .

عفوکن‌عفوزانکه پیش‌کریم   لذت عفو زانتقام بداست

«پایان»

توضیح برای خوانندگان گرامی که مایل به ادامه مطالعه تاریخ اردلان میباشند

پایان کتاب مقارن با سال ۱۲۴۹ هجری قمری است که خسرو خان والی (بعدا بناکام معروف شد) هنوز در حیات بوده است لذا برای بقیه شرح حال خسروخان باید بمآخذ دیگر ازجمله کتاب تاریخ اردلان تألیف فاضله و شاعره مشهور ماه شرف خانم مستوره اردلان که زوجهٔ آن مرحوم بوده ووقایع بعدازآن زمان را تااواخر سال ۱۲۶۳ خود وسپس تا سال ۱۲۶۷ بحکم مشارالیها (میرزا عبدالله منشی باشی) برشته تحریر آورده وبامقدمه وتحشیه محققانه مرحوم ناصرآزاد پور چاپ و منتشر شده است مراجعه شود .

سوای تاریخ مزبور ازجمله کتب دیگری که تاریخ خاندان اردلان و تاریخ کردستان راپس ازآن زمان روشن ومبین میکند عبارت است از: حدیقه ناصری تألیف صادق الملك و تحفه ناصریه تالیف میرزا شکرالله فخرالکتاب وچند کتب دیگر .

واماتاریخی که ازاکثر این مآخذ و نیز منابع دیگر استفاده کرده ومؤخر برهمهٔ آنهاست تاریخ کرد و کردستان تألیف مرحوم آیت‌الله مردوخ میباشد که دربارهٔ کردستان وولاة آن مشروحا تدوین یافته ودرحدود سال ۱۳۳۲ شمسی اولین چاپ آن در دو جلد منتشر شده است و در دسترس می‌باشد .

کانون خانوادگی اردلان

چاپخانه زندگی - تلفن ۳۰۴۳۸۲